

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



سیو در معارف اسلام

# امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شیعی قیامت

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدایت - دهه اول محرم - ۱۳۹۷ - ۱۴۰۰ هش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
  - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
  - ویرایش: سید جمال الدین نصیری.....
  - صفحه‌آرا: م.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
  - ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
  - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ - همواره: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

جلسه اول: دل بسته حسین علیه السلام	۱۱
شیفتگی اهل دل	۱۳
راه میان بُر به سوی حقایق عالم	۱۴
همه در دامن رحمة الله الواسعة	۱۵
توشه گیری آل عبا از امام حسین علیه السلام	۱۶
زيارت آخر مسلم بن عقيل علیه السلام	۱۷
روضه آخر مجلس	۱۸
جلسه دوم: بر سر سفره حسین علیه السلام	۲۱
سفره گسترده الهی	۲۳
نیاز انسان به اهل الذکر در فهم قرآن	۲۴
صاديق اهل الذکر در روایات	۲۴
درمان بیماری های روحی با قرآن	۲۵
قرآن خواندن امیر المؤمنین علیه السلام در نخلستان	۲۶
احتیاج بشر به رجوع به قرآن	۲۷
امام حسین علیه السلام، درمان دردها	۲۸
روایاتی در باب اختصاصات امام حسین علیه السلام	۲۸
فلسفه عزاداری از اول محرم	۳۰
گذر امیر المؤمنین علیه السلام از سرزمین کربلا	۳۱



## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

۳۳	جلسه سوم: باران فیوضات الهی
۳۵	بارش باران فیوضات الهی بر مؤمن آل فرعون.....
۳۶	مردان صادق در حمایت از امام خویش.....
۳۶	اخلاص فوق العاده عجیب امام حسین علیه السلام.....
۳۷	خسaran دنیابی و آخرتی اهل باطل.....
۳۸	اطمینان مؤمن به وعده‌های خدا.....
۳۹	محبت و بکا بر امام حسین علیه السلام؛ شاخصه مؤمن.....
۴۰	وعده‌های خدا به عاشقان امام حسین علیه السلام.....
۴۱	زيارت بزرخی محبان امام حسین علیه السلام.....
۴۱	۱. شیخ عباس قمی علیه السلام.....
۴۲	۲. استاد میان‌دار روضه‌ها.....
۴۳	روضه شب جمعه و کربلا.....
۴۵	جلسه چهارم: دو نور مبین الهی
۴۷	قرآن و عترت؛ دو نور مبین الهی.....
۴۸	تصویفی از نور بودن عترت پیامبر علیه السلام.....
۴۹	شمای از نور بودن امام حسین علیه السلام.....
۵۰	علامت مؤمن و گریه بر امام حسین علیه السلام.....
۵۱	گریه حضرت زهرا علیه السلام بر فرزندش در قیامت.....
۵۲	روضه‌خوانی خدا برای حضرت موسی علیه السلام.....
۵۵	جلسه پنجم: خلقت نوری
۵۷	اولین مخلوق خدا از نظر علمی و روایات.....
۵۸	مقاومت دانشمندان غیر مسلمان در برابر اعتراف به علت اولی.....
۵۹	حکایت منبر پوشش دهنده «من».
۶۲	خلقت نور چهارده معصوم علیه السلام قبل از خلقت عالم.....
۶۳	افتخار خلقت شیعه از فشرده نور ائمه علیهم السلام.....



## فهرست مطالب

۶۴	پیوند قلبی شیعه با ائمه علیهم السلام
۶۴	روضه امام زمان علیه السلام برای جد غریبیش
<b>جلسه ششم: شیعه؛ شعاع نور اهل بیت علیهم السلام</b>	
۶۹	دل های پر قیمت شیعه
۷۰	تلاش دشمنان برای تعطیلی محرم
۷۱	ضعف عقل از درک حقیقت اشیا
۷۲	برزخ آخوند خراسانی علیهم السلام و شناخت امام حسین علیه السلام
۷۴	خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام
۷۵	تفسیری از آیه ۳۵ سوره نور
۷۶	خانه هایی پر از نور خدا
۷۷	حساسیت پیغمبر علیهم السلام به گریه ابی عبدالله علیه السلام
۷۸	روضه حضرت قاسم علیه السلام
<b>جلسه هفتم: ارزشمندی شیعه</b>	
۷۹	تلاش ائمه علیهم السلام برای شناساندن شیعه به شیعیان
۸۱	بقاء تشیع با وجود شرایط مشقتبار
۸۲	نمونه هایی از آیات و روایات شناساندن شیعه
۸۳	منتظر روایات از مؤمن و شیعه
۸۴	ارزشمندی شیعه نزد ائمه علیهم السلام
۸۵	برخی علائم و ویژگی های شیعه
۸۶	اهتمام ائمه علیهم السلام به برقراری مجالس روضه
۸۶	توجه ویژه خدا و ائمه علیهم السلام به شیعه
۸۸	جایگاه ابی عبدالله علیه السلام نزد پیغمبر علیهم السلام
۸۸	روضه گریه امام سجاد علیه السلام بعد از حادثه کربلا
۹۰	روضه علی اصغر علیهم السلام
۹۰	روضه علی اصغر علیهم السلام



## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

جلسه هشتم: ارتباط دوسویه با اهل بیت علیهم السلام	۹۳
تفسیری از آیات سوره صافات.....	۹۵
ارتباط دلی و نوری ائمه علیهم السلام با شیعیان.....	۹۶
حکایت جوان مُحرم مجرم.....	۹۷
منظور از آسمان و نجوم در سوره صافات.....	۹۸
روايات تفسیریه آیات ششم تا هشتم سوره صافات.....	۹۹
حکایت جاذب کربلا تا فرانسه.....	۱۰۱
توجه اهل بیت علیهم السلام به مجالس روضه.....	۱۰۲
روضه حضرت علی اکبر علیهم السلام.....	۱۰۴
جلسه نهم: فضل و رحمت؛ پیغمبر و امیر المؤمنین علیهم السلام	۱۰۷
منابع نور، فضل و رحمت.....	۱۰۹
از لفظ تا عمل.....	۱۱۱
کم بودن شیعه در طول تاریخ.....	۱۱۲
آبروداری از دین تا پای جان.....	۱۱۳
صدق فضل و رحمت.....	۱۱۴
بقاء شیعه با اتصال به ابی عبدالله علیهم السلام.....	۱۱۵
قول قمر بنی هاشم به امیر المؤمنین علیهم السلام.....	۱۱۶
روضه قمر منیر بنی هاشم علیهم السلام.....	۱۱۷
جلسه دهم: غریب مادر، حسین!	۱۱۹
جانشانی خالصانه یاران ابی عبدالله علیهم السلام.....	۱۲۱
اثر مجلس روضه روی اموات.....	۱۲۲
حکایتی از «سعید بن مسیب» در کنار کعبه.....	۱۲۳
جلسه یازدهم: سعادت حسینی.....	۱۲۷
امام حسین علیهم السلام باب سعادت.....	۱۲۹
سعادت و شقاوت در قرآن.....	۱۳۰



## فهرست مطالب

---

۱۳۱	معرفت الله؛ غرض از خلقت انسان
۱۳۲	عشق و انس بعد از معرفت الله.....
۱۳۳	زمینهٔ معرفت در وجود انسان.....
۱۳۴	حکایت جان دادن مطرب در حرم ابی عبدالله علیه السلام.....
۱۳۵	روضهٔ غربت عمه سادات علیهم السلام.....





جلسه اول

جلسه حسین علیه السلام



## شیفکنی اهل دل

اهل دل، اهل حال، به کسانی می‌گویند که صادقانه سالک راه خدا بوده، با قدرتی که از طریق عبادت و ترک گناهان ظاهر و باطن کسب کرده بودند، تمام موانع راه سلوک را دفع می‌کردند، محکوم شیاطین باطن و ظاهر و انگیزه‌های نفسانی نمی‌شدند و کشش‌ها، جاذبه‌ها، خواسته‌ها و علایق خلاف راه خدا به نظر آن‌ها پوچ بود. آنچه که برای دیگران پر جاذبه بود، برای آن‌ها جاذبه نداشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن‌ها می‌فرمایند: «إِنَّ أُولِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى باطْنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا»<sup>۱</sup> تمام مردم شیفتۀ رنگ‌ها و علایق و ظواهر دنیا بودند، ولی آن‌ها شیفتۀ باطن این عالم بودند. خود را در این جهان به یقین، نه این که فرض کنند، بلکه به یقین یک مهمان می‌دانستند. برای آنان هم مهم نبود که سر این سفره مهماندار به آن‌ها چه چیزی تعذیه کند. گاهی که امیرالمؤمنین علیه السلام یک پختنی خیلی معمولی نصیب‌ش می‌شد، خیلی معمولی که چندان هم خوشمزه نبود، می‌خورد، آن هم نه سیر، نه این که نداشت؛ هم

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲: «... وَ اشْتَغَلُوا بِآجِلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَّا ثُوا مِنْهَا مَا حَشَّوا أَنْ يُمْيِتُهُمْ وَ تَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَرْثُمُونَ وَ رَأُوا اسْتِكْفَارًا غَيْرَهُمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا وَ ذَرَكُهُمْ لَهَا فَوْتًا أَعْدَاءً مَا سَالَمَ النَّاسُ وَ سَلَمَ مَا عَادَى النَّاسُ. بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا وَ بِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَ بِهِ قَامُوا، لَا يَرَوْنَ مَرْجُونَ فَوْقَهُمْ وَ لَا مَحْوُفًا فَوْقَهُمْ مَا يَعْحَفُونَ».



حاکم بود، هم کنار بیت المال. چند لقمه‌ای می‌خورد و دستی روی شکم مبارکش می‌کشید و می‌فرمود: مرده باد بندۀ شکم! بعد از سر سفره کنار می‌رفت. می‌گفت: می‌توانم از مغز گندم و عسل غذا بخورم، اما برای چه؟ چون لذتش با چیز دیگری پر بود. او آن قدر از شب خودش با خدا لذت می‌برد که دیگر به این چیزها نمی‌رسید.

نمی‌خواهم به این زودی در این ۱۰ روز وارد بعضی از مسائل بشوم که خیلی موشکافی لازم دارد. نه، بحث این نبود که به فرزندش نگاه می‌کرد و می‌گفت: عجب لذتی دارد! نه، این نبود، ولی با نگاه به امام حسین علیه السلام همه لذت عالم را می‌برد؛ چرا؟ چون خدا، قیامت و ارزش‌های الهی را می‌دید، عسل چیست؟ مغز گندم چیست؟ چه چیز کم داشت که با این‌ها لذت ببرد؟ خدا هم بر او حرام نکرده بود، اما لذتش در این نبود. لذت نمی‌برد. خیلی چیزها بر خیلی از افراد حرام نیست، اما لذت نمی‌برند؛ یعنی آن معدّه لذت‌خواه را ندارند. معدّه دیگر، حال دیگر، دل دیگر و وضع دیگری دارند. آن‌هایی که اهلش هستند، در بیهوده به دنبال رحمت خدا هستند. آن‌هایی که اهلش هستند، به دنبال انبیاء علیهم السلام می‌دویند تا به رحمت بررسند، نمی‌خواستند که در دنیا هفته‌ای دو سه روز در خانه انبیاء علیهم السلام بروند، در اتاق روبروی آنان بنشینند. به دنبال انبیاء علیهم السلام بودند که راهی به رحمت خدا پیدا کنند، اما امیر المؤمنین علیه السلام می‌دید خداوند «رحمه اللہ الواسعة» را در دامنش گذاشته، پس به دنبال چه لذتی بگردد؟ دنبالش نمی‌دوید؛ چون نزدش، در دامنش و کنارش بود.

«إِنَّ أُولِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الظَّاهِرُونَ إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا» یقیناً برای امیر المؤمنین، ابی عبد الله علیه السلام کل باطن دنیا بود: «إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا» یعنی دیگر چشمی برای حضرت نمانده بود که به ظاهر دنیا نگاه کند؛ چون چشم او با حسین علیه السلام پر بود.

## راه میان بُر به سوی حقایق عالم

ای کاش - بعید هم نیست، دور هم نیست - به ما هم می‌فهمانند، نه به اندازه آن‌ها، بلکه به اندازه خودمان، به ما هم بفهمانند تا از خیلی لذت‌ها متغیر شویم، نه این که

بخواهیم به دنبالش نرویم، نه، نفرت پیدا می‌کنیم از هرچه که خدا نمی‌خواهد این همه لذت‌هایی که در دنیا موج می‌زند، همه را شیطان می‌خواهد، برای خودش هم نمی‌خواهد؛ چون ابلیس جسم نیست که برای خودش بخواهد. نسبت به انسان کمال حسادت را دارد. می‌خواهد از هفت حقیقتی که خدا برای انسان قرار داده (بعداً اگر خدا بخواهد، می‌گوییم) انسان را محروم کند؛ چون خودش محروم است. البته خودش، خودش را محروم کرد. نمی‌خواهد حتی یک نفر به آن هفت حقیقت برسد که در آیات قرآن هست و نزدیک‌ترین راه به آن هفت حقیقت، به تعبیر دیگر، میان‌بر، جاده‌هایی می‌زنند، می‌گویند میان‌بر. جاده جدیدی می‌زنند، شهری را به شهر دیگر ۱۵۰ کیلومتر نزدیک کرده که قبلًاً از این شهر به آن شهر نزدیک ۴۰۰ کیلومتر بود، اما ۱۵۰ کیلومتر (مسافت را تا) مقصد کم کرده‌اند. شهرها فرقی نکرده، همان است، ولی جاده میان‌بر شده.

از دو راه می‌شود به این هفت حقیقت رسید: یک راهش همانند آن ۳۰۰ کیلومتر است، اما یک راهش که بسیار راه میان‌بری است، از آن هفت حقیقت نیز کم نمی‌آورد، به حق خودش که بالاترین قسم است (آن را بعداً می‌گوییم) ابی عبدالله علیه السلام است. این راه میان‌بر را هم پروردگار قرار داده؛ چون کار کس دیگر نبود. او باید امام حسین علیه السلام را خلق می‌کرد تا این راه میان‌بر تحقق پیدا کند. در ۱۲۴ هزار پیغمبر و یازده امام علیهم السلام نبود و دیگر این راه میان‌بر وجود نداشت، لذا همه چیزش گویا گونه‌ای دیگر و ماهیت دیگری است.

### همه در دامن رحمة الله الواسعة

یکبار ظاهراً گفته باشم، دوبار هم نه، در این ۴۰ سال یکبار، به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: چیزی می‌خواهم بگوییم؛ اما شیعه‌ام، حریم و احترام قائلم، خجالت می‌کشم، فرمود: وقتی به ما می‌رسید، نگویید خجالت می‌کشیم، حیا می‌کنیم، حرف خود را بزنید، ما هم راحت قبول می‌کنیم. یا می‌گوییم درست است یا می‌گوییم نه، درستش این است. این انبیا و ائمه علیهم السلام هستند که از روی صدق به ما می‌گویند با ما راحت باشید، ولی دیگران صادقانه نمی‌گویند با ما راحت باشید.



تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست<sup>۱</sup>  
 می شد همه ما امروز یهودی باشیم یا نه؟ می شد. می شد مسیحی باشیم؟ می شد.  
 لائیک باشیم؟ می شد؛ اما چرا این طوری شدیم؟ چه شده ما به «رحمه الله الواسعة» راه  
 پیدا کرده ایم؟ چقدر هم راحت ما را راه داده اند، حسین جان!  
 حرفت را راحت بگو! گفت: یابن رسول الله! من پیغمبر ﷺ، فاطمه مرضیه، امام مجتبی،  
 زین العابدین، پدرتان امام باقر و شمامیثیه را با تمام وجود دوست دارم، اما حسین علیه السلام را  
 جور دیگری دوست دارم، حال دیگری دارم. این حال من مشکلی دارد؟ فرمود: نه، تو  
 مشکلی نداری. ما هم همین طوری هستیم. ما اهل بیت نیز حسین علیه السلام را جور دیگری  
 دوست داریم. این هم کار ما نیست، کار خداست. اینها که: «إِنَّ أُولَيَاءَ اللَّهِ هُمُ الظَّيْنَ  
 نَظَرُوا إِلَى باطِنِ الدُّنْيَا» نه این که شنیده باشم؛ هم دیده ام، هم در نوشه ها خوانده ام که  
 اینها می گویند: در سلوک الى الله، راه فوز، پیروزی، سعادت و رسیدن به مقصد به صورت  
 صدر صد، فقط و فقط حسین علیه السلام است.

## توشه گیری آل عبا از امام حسین علیه السلام

پیغمبر ﷺ چیزی کم داشت؟ او که مقام جمع الجمعی دارد. او که:  
 بر او ختم آمده پایان این راه در او منزل شده «ادعو الى الله»<sup>۲</sup>  
 کم نداشت. پیغمبر ﷺ همه چیزش جامع بود. جامع ترین کتاب نیز بر او نازل شد. ختم  
 نبوت بود، خدا بالاترین و بهترین داماد جهان، بهترین دختر عالم، بهترین نوه های عالم و  
 بهترین حال را به او داد. چیزی کم نداشت؛ اما لحظه رحلت گویا احساس می کرد چیزی  
 می خواهد. خودش که دستور داده بود وقتی احساس کردید کسی به جان دادن نزدیک  
 شده، سینه اش را سبک کنید! خودش دستور داده بود، اما چشمش را باز کرد، به

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۹، حکایت: فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر.

۲. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، بخش ۱، دیباچه.



امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حسین را روی سینه من بگذار! می‌خواهم با وصل به حسین علیه السلام از دنیا بروم. حسین جان!

حضرت زهرا علیها السلام هنوز جان در بدن داشت. هنوز جانش از بدن بیرون نرفته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: دویدم داخل اتاق آمدم، دیدم حسین علیه السلام صورت کف پای مادر گذاشته است. مردن برای حضرت زهرا علیها السلام شیرین بود؛ اما با اتصال به ابی عبدالله علیه السلام. وای حسین! وای حسین!

امیرالمؤمنین علیه السلام شب بیست و یکم چشمش را باز کرد. تمام فرزندانش دورش بودند. دخترها، پسرها؛ اما فقط گفت: حسین کجاست؟ حسین جان! دستت را در دست من بگذار! حسین جان! امام مجتبی علیه السلام لحظات آخر عمرش بود. حسین جان! سر مرا روی دامت بگذار! اما خودش وقت رفتن چه کرد؟

## زيارت آخر مسلم بن عقيل

من ۴۰ سال است روز اول نسبت به وجود مبارک مسلم بن عقيل علیه السلام ادب نکردم. در پرونده‌ام کم دارم که فردای قیامت حضرت زهرا علیها السلام به من نگوید چرا از عزیز من حرف نزدی؟ مسلم علیه السلام داماد امیرالمؤمنین علیه السلام است. یک جمله درباره‌اش نوشته‌اند که: مسلم بلا عقبه بود؛ یعنی نسلی از او باقی نماند؛ چرا؟ این را امروز برای شما توضیح دهم، همین هم ذکر مصیتم باشد.

روز عاشورا که اتفاق افتاده، بنی‌امیه دستور دادند در مدینه سه خانه را کلاً خراب کردند. یکی خانه ابی عبدالله علیه السلام بود که با خاک یکسان کردند. عیب ندارد، خراب کنند. خدا میلیون‌ها خانه این طوری برایش ساخت. اکنون ما در خانه ابی عبدالله علیه السلام هستیم. حسین جان! ما مهمان تو هستیم. حسین جان! جدت پیغمبر علیه السلام سفارش کرده: «أَكْرِمُ الصَّيْفَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا»<sup>۱</sup> به



مهمان احترام کنید، گرچه کافر باشد، ولی ما شیعه‌ایم. ما گریه کن شما هستیم. ما سیاهپوشیم.

خانه دیگری که دستور دادند از ریشه خراب کنند، خانه قمر بنی‌هاشم علیه السلام بود و خانه سوم، خانه مسلم بن عقیل علیه السلام بود. قافله که برگشت، همسر مسلم خانه نداشت. بین هفت تا هشت ماه هم بیشتر زنده نماند. در این مدت، گاهی به خانه حضرت زینب علیها السلام می‌آمد، گوشه‌ای می‌نشست و گربه می‌کرد. گاهی هم به خانه ام کلثوم می‌آمد، صبح تا شب گریه می‌کرد. گاهی هم به خانه امام زین العابدین علیه السلام می‌آمد، صبح تا شب گریه می‌کرد. روایت دارد: «مات کمدا» دق‌مرگ شد. امام زین العابدین علیه السلام بر جنازه‌اش نماز خواند.

## روضه آخر مجلس

از مسلم علیه السلام نسلی باقی نماند. این خانم چهار پسر داشت که دو فرزندش در کربلا شهید شدند و دو فرزند دیگرش در محله مسیب به دست حارث کشته شدند. کسی از مسلم نماند. اهل‌بیت علیه السلام چه کشیدند! چه داغ‌هایی دیدند! شهادت این دو فرزند کوچک مسلم علیه السلام چقدر جگرسوز بود. پسر بزرگ‌تر، برادر کوچک‌تر را بغل گرفت، به حارث گفت: اول مرا بکش تا من داغ برادرم را نبینم. کوچک‌تر سر بزرگ‌تر را به سینه می‌چسباند، می‌گفت: اول سر مرا از بدن جدا کن، اما مسلم را ابی عبدالله علیه السلام فرستاد که کوفه برود، مقداری از راه مکه به کوفه را رفت، خیلی گرم بود. دو راهنمای خودش برداشت؛ یکی از گرما مرد، دیگری هم بدحال بود. مسلم به مکه برگشت، گفت: حسین جان! نه این که بخواهم امر تو را اطاعت نکنم، به من امر کردی به کوفه بروم؛ برگشتم به این خاطر است که به من الهام شد من دیگر شما را نمی‌بینم. برای زیارت آمدهام. وای «افضل القربات» زیارت امام حسین علیه السلام است. کسی که بخواهد بنده مقرب خدا شود، قوی‌ترین عامل برای مقرب شدن به پروردگار، زیارت ابی عبدالله علیه السلام است. گفت: من برگشته‌ام تا شما را سیر ببینم، دوباره بروم.



اینجا امام باقر<علیه السلام> نقل می کند که جدم، ابی عبدالله<علیه السلام> جلوی در خانه ایستاده بود که مسلم حرکت کرد؛ اما مسلم جلوی خود را نگاه نمی کرد، بلکه از روی زین اسب تنہ و سرش را به عقب برگردانده بود و ابی عبدالله<علیه السلام> را نگاه می کرد و زار می گریست، جدم ابی عبدالله<علیه السلام> نیز گریه می کرد تا مسلم<علیه السلام> ناپدید شد. وقتی جدم می خواست به داخل خانه برگردد؛ چون عمه ام زینب<علیها السلام> داخل خانه بود، همان بیرون اشکهایش را پاک کرد، بعد به داخل خانه برگشت. نمی خواست اشکش را حضرت زینب<علیها السلام> ببیند؛ اما ۹ روز دیگر چه خبر است، حسین جان؟!





جلسه دوم

بر سر سفره حسین علیه السلام



## سفره کشیده‌الی

باید به خود نظر انداخت که آیا در وجود ما، ادامه وجودمان، حیات و مرگمان، و در جهان بعد از مرگمان استقلال داریم یا نیازمند، گذا و فقیریم؟ با وجود این آیه در قرآن که عنوان تذکر دارد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَتَنْهَا الْفَقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۱</sup> ما در ک و حس می‌کردیم، می‌فهمیدیم که یک موجود صدرصد نیازمند، فقیر، محتاج و گداییم. پروردگار مهربان در قرآن مجید اعلام کرده است که ما برای برطرف شدن تمام نیازهای شما، اعم از مادی و معنوی، تدارک دیده‌ایم: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً طَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾<sup>۲</sup> سفره کامل جامع، پر از امور مادی و معنوی را برای شما آماده کردیم و برای تأمین نیازهای معنوی شما انبیاء، کتب آسمانی و ائمه طاهرین<sup>علیهم السلام</sup> را قرار دادیم.

ائمه<sup>علیهم السلام</sup> را کجا گفته است؟ سوره مائدہ: ﴿إِنَّمَا وَلِكُومُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيمُونَ الصَّلَاةَ وَيَقُولُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۳</sup> آیه یک بحث علمی دارد، گذشت می‌کنم؛ چون آن بحث علمی شما را خسته می‌کند. علمای علم ادب می‌گویند: آیه شریفه دو «واو عاطفه» دارد: «وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» که واو عاطفه حکم معطوف<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> ایه را به طرف معطوف جریان می‌دهد؛ یعنی باید شخصیت پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و شخصیت «وَ الَّذِينَ آمَنُوا» در حدی

۱. فاطر: ۱۵.

۲. لقمان: ۲۰.

۳. مائدہ: ۵۵.



باشد که بتوانند برای مردم صاحب ولايت کلیه مطلقه الهیه باشند و نمی شود چنان ولايت کلیه الهیه را برای غیر معصوم ایجاد کند. البته برای دیگران ولايت جزئیه ایجاد می شود، ولی ولايت کلیه الهیه ایجاد نمی شود.

قرآن، انبیا و ائمه علیهم السلام نعمت تمام و کامل الهی هستند. وجود مبارک سیدالشهدا علیه السلام جمله ای درباره قرآن دارند، جالب این است که این جمله را فخر رازی، صاحب «تفسیر کبیر» که از علمای اهل سنت است، در جلد اول تفسیرش نقل می کند که حضرت می فرمایند: تمام کتاب هایی که از جانب پروردگار بر انبیای خدا علیهم السلام نازل شده، خداوند علوم و حقایق آن کتاب ها را به قرآن مجید انتقال داد. (علوم) قرآن نزد هر کس هست، (علم) تمام کتاب های آسمانی نزد اوست.

### نیاز انسان به اهل الذکر در فهم قرآن

این (قرآن) نعمت کامل و تمام است، ولی پروردگار عالم در قرآن مجید چند بار صریحاً اعلام کرده است که فهم قرآن نیاز به معلم دارد و شما در فهم آن مستقل نیستید. در قرآن چند بار فرموده که پیغمبر صلوات الله علیہ و آله و سلم را برای اهدافی فرستاده ام که یک هدفش «وَعَلِمُهُمُ الْكِتَاب»<sup>۱</sup> است؛ یعنی مردم! تنها به سراغ قرآن نروید؛ چون چیزی نصیب تان نمی شود. گاهی نیز قرآن به زبان دیگر فرموده: «فَسَتَّلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۲</sup> واقعاً ما «لا تَعْلَمُون» هستیم؛ چون استقلال علمی و فکری نداریم. «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُون» یعنی شما حتماً «لا تَعْلَمُون» هستید.

### صادیق اهل الذکر در روایات

اهل ذکر چه کسانی هستند؟ اگر اهل ذکر غیر از ائمه طاهرين علیهم السلام باشند، دیگر نیازی نبود که به مردم بگوید به اهل ذکر مراجعه کنید؛ یعنی مردم! به خودتان مراجعه کنید. معلوم



می‌شود که اهل ذکر یک گروه فوق مردم هستند. این اهل ذکر چه کسانی هستند؟ خود آیه شریفه مبهم است، برای این‌که از آیه رفع ابهام کند، ما را به معلم قرآن ارجاع می‌دهد که پیغمبر ﷺ و اهل‌بیت علیهم السلام هستند. در کتاب شریف «اصول کافی» امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ» ما عالم به قرآن هستیم و شما برای فهم قرآن به ما نیازمند هستید. قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام برای ما چه چیزی را تأمین می‌کنند؟ اینجا را دقت بفرمایید که ما به چه چیزی نیاز داریم و قرآن مجید و اهل‌بیت علیهم السلام چه چیزی را برای ما تأمین می‌کنند؟ رحمت، درمان بیماری‌های باطنی، آمرزش گناهان، رضایت پروردگار، جنت پروردگار، سعادت دنیا و آخرت، شفاعت فردای محشر.

## درمان بیماری‌های روحی با قرآن

حال همه را در قرآن مجید ملاحظه کنید: «وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ»<sup>۱</sup> من قرآن را فرستادم که درمان کننده است. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:<sup>۲</sup> آن کسی که داروی قرآن را روی درد قلبش بگذارد؛ یعنی با قرآن مجید درد قلب را بشناسد؛ حسد، کبر،

۱. اسراء: ۸۲

۲. خصال، ج ۲، ص ۱۴۲: «قُرَاءُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ رَجُلٌ قَرَا الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَ اسْتَنَدَ بِهِ إِلَيْهِ وَ اسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ وَ رَجُلٌ قَرَا الْقُرْآنَ فَحَفَظَ حُرْوَفَهُ وَ ضَيَّعَ حُدُودَهُ وَ رَجُلٌ قَرَا الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءً الْقُرْآنِ عَلَى دَاءٍ قَلْبِهِ فَأَسْهَرَ بِهِ لَيَلَةً وَ أَطْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ وَ قَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ وَ تَحَافَّ بِهِ عَنْ فِرَاشِهِ فِيُولَيْكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ أَلْبَاءَ وَ بِأَوْلَيْكَ يَدِيلُ اللَّهُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ بِأَوْلَيْكَ يُتَرَّلُ اللَّهُ الْأَعْيُثُ مِنَ الْسَّمَاءِ فَوَّ اللَّهِ هَوْلَاءُ قُرَاءُ الْقُرْآنِ أَعْزُّ مِنَ الْكُبَرِيَّتِ الْأَحْمَرِ؛ خواندن‌گان قرآن سه قسم هستند: کسی که قرآن را خوانده و آن را سرمایه خود ساخته و بدین وسیله از دربار پادشاهان بهره‌مند شده و نخوت و گردن فرازی بر مردم نموده است و مردی که قرآن را خوانده و الفاظ آن را حفظ نموده، ولی احکام قرآن را عمل ننموده است و مردی که قرآن را خوانده و داروی قرآنی را بر درد دل خویش نهاده، به راهنمایی قرآن شب‌ها بیدار و روزها تشنه و روزه دار و در مسجدها به نماز ایستاده و از بستر راحت کناره گرفته است. خدای عزیز جبار به خاطر اینان بلا بگرداند و به اینان از دشمنان انتقام گیرد و به اینان باران از آسمان فرود آورد. به خدا سوگند! این چنین قرآن خوانانی از طلای ناب نایاب‌ترند.»



حرص، غرور و ریا بیماری قلب هستند. در قرآن مجید سیر کند که قرآن به او یاد می‌دهد راه علاج این بیماری‌ها توجه به پروردگار، قیامت، بربخ، دوزخ، دادگاه‌های الهی، نفرت خدا از این بیماری‌ها و به خود این آیات است. مثلاً قرآن در سوره توبه می‌فرماید: افراد بخیل که بخل خود را معالجه نکنند، در قیامت کل ثروت دنیایی آنان را به محشر می‌آورند و تمام ثروت‌شان را به فلز وزن‌دار تبدیل می‌کنند، همه فلزها را با آتش جهنم گذاخته می‌کنند و آن‌ها را به پیشانی، پهلو و پشت آنان می‌چسبانند و دیگر تا خدا خداست، برداشته نمی‌شود.

باید بخل‌شان را با آیات قرآن درمان کنند. این یک بیماری است. بقیه بیماری‌ها را هم با عذاب‌هایش در قرآن توجه کند، معالجه می‌شود. آیا طاقتیش را دارم؟ من انگشتیم را نمی‌توانم روی ده سانتی‌متری گاز خانه‌ام بگیرم، این همه فلز را خدا با آتش جهنم گذاخته کند و به پیشانی، پهلو و پشتیم بچسباند.

## قرآن خواندن امیر المؤمنین ﷺ در نخلستان

می‌گوید نیمة شب به مدینه رسیدم، مدینه پر از نخلستان است. عبور می‌کردم که به خانه بروم. صدای ناله‌ای متوقفم کرد. گوش دادم، دیدم کسی به خاطر قیامت دارد زار می‌زند. بعد هم ساكت شد. عجب گریه‌ای! عجب ناله‌ای! عجب توجهی به قیامت! جلو آمدم، تاریک و پر از درخت بود. رسیدم، دیدم کسی مثل چوب خشک روی خاک افتاده، دیدم حضرت علیؑ است؛ اما تکان نمی‌خورد. دویدم در خانه حضرت زهراؓ (علوم می‌شود آن وقت امام ۲۳-۲۴ ساله بود، همسن خیلی از شماها، توجه به قیامت و آیات قیامت) گفتم شاید حضرت زهراؓ خواب است؛ اما چاره‌ای نیست. باید خبر مرگ شوهرش را بدhem، برونده جنازه‌اش را بردارند. در زدم، آمد پشت در. فرمود: کیست؟ گفتم: خانم! خبر ناگواری آورده‌ام. فرمود: بگو. جریان را گفتم. فرمود: راحت باش! علیؑ شبی چند بار به این حال می‌افتد. قرآن درمان می‌کند، پس چرا بخل، حسد، حرص، کبر، ریا و غرور؟ چرا؟



## احتیاج بشر به رجوع به قرآن

«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا حَسَارًا» قرآن  
برای شما رحمت است. کراراً بعد از مسئله قرآن، در قرآن آمده «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» با  
اتصال به قرآن، شما نیاز دارید گناهان تان بخشیده شود یا نه؟ دوست دارید گناهان تان در  
پرونده بماند؟ خیر، ما دوست نداریم حتی یک گناه، یک گوشش پرونده ما بماند: «دفتر جرم  
مرا روز جزا باز مکن!» شما را می‌گوییم، می‌دانم که می‌گوییم، خودم و شما را می‌گوییم، ما  
طاقت این که حتی بدون آن که دیگران آگاه شوند، یکبار در قیامت به ما بگویی چرا این  
گناه را مرتكب شدی، نداریم؛ یعنی طاقت عتاب و سرزنش تو را نداریم؛ چون ما عمری  
نمک تو را خورده‌ایم، قیامت بر سر ما نزن!

قرآن شفا، رحمت و مغفرت است. قرآن مجید عامل: «وَرِضْوَانُ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»<sup>۱</sup> است، قرآن  
مجید: «وَبُشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَخْرَاجٌ كَيْدِهِ»<sup>۲</sup> قرآن مجید عامل بهشت  
و هدایت است: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۳</sup> قرآن مجید عامل سعادت دنیا و  
آخرت است: «فَيَنْهَمُ شَقِّيٌّ وَسَعِيدٌ»<sup>۴</sup> این هفت مورد در قرآن است و هفت، یک عدد کامل  
است. شما در روایات ائمه علیهم السلام تمام این هفت مسئله را علاوه بر قرآن، در قرآن عینی هم  
(غیر این قرآن کتبی)، می‌توانید صریحاً ببینید. قرآن عینی یا به عبارت ساده‌تر، در قرآن  
انسانی؛ یعنی آن انسانی که کل قرآن است. این هفت حقیقت را از آن قرآن عینی هم  
می‌توانید به آسانی دریافت کنید و آن قرآن عینی، وجود مقدس ابو عبدالله علیه السلام است؛  
حسین علیه السلام شفاست.

۱. توبه: ۷۲

۲. اسراء: ۹

۳. بقره: ۲

۴. هود: ۱۰۵



## امام حسین علیه السلام، درمان دردها

امام حسین علیه السلام که سر جای خود، امام زمان علیه السلام نامه‌ای دارد که به «علی بن مسیب همدانی» می‌نویسد: علی! پروردگار (نه إعلام ما، بلکه شخص خدا) در خاک قبر حسین علیه السلام شفا قرار داده، خودش که جای خود دارد:

کرب و بلا درس وفا می‌دهد تربت عشق است و شفا می‌دهد

حالم خوب نیست. از اول منیر چشمم که به این سلام امام زمان علیه السلام افتاد: «سلام بر گریبان‌های چاک خورده» بدحالم. این‌ها را نباید روبه‌روی من می‌گذاشتند. حسین جان! حسین یک چهره دیگر قرآن است؛ چهره انسانی قرآن که شفا می‌دهد و شفا دهنگی اش طول نمی‌کشد. برای این حرفم دلیل دارم. حدوداً از خیمه تا میدان ۱۵۰ قدم بیشتر نیست. وقتی آفتاب طلوع کرد (لیاقت می‌خواهد که شما دارید) گوشة چشمی به حرّ انداخت، شفا گرفت، دیگر توانست بایستد. او شفا می‌دهد و جهنمی را بهشتی می‌کند. حسین علیه السلام عامل آمرزش است.

## رواياتی در باب اختصاصات امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: وقتی دور هم می‌نشینید و برای حسین ماعلیه السلام گریه می‌کنید (نمی‌گوید برای ما، می‌گوید برای حسین ما) از جا بلند نشده، خدا تمام گناهان گذشته شما را می‌بخشد. خدا کریم است. برای خدا مشکل نیست گناهان ما را ببخشد. امام حسین علیه السلام رضایت خدا را جلب می‌کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: وقتی گریه می‌کنید، قلب مادرم فاطمه علیه السلام شاد می‌شود. دل ایشان که شاد شود، خدا از شما راضی می‌شود؛ چون حضرت زهرا علیه السلام شاد شود، خدا راضی می‌شود. خدا می‌دید در به پهلوی حضرت زهرا علیه السلام زدن، چه کار کرد؟ خدا با شادی او شاد می‌شود: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضِبُ لِغَضَبٍ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا».<sup>۱</sup>



امام حسین<sup>علیه السلام</sup> هدایت می‌کند. از وقتی در رحم مادر بودیم (این ملموس و محسوس است، به جان خودش قسم!) تا این لحظه دست ما را گرفته است، و الا با این اوضاع دنیا و این کشش مفاسد، تاکنون هزاران بار باید بی‌دین شده باشیم؛ اما دست ما در دست ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> است که مثل قرآن هدایت می‌کند: **﴿ذلِكَ الْكِتابُ لَا رَبَّ لَهُ هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ﴾**.<sup>۱</sup>

پیغمبر<sup>صلوات الله عليه و آله و سلم</sup> می‌فرماید: در شب معراج به آخرین منزلی که رسیدم، دیگر جبرئیل<sup>علیه السلام</sup> با من نبود. سرم را بلند کردم، دیدم با خط نور نوشته است: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَىٰ وَ سَفِينَةُ النَّجَاهِ»<sup>۲</sup> حسین جان! حسین جان! من برای شما خیلی احترام قائلم. ائمه<sup>علیهم السلام</sup> به ما دستور داده‌اند به شما احترام کنیم. من دست همه شما را می‌بوسم، به من اجازه نمی‌دهند، و الا کفش تک‌تک شما را جفت می‌کردم؛ اما به این تابلو نگاه کنید! امام زمان<sup>علیه السلام</sup> چه فرموده؟ با ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> چه کار کردند؟ حسین جان!

قرآن باعث بهشت رفتن شماست. روایت است (آن هم در چه کتاب‌هایی!): در قیامت، به محض ورود حضرت صدیقه کبری<sup>علیها السلام</sup> به محشر، خطاب می‌رسد: «حَبِّيْتِي! أَدْخُلِيَ الْجَنَّةَ» نایست! حضرت زهرا<sup>علیها السلام</sup> پرونده ندارد، پرونده او امام حسین<sup>علیه السلام</sup> است؛ رسیدگی نمی‌خواهد، برو. حضرت فرمان خدا را قبول می‌کند، می‌آید تا کنار در ورودی بهشت می‌ایستد. فاطمه من! چرا وارد نمی‌شوی؟ می‌گوید: تنها نمی‌توانم وارد شوم. چه کسی را می‌خواهی؟ نمی‌گوید امامان را، نمی‌گوید شوهرم را، نمی‌گوید پدرم را، می‌گوید: هر کس به هر شکلی به حسین من<sup>علیه السلام</sup> خدمت کرده است. خطاب می‌رسد: آنان را صدا کن!

امام حسین<sup>علیه السلام</sup> مثل قرآن است؛ خود قرآن است، حسین جان! طبق آیات قرآن و روایات - نمی‌دانم چند آیه - تمام این گریه‌های شما ضبط می‌شود. شب اول قبر همه این صدایها را به ما بر می‌گردانند. ما راحت داخل قبر خواهیم داشت، می‌شنویم و گریه می‌کنیم. چه کسی

۱. بقره: ۲.

۲. سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۶؛ بحار الانوار، ج ۲۵۷، ص ۲۰۵.



جرأت دارد بباید به ما بگوید: «من رُبّک؟»؟ چه کسی جرأت دارد به ما بگوید: «من امامک؟»؟ وضع ما که معلوم است، سؤال ندارد.

## فلسفه عزاداری از اول محرم

نمی‌دانم شما را چه شده؟ یک چیزی هست! آن هم این است. به امام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله! گریه برای بعد از مردن افراد است. کسی می‌میرد، بعد می‌نشینند برایش گریه می‌کنند. چرا شما از اول محرم گریه می‌کنید؟ امام حسین علیه السلام دهم محرم کشته شده است، چرا نه روز قبل از کشته شدن ابی عبدالله علیه السلام شما و خانواده‌ها یتان و حتی بچه‌های کوچک‌تان گریه می‌کنید؟ فرمود: اول محرم فرشتگان عالم بالا، پیراهن خون‌بیش را که با خنجر و نیزه سوراخ سوراخ شده، می‌آورند پهنه می‌کنند. پیراهنی که خون تازه بر آن است. ما (امامان) می‌بینیم، شیعیان ما هم که با بصیرت هستند، می‌بینند. گریه ما برای این است، چه می‌گویی؟ مگر ما می‌توانیم گریه نکنیم؟ این پیراهن بعداً نازل می‌شود و به دست امام عصر علیه السلام می‌رسد. ایشان هر کجا زندگی می‌کند، پیراهن بالای سرشن است. خوش به حالش کسانی که هر روز این پیراهن را می‌بینند. ما هم با چشم دل می‌بینیم. پروردگار به او گفت: علامت روز ظهروت این است؛ هر وقت دیدی به پیراهن خون تازه دمید، روز ظهروت توست. لذا وقتی بیرون می‌آید، خودش را به پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم، علی و زهرا علیه السلام معرفی نمی‌کند: «یا اهل العالم! ان جَدِي الحسین»<sup>۱</sup> همه‌اش حسین است!

چند کتاب خیلی مهم را اسم ببرم: ارشاد مفید، منتخب طریحی، مقتل ابو منحف، اللهو ف سید بن طاووس، فرسان الہیجاء، اعیان الشیعه، منتهی الامال، الذریعة النجاة، نفس

۱. إلزم الناصب، ج ۲، ص ۲۳۳: «في الموارد: إذا ظهر القائم عليه السلام قام بين الركن و المقام و ينادي بنداءات خمسة: الأول: ألا يا أهل العالم أنا الإمام القائم، الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصاص المنتقم، الثالث: ألا يا أهل العالم إن جَدِي الحسین قتلواه عطشاً، الرابع: ألا يا أهل العالم إن جَدِي الحسین عليه السلام طرحوه عرياناً، الخامس: ألا يا أهل العالم إن جَدِي الحسین عليه السلام سحقوه عدواً.»

المهموم و از همه مهمتر «کامل الزیارات» از تمام این‌ها استفاده می‌شود. بر تمام شیعیان لازم و ضروری است که از این سرمایه به عنوان گنج معنوی بهره ببرند و در حفظش با جان و دل بکوشند و به نسل بعد خود وصیت کنند و آن، گریه بر ابی عبدالله عليه السلام است. این گریه را به فرزندانتان یاد بدھید. این گنج نزد تمام انبیاء عليهم السلام بود. همه انبیاء، امامان و اولیائے عليهم السلام گریه کرده‌اند. امام چهارم عليه السلام می‌فرمایند: تمام آسمان‌ها و موجوداتش، زمین و موجوداتش، ماهیان دریا، مرغان‌ها، سنگ‌ریزه‌ها و درختان برای پدرم گریه کردند. یکی از بالاترین، مهم‌ترین، موثق‌ترین و جلیل‌ترین راویان ما که ائمه عليهم السلام دوستش داشتند «معاوية بن وهب» است که «اماںی» شیخ مفید عليه السلام نقل می‌کند: امام صادق عليه السلام فرمود: «كُلُّ الْجَزِعِ وَ الْبَكَاءِ» هرگونه بی‌تابی و گریه مکروه است: «سِوَى الْجَزِعِ وَ الْبَكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ» مگر بی‌تابی و گریه بر ابی عبدالله عليه السلام.<sup>۱</sup>

## گذر امیرالمؤمنین عليه السلام از سرزمین کربلا

به طرف صفين می‌آمد، چند هزار جمعیت با امیرالمؤمنین عليه السلام است. ابن عباس می‌گوید: من کنار حضرت در حرکت بودم. خوابش گرفت. سرش را روی زین گذاشت و خوابید. وقتی بیدار شد، دیدم اشکش می‌ریزد و آرام می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِحُونَ﴾<sup>۲</sup> علی جان! چه شده؟ گفت: ابن عباس! خواب دیدم این بیان دریای خون است، یک نفر در خون دست و پا می‌زند و مدام می‌گوید: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي، هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي، هَلْ مِنْ ذَابٌ يَذْبُعُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ» پیاده شدم بروم به دادش برسم، دیدم حسین خودم است. بگو لشکر پیاده شوند، اینجا محل افتادن حسین من است.

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۰: «إِنَّ الْبَكَاءَ وَ الْجَزِعَ مَكْرُوہٌ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ مَا جَزِعَ -مَا خَلَأُ الْبَكَاءَ وَ الْجَزِعَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَى عَلِيهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّهُ فِيهِ مَأْجُورٌ».

۲. بقره: ۱۵۶.





جلسہ سوم

باران فیوضات الہی



## بارش باران فیوضات الٰی بر مؤمن آل فرعون

خداآوند مهریان دارای فیوضاتی است که از عالم الوهیت و رویبیت خودش مانند باران بر سرزمین‌های آماده و مستعد - که وجود پاک بندگان واقعی است - نازل می‌شود. نزول این فیوضات در عالم ماده، سبب می‌شود از سرزمین‌های وجود پاکان روییدنی‌های معنوی شگرفی ظهور کند. این بحث نظری نیست که بر قلم‌ها جاری و در صفحات نوشته شده باشد، بلکه تاریخ حیات انسان عملاً این معنا را ثابت کرده است.

یکی از آن چهره‌هایی که باران فیوضات الهیه بر سرزمین وجود او بارید و روییدنی‌های ملکوتی از آن سرزمین رویید، شخصی در دربار فرعون است که پروردگار از او به مؤمن آل فرعون تعبیر کرده. یکی از آثار وجودی این مرد آن بود که سبب شد سومین پیغمبر اولوالعزم پروردگار از کشته شدن به دست فرعون در امان بماند. پروردگار در قرآن مجید روش و طرح او در حفظ حضرت موسی ﷺ را بیان کرده است. این کار که محصول باریدن فیوضات الهیه بود، کار کمی نبود که پیغمبر اولوالعزمی چون موسی کلیم الله ﷺ از حوادث خطرناک فرعون و فرعونیان در امان بماند. فرعون و فرعونیانی که معروف است قبل از ولادت حضرت موسی ﷺ در مقام نابود کردن او برآمدند تا زمانی که حضرت به کلیم الله انتخاب شد و به مصر برگشت و از نابودی به دست فرعون محفوظ ماند. این یک نمونه است و از این نمونه‌ها زیاد بوده.



## مودان صادق در حمایت از امام خویش

چه آیه عجیبی است! هر مرد و زنی می‌تواند، توان، قدرت و ظرفیت دارد مصدق این آیه شریفه شود. البته مقداری صبر، کار، حوصله، استقامت، گذشت و وفاداری به خدا می‌خواهد. آیه را می‌خوانم، اما درباره وفاداری به خدا هم یک آیه صریح بخوانم، قرآن است، چقدر زیاست! وقتی خبر شهادت «قیس بن مطهر صیداوی» را (یک جوان حدوداً ۲۸ ساله بود که او را از بالای دارالاماره با جدا کردن سرش به پایین انداختند، فقط به جرم عشق به ابی عبدالله علیه السلام)، به جرم این که نامه ابی عبدالله علیه السلام را که از مکه برای سران شیعه آورده بود، به دشمن نداد، به جرم این که حاضر نشد نام افرادی که در آن نامه، امام خطاب به آن‌ها داشت، به دشمن بگوید. این استقامت و صبر است. با خود گفت: چرا ده نفر کشته شوند؟ یک نفر کشته شود. چرا من اسرار محبوبیم را فاش کنم؟ اسرار را با خودم به بزرگ می‌برم. چرا من نسبت به محبوبیم بی‌وفایی کنم؟ به خدا، دین و امام قول وفاداری داده‌ام. جان مرا می‌خواهند، جان چه باشد که فدای قدم دوست کنم؟ بخواهند.

آن هم پرداخت جان صادقانه، خالصانه و عاشقانه. این مهم است. گاهی وارد میدان می‌شوم، برای نشان دادن پهلوانی؛ این صادقانه و عاشقانه نیست، بلکه یک خودی دارم که پنهان است. می‌خواهم خودم را نشان بدهم. این، ارزشی ندارد.

## اخلاص فوق العاده عجیب امام حسین علیه السلام

امام باقر علیه السلام در زیارت اربعین جمله‌ای دارند که من تاکنون آن را نفهمیده‌ام. می‌گوییم نفهمیده‌ام، شب جمعه است، روی منبر پیغمبر علیه السلام باید راست بگوییم؛ نفهمیده‌ام. امام باقر علیه السلام به ما یاد می‌دهند: «بَذَلَ مُهْجَّةً فِيَكَ»، یعنی امام باقر علیه السلام حتی قید «فی سبیل الله» را هم نیاورده که بگوید امروز روز زیارت کسی است که خونش را در راه تو هزینه کرد. فی سبیل الله برای من و شماست: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَا إِيمَانًا قَاتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ امام آن قدر مقام را بالا برده که از تمام



عقول مردم عالم بالاتر است، یعنی معطل نشوید؛ چون نمی‌فهمید، برای شما فقط دورنمایی می‌گوییم. «بذل» آن هم نمی‌گوید: «صدق» چراکه خونش به صورت زکات، اتفاق و عطا نبود، بلکه بذل بود. خونش را بذل کرد «فیک» برای شخص تو، نه در راه تو. بذل، یعنی وقتی خونش را می‌داد، در نیش جز وجود مقدس تو چیز دیگری نبود؛ نه به عشق بهشت خون داد، نه به عشق خودنمایی، نه به عشق حسین دادن. هیچ چیزی مخلوط نداشت «بذل مهجهته فیک». این حقیقتی است که فهمش کار خیلی مشکلی است). با آن کیفیت، آن هم یک جوان ۲۸ ساله، وقتی خبر شهادتش به امام می‌رسد، البته یک سال جلسه‌اش با ابن زیاد را کاملاً توضیح داده‌م، دیگر آن‌ها را نمی‌خواهم تکرار کنم. امام هنوز به کربلا نرسیده بود، با شنیدن خبر شهادت او، این آیه را خواند: **﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ﴾**<sup>۱</sup> اصلاً خود این کلمه رجال یک مسئله‌ای است. اینجا به نظر می‌آید رجال به معنی مردان نباشد، بلکه به معنای نیروی فاعلۀ انسانیت باشد؛ یعنی این شهید نسبت به خدا کمال وفاداری را انجام داد.

وقتی این باران ببارد، انسان مستقیم، وفادار، صابر و ذاکر می‌شود. در برابر حوادث سپر و در برابر مفاسد، دافع می‌شود، یعنی آنچه که این باران در وجود انسان می‌رویاند، دفعی است. شما زندگی این ۷۲ نفر را بخوایید! غیر از ابی عبدالله ع. این پیشنهادها که به حضرت نشد؛ چون می‌دانستند جا ندارد. انواع تهدیدها به این ۷۲ نفر شد؛ می‌گیریم، می‌بندیم، می‌کشیم، دست قطع می‌کنیم، پا قطع می‌کنیم، تهدید کردند. انواع تشویق‌ها به این ۷۲ نفر شد؛ صندلی می‌دهیم، پول می‌دهیم، زمین و خانه می‌دهیم، باغ می‌دهیم، مقام و ریاست می‌دهیم، تهدید و تشویق.

## خسران دنیایی و آخرتی اهل باطل

نفس انسان هم که دزدترین دزدھاست. بنا به تاریخ که این را ثابت کرده و طبق قرآن، به اکثر مردم عالم یک علف نشان بدھند، با یک علف رفته. عاقبتش را نگاه نمی‌کند، ثابت

۱. احزاب: ۲۳.

بودن مسئله را هم نگاه نمی کند. یک وعده این بود: دو سه روز برو کربلا و برگرد، این جنگ را تمام کن، بعد برو استاندار ری شو. نفس، دزدترین دزدهاست، البته بدخت! خیلی کور خواندی! این وعدهای که به تو دادند، به آن که عمل نکردند. آن قدر هم متوجه نشد که خدا در قرآن فرموده: **إِنَّهُمْ لَا يَأْمَنُونَ لَهُمْ**<sup>۱</sup> بی دین به تعهدش عمل نمی کند. این را می خواستی متوجه شوی که هیچ بی دینی به تعهدش عمل نمی کند و عمل هم نکردند. گفتند ری را به تو می دهند، اما به تعهدشان عمل نکردند. به تو گفتند اگر به کربلا بروی، معاون عمر بن سعد بشوی، این کار را بکنی، آن کار را بکنی، در ترازو طلا می کشیم و به تو می دهیم. عمل که نکردند؛ چون اهل گذشت از طلا نبودند که به تو بدهند!

در کتابها نوشته اند:<sup>۲</sup> وقتی این معاون برگشت، به این زیاد گفت: رکاب مرا از طلا پر کن! این زیاد گفت: چرا؟ گفت: چون من کسی را کشتم که پدر، مادر و جدش بهترین افراد بودند. گفت: تو که می دانستی آن ها بهترین بودند، پس غلط کردی آنان را کشته، یعنی این زیاد شخص (بخشنده و) جوادی بوده که به این راحتی تا رکاب را طلا بچیند؟

## اطمینان مؤمن به وعده های خدا

آن کسی که به وعده اش عمل می کند، خداست. شما به آیات قرآن اطمینان کنید! این وعده حتماً عملی می شود: **وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَمْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ**



۱. توبه: ۱۲.

۲. قال الخوارزمي: و لما أدخل خولي الأصبعي الرأس على ابن زياد - و كان الذي يتولى حمله بشير بن مالك - فقدمه إليه و أنساء يقول:

اَمَّا لِرَكَابِيِّ فِضَّةً وَ ذَهَبًا      إِنَّى قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمَحَجَّبًا  
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ اُمَّاً وَ اُبَّاً      وَ خَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَيُونَ نَسَباً

فعصب ابن زياد من قوله و قال: فإذا علمت أنه كذلك، لم قتله؟ و الله لا نلت مني خيراً و لا لحقتك به. فقدمه و ضرب عنقه. (متقل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۱؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۲۱۴ مع اختلاف).

فِيهَا وَسَاكِنٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَذْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكُ هُوَ الْفَقْرُ الْعَظِيمُ<sup>۱</sup> نه همه انسان‌ها، قید دارد «وعد الله المؤمنین و المؤمنات»، خدا وعده قطعی داده؛ چون وعده غیرقطعی ندارد. از کجا می‌گوییم که وعده قطعی داده است؟ از این‌که «وعده» فعل ماضی است. نمی‌گوید وعده می‌دهم، می‌گوید وعده داده، یعنی تمام شده؛ وعده را به تمام مردان مؤمن و زنان مؤمنه داده، امضا و ثبت کرده، تمام است. وعده خدا قطعی و تمام است، امضا کرده، برای وعده‌اش سند هم داده، سندش هم قرآن است.

### محبت و بکا بر امام حسین علیه السلام؛ شاخصة مؤمن

حال ما از کجا بفهمیم مؤمن هستیم که دل خود را به این وعده دل خوش کنیم؟ آن هم مشکلی نیست. فهم این که من و تو و نیز خواهاران و مادران مان مؤمن هستیم، همین‌ها یی که اینجا شرکت دارند؛ دخترها، خواهرها، مادرها، خانم‌ها، این هم مشکلی نیست. به ما ملاک داده‌اند. البته باید این را نگهداریم. فهمش مشکل نیست؛ چون ما برای همه چیز میزان و ملاک داریم، برای شناخت همه چیز، ملاک ما در کتاب «کامل الزیارات» است. کتاب بی‌حرف، و آن این است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند، آن هم خطاب به ابی عبدالله علیه السلام؛ حسین من! (این را دقت کنید!) آن کسی که در این دنیا برای تو گریه می‌کند، مؤمن است. این ملاک است. عربی آن هم راحت می‌توانید یاد بگیرید، اگر خانواده‌تان نیستند، برگشته‌ید، به فرزندتان بگویید، به کوچک‌ها هم بگویید، می‌توانند یادداشت کنند:

هر وقت به خانه ابی عبدالله علیه السلام می‌آمد یا ابی عبدالله علیه السلام به خانه پدر می‌رفت یا در کوچه هم‌دیگر را می‌دیدند، نگاهش که می‌کرد، می‌گفت: «یا عبرة کل مؤمن»<sup>۲</sup> حسین من! تو

۱. توبه: ۷۲

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰؛ فضل زيارة الحسين علیه السلام، ص ۳۸: «نظر اميرالمؤمنين الى الحسين(عليهما السلام) فقال: يا عبرة كل مؤمن، فقال: انا يا اباه؟ قال: نعم يا بنى...».

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

باعث گریه هر مؤمنی هستی. این گریه را از کی به ما داده‌اند؟ کسی می‌گفت: همان وقتی که در بغل مادرمان بودیم، شیر می‌خوردیم، مادرمان ما را در این مجالس آورده، ما گریه می‌کردیم؛ چون گرسنه بودیم و آن‌ها گریه می‌کردند؛ چون صدای روضه‌خوان را می‌شنیدند.<sup>۱</sup> آن‌ها برای ابی عبدالله علیه السلام گریه می‌کردند، ما برای شیر. گفتم: اشتباه می‌کنی، تو از روایات بی‌خبر هستی که مایه گریه را از کی به ما داده‌اند. این را عایشه نیز از پیغمبر علیه السلام نقل می‌کند. در کتب اهل سنت هم دارای مدرک است. مایه این گریه را در رحم مادر به ما داده‌اند، آن وقتی که در رحم مادر خدا دل ما را می‌خواست بسازد: «إنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَيَّةً مَكْتُوْنَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ».<sup>۲</sup>

مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم      این گنج پر بهاست من ارزان نمی‌دهم  
«وَعْدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» معلوم شد مؤمن کیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام فدایش بشوم،  
ملاک داده. به حقیقت خودش، امیر المؤمنین علیه السلام و پیغمبر علیه السلام قسم! مدارک زیادی دارم  
که اگر برسم، روزهای بعد بعضی‌هایش را از معتبرترین کتاب‌ها بخوانم. نرسیدم هم که  
دیگر نرسیدم:

ور بمددیم عذر ما پذیر      ای بسا آرزو که خاک شده

## وعده‌های خدا به عاشقان امام حسین علیه السلام

اهل بیت علیهم السلام زمان خودشان شماها را می‌دیدند، گریه‌های شما را هم می‌دیدند، از همه شما هم خبر داده‌اند. امام حسین علیه السلام چطور؟ شما را ندیده؟ مسئله امام حسین علیه السلام جور دیگری است، آن را در روایات دارد که تا برپا شدن قیامت (آن روایتش مفصل است، می‌خوانم) تا صدای گریه‌کن‌ها بلند می‌شود، رو به پیغمبر علیه السلام، مادر و پدرش علیهم السلام می‌کند،



۱. من غم و مهر حسین با شیر از مادر گرفتم

۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۲

می گوید: به این گریه کن من به اسم به پدر و مادرش دعا کنید! آنها هم دعا می کنند. چه کسی آمین می گوید؟ آن دست بی انگشت. آن آمین را چه کسی قبول می کند؟ خدا. فدایت شوم حسین جان! بی خود نگفته اند که: «گریه بر هر درد بی درمان دواست»، اما کدام گریه؟ همین گریه.

چشم گریان چشمۀ فیض خداست      گریه بر هر درد بی درمان دواست  
حضرت اسماعیل علیه السلام یکبار پاشنه پا را بر زمین سایید، یک چشمۀ درآمد؛ زمزم. حسین جان! فدایت بشوم! اما از بچگی، اسماعیل قلب ما دارد در سرزمین پاک وجودمان پاشنه می ساید و از دو چشم ما چشمۀ آب دارد می جوشد، تمام هم نمی شود. آن چشمۀ آبی که از زیر پاشنه پای اسماعیل علیه السلام جوشید، نه باعث رحمت است، نه مغفرت، نه شفاعت، اما صدها روایت در معتبرترین کتاب‌های ما هست که گریه بر ابی عبدالله علیه السلام رحمت، مغفرت و شفاعت خداست. آب زیر پای حضرت اسماعیل علیه السلام کجا و آب این دو چشمۀ کجا؟  
حسین جان! آب این دو چشمۀ به چه کسی وصل است؟  
«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» باور کنید این وعده راست، غیرقابل تخلف و درست است.

## زیارت بروزخی محبان امام حسین علیه السلام

### ۱. شیخ عباس قمی علیه السلام

نمی‌دانم این مطلب را گفته‌ام یا نه؟ در این ۴۰ سالی که این جلسه شروع شده (تقرباً ۴۰ سال هست؟ یادم نیست). اگر گفته باشم هم که گفتم. خیلی‌ها آن وقت به دنیا نیامده بودند، بعد به دنیا آمدند و به این مجلس راه پیدا کردند. آن‌ها بشنوند. استادی داشتم که فیوضات خدا بر او مثل باران بهار می‌بارید. وجودش آثار خیلی عجیبی داشت. به من محبت داشت. من ۱۳ ساله بودم که از دنیا رفت. موجود عجیبی بود. از دنیا رفتنش اثر خیلی سختی روی من گذاشت. مرگش به هیچ شکل باورم نمی‌شد. نمی‌توانستم به خودم

بقبولانم که از دنیا رفته، نمی‌شد. کراراً خوابش را می‌دیدم که برگشته، خوشحال می‌شدم. در خواب می‌گفتم؛ خدا دوباره لطف کرده و ایشان را برگردانده است تا کارهایش را ادامه بدهد. وقتی بیدار می‌شدم، می‌دیدم خواب دیده‌ام. صاحب نفس بود. پسر شیخ عباس قمی علیه السلام صاحب «مفاتیح الجنان» همسایه ما بود. بیشتر روزها او را می‌دیدم. ایشان برایم تعریف کرد. مرد، ولی من روزی نزد برادرش رفتم، به او گفتم؛ برادر شما چنین مطلبی برایم نقل کرده، گفتم از شما هم بپرسم. گفت: حقیقت دارد. مسلم این هم بود.

گفت: وقتی پدرمان از دنیا رفت (شیخ عباس علیه السلام روبروی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، روبروی ایوان طلا، آنجا دفن است) ما دفنش کردیم و به خانه آمدیم. دو پسر، خواهرها و مادر برایش عزاداری می‌کردیم. بعد از ظهر همان شبی که دفنش کردیم، یکی از ما دو برادر (من یاد نمانده؛ حاج میرزا علی آقا، پسر بزرگ یا حاج میرزا محسن) پدر را خواب دید. می‌دانستیم از دنیا رفته. قرآن کل خوابها را بالجمله قبول ندارد، ولی فی الجمله قبول دارد. خواب یکی از آثار عالم قیامت و بزرخ است، فی الجمله نشانه‌های عالم بعد را دارد که بعضی‌هایش موافق با آیات و روایت است. دیدم، یقین دارم از دنیا رفته، گفتم: بابا! بزرخ چه خبر است؟ گفت: از وقتی که مرا دفن کردید تاکنون که به خوابت آمدم، سه بار آمدند، مرا خدمت ابی عبدالله علیه السلام برند «وَعْدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» کدام بپشت وجود ابی عبدالله علیه السلام بالاتر است؟ این وعده حتمی بپورده‌گار است.

## ۲. استاد میان‌دار روضه‌ها

گذشت، ایشان از دنیا رفت، آن برادرش هم از دنیا رفت. من یک شب استادم را در خواب دیدم، گفتمن؛ استاد! داستانی را برای شما بگویم؟ گفت: بگو عزیز دلم! تکه کلامش «عزیزم» یا «عزیز دلم» بود. دنیای محبت و لطف بود. گفت: بگو عزیز دلم! گفتم: پسر شیخ عباس قمی علیه السلام برایم گفت (حال دارم در خواب برای استادم که ۴۰ سال پیش مرده بود، می‌گوییم) که وقتی پدرمان را دفن کردیم، همان شب و روز دفن، خوابش را دیدیم، به او گفتیم از بزرخ چه خبر؟ گفت: از وقتی مرا دفن کردید، سه بار مرا پیش ابی عبدالله علیه السلام

بردند. گفت: شیخ عباس<sup>علیه السلام</sup> راست گفته. گفتم: استاد! خوش به حال شما! شما چطور؟ چون این استادم مجتهد و در حد مرجعیت بود. ایشان روز تاسوعا و عاشورا عبا و عمامه را کنار می‌گذاشت و با یک پیراهن مشکی بلند بین عزادارها می‌آمد و میان دار سینه‌زنان بود. روز عاشورا با صورت و سینه گل‌مالی و بدون عبا و عمامه، پابرهنه در خیابان می‌دوید و خودش را می‌زد. شیخ عباس<sup>علیه السلام</sup> این کارها را نداشت. از آن حسینی‌های دیوانه بود، مثل همین شیخی که دو روزه دیدید، البته امروز نیامده و به کربلا رفته است. می‌گفت: شب جمعه به آنجا بروم، صورت روی ضریح بگذارم. فردا می‌آیم. حتماً هم می‌آید. چه شعر قشنگی بود که قدیمی‌ها می‌خوانندند:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جان‌ها همه پروانه اوست

استادم گفت: راست است. گفتم: شما چطور؟ گفت: مرا از وقتی مردم تاکنون ۱۰ بار خدمت ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> بردند. شماها را هم می‌برند؛ والله می‌برند! من اصلاً شک ندارم، خودم هم منتظر هستم و یقین دارم که وقتی بند کفنم را باز کنند، اولین کسی که به سؤال کنندگان من حرف بزنم، حضرت زهراء<sup>علیها السلام</sup> است که: این را می‌دانید کیست؟ چشم‌هایش را نگاه کنید! شما هم همین طور.

آن آیه را هم بخوانم: زمین پاک «وَالْبَلَدُ الْطَّيِّبُ»<sup>۱</sup> خدا ما را می‌گوید: «يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِأَذْنِ رَبِّهِ» شجره طیبه‌ای مثل ابی عبدالله<sup>علیه السلام</sup> از وجود ما روییده «يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِأَذْنِ رَبِّهِ» همین است. امروز خیلی حرف داشتم بزنم، به من می‌گویند بس است، شب جمعه دیگر نمی‌خواهد حرف بزنی.

## روضه شب جمعه و کربلا

وای! شب جمعه است. بلند شویم برویم ضریح را بغل بگیریم؛ «حسین آرام جانم، حسین روح و روانم»، امشب امر واجب پروردگار است به تمام انبیا و ائمه<sup>علیهم السلام</sup>، صدیقه کبری<sup>علیها السلام</sup> و

۱. اعراف: ۵۸

## امام حسین ﷺ چراغ هدایت و شفیع قیامت

ولیا که اول غروب آفتاب به کربلا رفته، حرم ابی عبداللہ علیہ السلام را زیارت کنند. خیلی از مردم هم امشب کربلا هستند؛ اما برادرانم! خواهارانم! تمام انبیا، اولیا، ائمه علیهم السلام، ارواح پاکان، همه کسانی که در دنیا هستند، امشب به حرم می‌آیند، آنجا را آینه‌کاری می‌بینند، ضریح و کاشی‌کاری می‌بینند، گنبد و گلدسته می‌بینند. زیارت تمام این‌ها با زیارت خواهر فرق می‌کند؛ چون وقتی خواهر آمد، آینه‌کاری نبود، بدن هم نبود، یک تپه نیزه شکسته و شمشیر بود. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند چوب و سنگ بود. باید وارد گودال می‌شد، این‌ها را کنار می‌زد. کنار زد، واى!

سرت کو سرت کو که سامان بگیرم	سراغ سرت را من از آسمان و
سراغ تنت از بیابان بگیرم	تو پنهان شدی زیر انبوه نیزه
من از حنجرت بوسه پنهان بگیرم	اگر خون حلقومت آب حیات است
من از بوسه بر حنجرت جان بگیرم	رسیده کجا کار زینب که باید
سرت را من از این و از آن بگیرم	کمی از سر نیزه پایین بیا تا
برای سفر بر تو قرآن بگیرم	قرار من و تو شبی در خرابه
پی گنج را کنج ویران بگیرم	تو گفتی که باید بسویم بسازم
به دنیای بعد از تو آسان بگیرم	هلا! می‌روم تا که منزل به منزل
برای تو از عشق پیمان بگیرم <sup>۱</sup>	

حسین من! واى دلم! ما که ندیدیم، داریم آتش می‌گیریم، اما زینب چه کار کرده؟ نامحرم هست. کسی نمی‌بیند، سرم را زیر این همه نیزه بکنم. حسین من! فدایت بشوم. این حرفش را نمی‌توانم بزنم، خودتان روضه بخوانید! مگر شما خواهر ندارید؟ یا باید به دنبال شمر بدم، یا به دنبال خولی یا عمر سعد، بگویم: یک دقیقه سر برادرم را بدهید.



جلسہ چھارم

دونور میں الہی



## قرآن و عترت؛ دو نور میین الی

کتاب خدا به همه و به تک تک مرد و زن خطاب می کند که: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بِهَذَا نُورٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ فُرَّأَمْبِينَا**»<sup>۱</sup> به سوی شما نور روشنگر فرستادم. از باب رحمت، لطف، محبت و به قول اهل دل، از باب عشق خلق کرد و از باب محبت و عشق هم قرآن مجید را فرستاد که این نور هرچه ظلمت در برابر عقل، جان، قلب و باطن انسان قرار می گیرد، فراری بدهد و محیط عقل را نورانی کند، تا انسان نسبت به خودش، هستی، مردم و نعمت‌ها، اندیشهٔ صحیحی داشته باشد و غلط فکر نکند تا روح او نور و قلبش روشنایی محض باشد و نور عقل، روح، جان، دل، اعضا و جوارح را تحت تأثیر قرار دهد و همه حرکات انسان نور باشد. این، کار قرآن است.

در کنار قرآن نیز انسان‌های معصومی قرار داد، معصوم به تمام معنا؛ معصوم فکری، روحی، عقلی، قلبی و عملی. آن‌ها هم یکپارچه نور هستند و جدای از قرآن کریم نیستند. نور عینی قرآن هستند. قرآن نور علمی است و اینان نور عینی. با اسم دیگر بگویی قرآن یا بگویی پیغمبر ﷺ، قرآن یا صدیقهٔ کبریٰ ، قرآن یا امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر ائمهٗ طاهرين علیهم السلام یا از آن‌ها به قرآن ناطق تعبیر کنید. از این قرآن نازل شده به قرآن علمی تعبیر کنید و از آن‌ها به قرآن عینی. آن‌ها قرآن فعلی حضرت حق هستند و کتاب قرآن علمی حق. این قرآن نازل شده را با قلم علم نوشت و این چهارده قرآن را با قلم فعل.



این کلام رسول خدا علیه السلام است. لحظات آخر عمرش فرمود: «لن یفترقا» بین قرآن و اینان ابدآ جدایی وجود ندارد.<sup>۱</sup> با این دو قرآن علمی و عینی، یا علمی و فعلی، شما روی گمراهی را نخواهید دید و منهای این دو قرآن، در تاریکی محض خواهید بود و خروج از این تاریکی نیز محال است: «أَوْمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» آیه ۱۲۲ سوره انعام است. کسی که میت است، یعنی چیزی ندارد، فقط قابلیت دفن و دور انداختن دارد، لطف، رحمت و کرم من اقتضا می کند زندهاش کنم «فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» برایش نوری قرار بدهم که با آن نور بین مردم عالم زندگی کند، از تمام تاریکیها به سلامت عبور بکند و خود را با کمک این نور به مغفرت، رضوان، رحمت، کرامت، بهشت و سعادت برساند: «كَمَنْ مَثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» این مانند کسی است که در انواع تاریکیها قرار دارد: «لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» و نمیتواند از آن درآید؛ چون این نور است که از تاریکیها در میآورد.

## توصیفی از نور بودن عترت پیامبر ﷺ

عقل، روح، قلب، هویت، ظاهر و باطن این بزرگواران نور است، با دلیل می گوییم، دلیل هم کلام معصوم است: «خَلَقْنَاكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا»<sup>۲</sup> پروردگار عالم شما را نور آفریده است، یا در زیارت وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام می خوانیم: «أَشْهُدُ أَنِّي كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ»<sup>۳</sup> از

۱. ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۲۳۳: «إِنِّي تَارِكٌ فِيْكُمُ الْقَلَّاَنِ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُلُوْا كِتَابَ اللهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَنْظُرُوْا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا أَلَا هَذَا عَذْبُ فُرَاتٍ فَأَشْرُبُوْا وَهَذَا مِلْحٌ أَجَاجٌ فَأَجْتَبُبُوْا؛ هَمَانَا مِنْ مِيَانِ شَمَا دُوْ چیز سُنگین و گران می گذارم که اگر بدان ها چنگ زنید، هرگز پس از من گمراه نشوید؛ کتاب خدا و عترت من اهل بیتم و این دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من درآیند، پس بنگرد چگونه پس از من درباره آن دو رفتار کنید، آگاه باشید که این (تمسک به عترت) آب خوش گوار و شیرین است، پس بیاشامید و آن دیگر (دوی) برتابن از ایشان) آب شور و تلخ است، پس از آن بپرهیزید.»
۲. قسمتی از زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی.
۳. قسمتی از زیارت وارث، مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی.

زمان حضرت آدم ﷺ تا وقتی که در صلب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفتی، صلب به صلب، نور بودی: «وَ الْأَرْحَامُ الْمُطَهَّرَةُ» در رحم‌های پاک نور بودی و در دوران‌های جاهلیت: «لَمْ تُنَجِّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِإِنْجَاسِهَا» آلدگی‌های روزگار جاهلیت به تو نرسید: «وَ لَمْ تُلْبِسْكَ مِنْ مُدْلِهِمَّاتٍ ثَيَابِهَا» لباس تاریکی به تو پوشانده نشد، تا به دنیا آمدی؛ چون همه شما نور آفریده شدید. آفرینش شما هم قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین بود. زمانی که حضرت آدم علیه السلام آفریده شد، بودید، ولی به صورت نور. وقتی به حضرت آدم علیه السلام به صورت نور ارائه شدید، به خاطر این که هویت همه شما نور است: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»<sup>۱</sup> مثل قرآن: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْزَهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا»<sup>۲</sup> چنان که کل قرآن مجید نور است، کل سخن شما نیز نور است: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»، یعنی حسین جان! در ۵۷ سال عمرت، هر سخنی که گفتی، برای عالمیان نور است. از پرداخت نورت به جهانیان هیچ بخلی نداشتی، عاشق بودی که نور وجود خود را برای همه هزینه کنی، برای عقل، قلب و وجود همه. اهل طرد، رد کردن و سرزنش نبودی، کار تو دستگیری، نجات و بیدار کردن بود، مثل پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام و پیغمبر ﷺ و مثل فرزندانت علیه السلام. نه نمی‌گفتی. در محبت و عشق ورزی بی‌نمونه بودی.

### شمه‌ای از نور بودن امام حسین علیه السلام

لحظات آخری که روی اسب نشسته بودی، دیدی که یک شجاعی از دشمن به قصد کشتن و برای حمله کردن به تو خیز برداشت، آماده دفاع شدی، در دفاع از خودت پای این دشمن قطع شد، دشمن از اسب بر زمین افتاد، تو به دنبالش از اسب پیاده شدی، هر کس دیگری بود، روی سینه‌اش می‌نشست و سرش را می‌برید، یک لگد هم به بدن نجسش می‌زد، پرتش

۱. قسمتی از زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی.

۲. نسائ: ۱۷۴.

## امام حسین ﷺ چراغ هدایت و شفیع قیامت

می کرد. در دنیا همین رسم است؛ اما پیاده شدی، بالای سرش آمدی، با یک دنیا محبت گفتی: تو را به خیمه‌های خود مبیرم، بگوییم پایت را بینندن؟ شما مرد و زن با چنین نورهایی سر و کار دارید. نگاه این‌ها به دشمن این است، نگاهشان به شما چگونه است؟!  
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری<sup>۱</sup>

گفت: یابن رسول الله! مرا به خیمه‌ها نبر. برو جلوی لشکر، قوم و خویش‌های مرا صدا کن، آن‌ها بیایند مرا ببرند. فرمود: می‌روم آنان را صدا می‌کنم. نور است، به دنبال حل کار دشمن می‌رود. بچه‌هایش از تشنگی دست و پا می‌زندند، ولی به دنبال کار دشمن راه می‌افتد. نور است، به دنبال روشن کردن است.

ما باید آینه باشیم و این نور را در خودمان منعکس کنیم. پروردگار این قابلیت را به این نور داده که ما نورش را در خودمان منعکس کنیم که وقتی روز قیامت وارد بشویم، نور حسینی که به عقل، روح، قلب، جان و اعمال ما تابیده، در قیامت آشکار بشود و می‌شود. دلیلش در قرآن آمده است. سوره مبارکه حديد، به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: **﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورٌ هُنَّ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشَّرًا كُمَّ الْيَوْمَ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَقْرُ الْعَظِيمُ﴾**<sup>۲</sup> حبیب من! در قیامت مردان و زنان مؤمن را می‌بینی. این مدرک و دلیل خیلی روشن.

## علامت مؤمن و گریه بر امام حسین ﷺ

شما بگو مگر من مؤمن هستم؟ دیروز گفتم که امیرالمؤمنین به ما دلیل قطعی داده که ما مردان و شما خانم‌ها مؤمن هستیم، آن هم در کتاب معتبری مثل «کامل الزیارات» که هر وقت در خانه، خیابان، مسجد و کوچه چشم امیرالمؤمنین ﷺ که چشم الهی بوده، این لقب‌ها برای امیرالمؤمنین ﷺ است: عین الله، اُذن الله، يد الله، علم الله. هر وقت چشم



حضرت که چشم خداست، به چهره ابی عبدالله علیه السلام می‌افتداد، فرزندان دیگری هم داشت؛ امام حسن، زینب کبری، قمر بنی‌هاشم علیهم السلام هم بودند، این را فقط به این فرزند می‌گفت: «یا عَبْرَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ»<sup>۱</sup> ای کسی که سبب گریه هر مؤمنی هستی.

پیرمرد محاسن سفید، نزدیک به ۹۰ ساله که با دستمال ابروهاش را بسته بود تا در چشمش نزیزد، برای جنگ تن به تن خداحفظی قطعی کرد، ابی عبدالله علیه السلام او را در بغل گرفت و گریه کرد، پیرمرد هم گریه کرد، خداحفظی مسلم شد، رفت، تعدادی را کشت، پیاده برگشت، تشنۀ، گرد و غبار، گرم، امام کنار خیمه بود، خسته جنگ کرده، آمد رو به روی ابی عبدالله علیه السلام ایستاد و گفت: حسین جان! برای دو کار برگشتم؛ یکی جدت فرموده (چون من جدت را دیده بودم) زیارت حسین من ثواب هزار حج و عمره را دارد. تا مرا نکشته‌اند، یکبار دیگر تو را زیارت کنم. این نور است، نوری که از ابی عبدالله علیه السلام تابیده، یکی هم آمد تا کشته نشده‌ام، برایت گریه کنم. حال یقین کردید که مؤمن هستید؟ شما خانم‌ها یقین کردید که مؤمن هستید؟

## گریه حضرت زهرا علیها السلام بر فرزندش در قیامت

وقتی امام حسین علیه السلام را شهید کردند، حضرت زهرا علیها السلام نبود؛ اما در روایات دارد که روز قیامت پروردگار به حضرت زهرا علیها السلام می‌گوید: هر حاجتی داری، از من بخواه! حضرت می‌گوید: من که زنده نبودم کربلا را ببینم. بگو برایم خیمه‌ای بزنند، من بنشینم برای حسینم گریه کنم. می‌خواهم جزء گریه کنان باشم. خدا عجب مقامی به شما داده است! خوب است ما ندیدیم، در قیامت هم نمی‌گذارند ما ببینیم؛ اما پرده خیمه را کنار می‌زنند، حضرت زهرا علیها السلام می‌بیند حسینش را وارد خیمه می‌کنند، در حالی که سر بریده‌اش روی دستش است. این مادر چه کار می‌کند؟!

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰؛ فضل زيارة الحسين علیه السلام، ص ۳۸: «نظر امير المؤمنين الى الحسين(عليهما السلام) فقال: يا عترة كل مؤمن، فقال: انا يا ابناه؟ قال: نعم يا بنى...».

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

«یوم» شماها را می‌گوید. به قرآن قسم شماها را می‌گوید: «بِيَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» ای پیغمبر! می‌بینی نور مردان و زنان مؤمن را که پیش‌پیش آنان در حرکت است. این نور دارد حرکت می‌کند: «بُشْرًا كُم الْيَوْمَ» به آنان می‌گویند: بشارت باد بر شما: «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْيَهَا الْأَنَهَارُ حَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این کامیابی بزرگی است. این نور شما نور حسین علیه السلام، قرآن، گریه، شیعه بود و ایمان تان است.

این نور است: «كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيتُكُمُ التَّقْوَىٰ وَ فِعْلُكُمُ الْخَيْرٌ، وَ عَادَتْكُمُ الْإِحْسَانُ، وَ سَجِيَّتُكُمُ الْكَرَمُ» عادت شما ای انوار مقدسه، نیکوکاری و اخلاق شما، کریم بودن است. نمی‌دانم، کم طاقت شده‌ام، ولی می‌خوانم. ۳۰ شب ماه رمضان خیلی‌ها بوده‌اید، یکی از دعاها ایم این بوده و این دعا را با گریه و زاری گفته‌ام و برای همگان و خودم دعا کرده‌ام، با التماس می‌گفتم: خدایا! مرگ ما را در حال گریه بر ابی عبدالله علیه السلام قرار بده! در حال گریه بمیریم. مهم نیست.

## روضه خوانی خدا برای حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی بن عمران کلیم الله علیه السلام به کوه طور می‌رفت. مردی را دید با چهره زرد و بدنه ضعیف که می‌لرزید. گفت: یا موسی! گناه خیلی سنگینی مرتکب شده‌ام، فقط از خدا بخواه مرا ببخشد، من طاقت ماندن این گناه در پرونده‌ام را ندارم (مگر ما طاقت داریم گناهانی که کرده‌ایم، در پرونده‌مان بماند؟ حال آن مرد که حسین علیه السلام و گریه نداشت. سرمایه ما خیلی زیاد است). موسی علیه السلام قبول کرد. در مناجاتش گفت: «یا رب العالمین! أَسْأَلُكَ وَأَنْتَ الْعَالِمُ قَبْلَ نُطْقِي بِهِ»<sup>۱</sup> پیش از این که بگوییم، تو وضع آن مرد را خبر داری. هر کاری می‌خواهی در حقش بکنی، در آمرزش و رحمت بکن: «فَقَالَ تَعَالَى: مُوسَى! مَا تَسْأَلُنِي أَعْطِيَكَ وَ مَا تُرِيدُ أَبْلَغُكَ» هرچه می‌خواهی به تو می‌دهم و تو را به آن می‌رسانم، بگو، به



زبان بیاور! «قال: ربّ إِنْ فُلَانًا عَبْدُكَ الْإِسْرَائِيلِيُّ أَذْنِبَ ذَنْبًا وَ يَسْأَلُكَ الْعَفْوَ» آن بندہات گناہی کرده و درخواست بخشش دارد، برایش چه کار می‌کنی؟ «قال: يا موسی! أَعْفُ عَمَّنْ إِسْتَغْفَرْنِي» برای هر کسی بخش می‌خواهی، بخواه! قبول می‌کنم: «إِلَّا قاتِلُ الْحُسَيْنِ» من یک نفر را بنا دارم نبخشم. وای! مگر شمر چه دل‌هایی را سوزاند؟ مگر پیغمبر ﷺ، پدر و مادر و برادرش علیهم السلام بالای گودال بودند که خدا می‌گوید من شمر را نمی‌بخشم.

«قال موسی: يا رب! وَ مَنِ الْحُسَيْنِ» حسین علیه السلام کیست؟ «الَّذِي مَرِدَ كُرْهُ عَلَيْكَ بِجَانِبِ الطُّورِ» یکبار اسمش را در کنار طور بردم: «قال: يا رب! وَ مَنِ يَقْتُلُهُ» چه کسانی او را می‌کشنند؟ «قال: يَقْتُلُهُ أُمَّةٌ جَدِّهُ الْبَاغِيَةُ الطَّاغِيَةُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَا وَ تُقْتَلُ فَرَسَهُ وَ تُحْمَّحُ وَ تَصْهَلُ» عدهای یاغی طاغی پست جدائی از تمام ارزش‌ها بر سرش می‌ریزند و او را می‌کشنند. این «فِي ارضِ كَرْبَلَا» را که می‌گوییم، واقعاً دلم آتش می‌گیرد. چند روز پیش در این تلفن‌ها و واتس‌اپ‌ها بچه‌ای ۸-۷ ساله را نشانم دادند. چه صدایی هم داشت. خدا چه گلوبی به این بچه داده بود! برای چند بچه داشت نوحه می‌خواند. این بچه‌ها لخت شده بودند، سینه می‌زدند. بعضی‌ها هم با همین پوشش‌های بچگانه بودند. برخی آن قدر کوچک بودند که درست نمی‌توانستند بایستند. داشتند سینه می‌زدند، بچه داشت می‌گفت: حرم‌له! خیلی ظالم هستی. برای چه طفل شیرخواره را کشتی؟ تو به جهنم می‌روی. چرا او را در بغل پدرش کشتی؟ تکرار هم می‌کرد، می‌گفت: «فِي ارضِ كَرْبَلَا».

اسب حضرت موسی علیه السلام به شدت رم کرد. صدای اسب در گلویش می‌پیچد، شیشه می‌کشید، معنی ناله اسیش این است: «وَ تَقُولُ فِي صَهْيُلُهَا: الظَّلِيمَةُ الظَّلِيمَةُ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا فَيَقْتُلُ عَلَى الرِّمَالِ مِنْ عَيْرٍ غُشْلٌ وَ لَا كَفْنٌ» تک و تنها، با بدن قطعه قطعه روی خاک می‌افتد. امروز جمعه است، خدا روضه می‌خواند، حسین جان!

ای موسی! هیچ کس نیست، نمی‌گذارند بیایند، با یک دستمال یا پنبه خون‌هایش را بشوینند. موسی! این بدن قطعه قطعه در آفتاب یک پیراهن می‌خواهد؛ اما می‌برند. خدا روضه می‌خواند: موسی! زنان با عزتش، خواهران با کرامتش، دختران محترمش را شهر به



شهر به اسارت می‌برند و انگشت‌نمای مردم می‌کنند. حسین جان! این حرف امام زمان علیه السلام است: سلام بر کسی که شخصیت‌ش را شکستند. حسین جان!  
ای موسی! هرچه کمک و یار دارد، می‌کشند. روضه خدا خیلی عجیب است. ای موسی!  
این‌هایی که کشته روی زمین افتادند، ۷۱ نفر، خدا استثنا نکرده، یک سر را نمی‌گذارند به بدن‌ها بماند، همه را جدا می‌کنند و به نیزه می‌زنند. فرزند یا نوء شیرخواره دارید؟ موسی!  
نه یک بچه، نه دو تا «یا موسی! صَغِيرُهُمْ يُمِيتُهُ الْعَطَشُ» تمام بچه‌هایشان را عطش می‌کشد. جلوی چشم خانواده، بچه‌ها روی خاک می‌افتدند. حسین جان «وَكَيْرُهُمْ جَلْدُهُ مُنْكَمِشٌ» اما بزرگ‌ها. پوست ماهی را دیده‌اید چقدر لیز و صاف است؟ وقتی در ماهی تابه می‌گذارند سرخ شود، چگونه می‌شود؟ موسی! از تشنگی پوست بزرگ‌ها پلاسیده و چروک می‌شود. موسی! خودش در گودال افتاده است و دیگر چشممش جایی را نمی‌بیند.



جلسہ پنجم

خلقت نوری



## اولین مخلوق خدا از نظر علمی و روایات

در رابطه با ابتدای آفرینش، هم مباحث فراوان قابل توجهی و بسیار پیچیده‌ای در روایات مطرح است و هم در دانش روز، تا جایی که من توانسته‌ام هر دو رشته را دنبال کنم؛ چه در روایات و چه در آیات، مخصوصاً تفاسیر مختلفی که مفسرین بزرگ بر آیه **﴿اللَّهُ فُرُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾**<sup>۱</sup> نوشته‌اند؛ مفسرینی که فیلسوف، حکیم، عارف و مفسرند و چه کتاب‌هایی که دانشمندان قرن اخیر نوشته‌اند و مقالاتی که جدیداً دارند، در حدی آن‌ها را هم تهییه کرده، خوانده و دقت کرده‌ام. هر دو نقطه مشترکی دارند که خیلی عجیب است و روایات ما که برای پانزده قرن قبل است، بدون این که آن روزگار تلسکوپ، میکروسکوپ، ابزار و وسائل علمی امروز در اختیارشان بوده باشد، بیشتر روایات در مدینه صادر شده، در خانه‌های کاهگلی با چراغ‌های پی‌سوز، خانه‌هایی که از اول غروب تاریک بود و در اتاق‌هایش نور کمی بود، ائمه **عليهم السلام** غیر از قرآن کتابی در اختیار نداشتند، حتی غیر از قرآن «نهج البلاغه» هم نبود؛ چون نهج البلاغه قرن سوم تنظیم شد. البته خطبه‌های امیرالمؤمنین **عليه السلام** در دستشان بود. «صحیفه سجادیه» هم از زمان امام زین العابدین **عليه السلام** نزد امامان بعد از او بود، مدرک دیگری نداشتند.

۱. نور: ۳۵.

اما شما به روایات باب آفرینش هستی و خلقت خودشان نگاه کنید، با این که خیلی پیچیده است، ولی محور تمام روایات مسئله نور است. البته خود این نور هم قابل فهم نیست که کیفیتش چیست و از چه مقوله‌ای، ولی نور است. دانشمندان امروز هم عیناً می‌گویند که شروع آفرینش با نقطه‌ای از نور بوده که جنبهٔ عنصری داشته. می‌گویند: این عنصر شکافته شده و تکثیر یافته تا زیاد شده است. قرآن مجید از این شکافتن به «فق» تعبیر می‌کند: **﴿أَوْلَئِرُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَّقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ النَّارِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾**<sup>۱</sup> شکافتیم. این‌ها هم همین را می‌گویند. البته می‌گویند آن جزء اولیه، وقتی که هیچ چیز نبود؛ اما روایات می‌گویند: آن وقتی که هیچ چیز نبود «کان الله» خدا بود «و لم يكن معه شيء»<sup>۲</sup> هیچ چیز هم با او نبود و فقط خدا بود.

### مقاومت دانشمندان غیر مسلمان در برابر اعتراف به علت اولی

فهم این مسئله واقعاً خیلی مشکل است. وجود مقدس بی‌نهایت، با صفات کمال که با ذات تفاوتی نداشته، خودش بود، بعد اراده کرد به وجود بیاورد: «بِيَدِ الْخَلْقِ» آفرینش را شروع کند. آفرینش را با نقطهٔ نوری شروع کرد. این‌ها برای این نقطهٔ نوری اسم گذاشته، گفته‌اند: این نقطه بر اثر علتی به وجود آمده است. ما خیلی راحتیم، می‌گوییم: «ارادة الله»، آن‌ها می‌گویند: به علتی. چرا خجالت می‌کشید بگویید خدا؟ اسمش را برای چه پنهان می‌کنید؟ چرا می‌گویید

۱. انبیاء: ۳۰.

۲. گرچه روایت «کان الله و لم يكن معه شيء و الآن كما كان» در منابع روایی وجود ندارد؛ اما روایت دیگری شبیه این روایت از نظر عبارت و محتوا وجود دارد که متن روایت در «توحید» صدوق و «بحار الانوار» آمده، به صورت زیر نقل شده است: «حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله قال: حدثني عمّي محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن أبيه عن أحمد بن النضر الخاز عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر(ع) قال: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ نُورًا لَا ظَلَامٌ فِيهِ وَ صَادِقًا لَا كَذْبٌ فِيهِ وَ عَالِمًا لَا جَهْلٌ فِيهِ وَ حَيًا لَا مَوْتٌ فِيهِ وَ كَذَلِكَ هُوَ الْيَوْمُ وَ كَذَلِكَ لَا يَزَالُ أَبْدًا.» توحید صدوق، ص ۱۴۱.

علت؟ چند نفرشان اعتراف کرده‌اند، یکی گفته که هیچ مسئله پیچیده‌ای را از من نمی‌پرسند، مگر این که من جوابش را راحت دارم. اگر میلیون‌ها مسئله پیچیده از من بپرسند چرا؟ من جوابش را دارم، می‌گوییم «خدا» و آرام می‌شوم. بگو! چرا می‌پوشانی؟ از گناهان کبیره «کتمان حق» است. این آقا عالم است؛ چرا کتمان می‌کند، می‌گوید: نه، می‌دانم چیزی نیست؟ این اخلاق را نداشته باش! این اخلاق شیطان است. حق را بگو و آشکار کن. برای خودت خوب است. حق را جلوتر از خودت بیندازی، برای خودت خوب است.

### حکایت منبر پوشش دهنده «من»

من در قم درس می‌خواندم، تازه زبانم به منبر باز شده بود. فقط در همین محل تعداد کمی؛ در ۳-۲ مسجد مرا می‌شناختند، آن هم نه جمعیت قابل توجهی. مثلاً جمعیت خیلی زیاد منبر ۲۰۰ نفر هم نمی‌شدند. در همین محل می‌گفتند طلبه‌ای تازه پیدا شده، خوب حرف می‌زند. من خوب حرف نمی‌زدم، حرف خوب می‌زدم؛ چون به سراغ آیات و روایات می‌رفتم و مسائل الهی آن‌ها را برای مردم می‌گفتم. فرق می‌کند خوب حرف زدن یا حرف خوب زدن. هیئت‌ها در همین محل به دنبال گوینده نو می‌گشتند تا جمعیت را جذب کند. هیئت معروف این محل به دنبالم آمدند. گفتم: من در قم طبله هستم، نمی‌توانم به تهران بیایم و برگردم. مصر شدند که عیی ندارد، جلسه ما صبح جمعه از هشت تا نه است. وقتی تمام شد، شما برگرد. بالاخره بر گردنم گذاشتند. هفتة اول که آمدم، دهان به دهان خیلی تبلیغ کرده بودند. آن وقت رسم اعلامیه و اطلاعیه نبود. داخل هیئت به همدیگر گفته بودند، مثلاً جمعیت دو برابر شده بود که طبله جدیدی آمده، خیلی خوب حرف می‌زند. باید می‌گفتند حرف خوب می‌زند؛ اما گفته بودند خیلی خوب حرف می‌زند. البته حرف خوب را خیلی خوب می‌زند، هر دو برای خداست، برای خودت نیست. حق را نپوشان! نگو من. اگر من را روی مسائل الهی پوشش بدھی، فوراً رابطه‌ات با خدا و اهل بیت علیهم السلام قیچی می‌شود، تاریک می‌شوی و رو به شقاوت می‌روی. پوشش «من» را روی هیچ چیز خدا نیاور که خط‌ناک است، فقط بگو خدا.



ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست

ور به حرم ور به دیر، کیست جز او، اوست اوست

دم چو فرو رفت هاست، هوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه هر نفسی های و هوست<sup>۱</sup>

یک نصفه نفس که فرو می‌رود، به خودش قسم! برای من و تو نیست. فرو می‌رود، به اجازه اوست. اجازه نیاید، اجازه ندهد، در نیاید، تلفن می‌کند آمبولانس بیاید، به طرف بهشت زهرا ببرند. اجازه ندهد بیرون بیاید، اجازه ندهد فرو برود، این را یادمان باشد «من» پوشش بسیار خطرناکی است، روی هیچ چیزمان قرار ندهیم.

خدا خیلی عالی است، نه من و تو، نه جلسه و نه گریه من و تو «مقلب القلوب» یکی است. گردش دل‌ها به دست اوست. کاری ندارد، فردا مهار تمام دل‌ها را بکشد، یک نفر هم اینجا پای منبر نمی‌آید. دائم در گوش ما می‌خواند که فضولی موقوف! کارها همه در دست من است:

### أَرْمَةُ الْأُمُورِ طَرَا بِيَدِهِ وَ الْكُلُّ مُسْتَمِدٌ مِنْ مَدِدِهِ

جمعه رفتم، دیدم عالم سید محاسن سفید مجتهد دانشمندی نشسته است. فکر کردم رفیق هیئتی‌هاست. آهسته پرسیدم، اسم ایشان را آوردند. شنیده بودم، استاد درس خوانده نجف بود که استادی بزرگی را دیده بود. گفتند بعد از شما منبر می‌رود. من هم که از جایی خبر نداشتم. اولین هیئت معروف تهران بود که می‌خواستم منبر بروم. منبر رفتم، یادم هست راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام بحث کردم و این روایت را محور قرار دادم و عجیب است، همیشه آرزو داشتم این روایت را یکبار بیست و یکم ماه رمضان توضیح کامل بدهم. تاکنون موفق نشده‌ام. توضیحش را هم نوشت‌هام.<sup>۲</sup> ۴۵ سال است آماده کرده‌ام؛ اما پیش نیامده بگویم. روایت عجیبی است. اهل سنت هم نقل کرده‌اند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: هر کسی وارد



۱. دیوان حکیم حاج ملا هادی سبزواری مخلص به اسرار، کتابفروشی ثقفی، اصفهان، صص ۳۸-۳۹.
۲. منظومه ملاهادی سبزواری: «مهار همه چیز در دست اوست و همه چیز از عنایت او استمداد می‌کند.»

قیامت می‌شود، تکیه به چیزی دارد. من در قیامت تکیه به علی<sup>علیه السلام</sup> دارم. هنوز نتوانسته‌ام این توضیحی که آماده کرده‌ام، ارائه کنم. پیغمبر<sup>صلوات الله علیہ و آله و سلم</sup> چه کار کرده! یعنی بدبخت‌ها! بعد از رحلت من، اگر به غیر علی<sup>علیه السلام</sup> تکیه بدهید، آن تکیه‌گاه پوک است، فرو می‌ریزد، شما هم از پشت در جهنم می‌افتدید؛ اما بعد از پیغمبر<sup>صلوات الله علیہ و آله و سلم</sup> حماقت کردند. اعلام کرد: اگر بخواهم قیامت نیافم، به علی<sup>علیه السلام</sup> تکیه می‌دهم. در این روایت خیلی حرف نهفته است. بیشتر از هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست. علی جان! نه تنها با تو، بلکه با فرزندات:

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است      ما کجا می‌یم و ملامت‌گر بیکار کجاست<sup>۱</sup>

مردم دنیا چه می‌گویند؟ نفهم‌های ایران چه می‌گویند؟ واقعاً چه می‌گویند؟

از منبر پایین آمدم، ۸۰ درصد جمعیت خالی شد. سید محسن سفید، کوه علم، بلند شد منبر رفت. من لرزیدم که چه بساط بدی پیش آمد. من طلبه هنوز دارم درس می‌خوانم، مایه‌ای هم ندارم، برای چه این پیش آمد شد؟ به مدیر جلسه گفتم: من هفتة دیگر نمی‌آیم. گفت: شما چند هفتة به ما قول دادید، خودتان هم روی منبرها می‌گویید که عمل به قول لازم است. گفتم با این وضعی که پیش آمد، من نمی‌آیم. اینجا عمل به قول هیچ لازم نیست. گفت: شما بیا، بعد از ایشان منبر برو، قبول کردم. هفتة دیگر ساعت نه صبح آدم، هم برای جلسات دیر بود، مردم می‌رفتند. آن سید هشت منبر رفت، جمعیت نشسته بودند. من بلند شدم منبر بروم، یک سوم جمعیت بلند شدند. برای من مهم نبود؛ چون من شناخته شده نبودم، کسی چیزی نمی‌دانست. در راه که می‌رفتم، جمعیت هم داشت می‌رفت، وقتی به ایشان برخوردم، لابه‌لای جمعیت دهانش را جلوی گوشم آورد، گفت: برو از علم و عمرت خیر ببینی.

«من» را کنار بگذار! گناه و بی‌احترامی به هر کسی را کنار بگذار، نورانیت کسب کن تا راحت به اهل بیت<sup>علیہ السلام</sup> راه پیدا کنی. موانع باید برطرف شوند. چرا کتمان می‌کنید؟ بگویید این ماده اولیه هستی که به صورت ذره و نور بوده و شکافته شده، آن را شکافته‌اند، نگو به

۱. شعر از حافظ.

علتی شکافته شد. بگو کسی آن را شکافت تا دو قسمت شد، بعد چهارتا، بعد هشتتا، شانزدهتا و... بعد گاز سدیم به وجود آمد.

## خلقت نور چهارده معصوم علیهم السلام قبل از خلقت عالم

از اینجا به بعد را در خطبه اول «نهج البلاغه» بینید که چه اتفاقاتی افتاد و بعد هم در دانش و روایات، آن نور اول اول که هنوز جنبه عنصری پیدا نکرده بود، چه بوده؟ این را از «توادر» دیلمی بشنوید! چند روز است خیلی گریه کرده‌اید، خسته شدید. امروز کمی شاد شوید! به امام صادق علیه السلام گفت: قبل از این دنیا بودید؟ فرمود: بله، بودیم. کجا بودید؟ فرمود: قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین (بینید روایات می‌گویند: «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي فَفَتَقَ مِنْهُ نُورٌ عَلَىٰ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْلَّوْحَ وَ الشَّمْسَ...»<sup>۱</sup> فیزیک عالم می‌گوید: اولین آفریده، ذره نور بود. قرآن می‌گوید: شکافتیم، فیزیک عالم؛ یعنی علم فیزیک جهان می‌گوید: شکافته شد. پیش از آسمان‌ها و زمین) و تمام عوالم، ما به صورت نور آفریده شده بودیم. یابن رسول الله! کجا بودید؟ فرمود: کنار عرش خدا. عرش چیست و کجاست؟ تاکنون کسی نفهمیده است. امیر المؤمنین علیه السلام دورنمایی از عرش را بیان فرموده است که عرش علم الله می‌باشد؛ اما خود علم الله هم حقیقت بی‌نهایتی است، آن را هم ما نمی‌فهمیم. چقدر ما نفهمیم! ولی با همین مقدار از اهل بیت علیهم السلام را که فهمیدیم، کلی فهم پیدا کرده، با همین هم اهل نجاتیم.

بعد از مدت‌ها که ما کنار عرش به صورت نور بودیم، نمی‌گوید من امام صادق، بلکه می‌فرماید: ما چهارده نفر چهره نوری داشتیم، مادی نبودیم. خدا فرشتگان را آفرید، به آنان خطاب کرد (گفتم که این روایات خیلی پیچیده است): مرا تسبیح و تحمید بگویید! فرشتگان به پروردگار گفتند: ما تسبیح و تحمید بلد نیستیم. باید به ما یاد بدھی که چگونه تو را تسبیح و تحمید بگوییم. به نور ما خطاب شد: به آن‌ها یاد بدھید! به نور ما؛ یعنی به نور پیغمبر،



حضرت زهرا، امام علی، حسن، حسین تا امام دوازدهم علیهم السلام: «خَلَقْنَاكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا»<sup>۱</sup> ای نورها! صدای تان در بباید. به ملائکه یاد بدھید که چگونه مرا تسبیح بوبیند و حمد کنند.

### افتخار خلقت شیعه از فشرده نور ائمه علیهم السلام

امام ساکت نشد، الله اکبر. این نقطه خوشحالی شماست. فرمود: وقتی خدا خواست شیعیان ما را خلق کند، نور ما چهارده نفر را فشرد، از فشرده نور ما شیعیان ما را خلق کرد. شیعیان، ما نور هستند. لذا در روایات «اصول کافی» است که با همان نورانیت ما را می‌شناسند. معرفت آن‌ها به ما بر اساس نورانیت ماست؛ اما آن‌هایی که ظلمت هستند، ما را نمی‌شناستند و دوست ندارند، به هیچ عنوان با ما رابطه‌ای ندارند. شیعیان ما عاشق ما هستند؛ چون ما را می‌شناستند، ما هم عاشق شیعیانیم:

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یکسر مهربونی در درسر بی

اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از او شوریده‌تر بی

مدينه کجا و نیشابور کجا؟ بیش از دو هزار کیلومتر راه است. اولین سفر امام هشتم علیه السلام به نیشابور است. حضرت به ایران نیامده بود. وقتی از نیشابور خارج می‌شدند، از دروازه که بیرون آمدند، در هودج نشسته بودند؛ یعنی پوششی را روی تخته‌های مخصوصی انداده بودند که به مسافر هوای سرد و گرم نخورد. پرده هودج را کنار زدند و به شتربان فرمودند: نگهدار! شتر را بخوابان، می‌خواهم پایین بیایم. چند نفر جنازه‌ای را به سمت قبرستان می‌بردند. امام پیاده شدند، به دنبال جنازه راه افتادند، تا کنار قبر آمدند، به افراد فرمودند: به جنازه دست نزنید! خودم او را دفن می‌کنم.

اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از او شوریده‌تر بی

داخل قبر رفتند، جنازه را گرفتند، وارد قبر کردند، صورتش را روی خاک گذاشتند، خم شدند صورت مرده را بوسیدند، بعد بیرون آمدند، فرمودند: اکنون لحد را بچینید و خاک

۱. قسمتی از زیارت جامعه کبیره، امام هادی علیه السلام، مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی.

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

بریزید. بعد خدا حافظی کردند. کسی به حضرت گفت: ایشان در مدینه خدمت شما رسیده بود؟ فرمود: نه. او مرا ندیده بود. پرسید: شما او را از کجا می‌شناختید؟ فرمود: من تمام پدران و مادرانش تا زمان حضرت آدم علیه السلام و تمام فرزندانش تا قیامت را می‌شناسم.

### پیوند قلبی شیعه با ائمه علیهم السلام

شیعیان در قلب ما و از نور ما هستند: «شِيَعْتَنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلٍ طَيِّبَتِنَا وَ عَجَنُوا بِمَاءٍ وَ لَيَتَنَا يَحْرَنُونَ لِحَرْنَنا وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحَنَا».<sup>۱</sup>

ما از فشرده نور ائمه علیهم السلام هستیم. می‌توانیم جدا شویم؟ می‌توانیم گریه نکنیم؟ می‌شود دل ما نسوزد؟ حسین جان! چند جمله آتش زننده قلب از وجود مبارک امام زمان علیه السلام بشنوید. نمی‌دانم مصیبت در چه حدی بوده که حضرت قسم جلاله خورده‌اند: «وَ اللَّهُ بِاللَّهِ تَالِلَهُ» هم صبح، هم شب برایت گریه می‌کنم. آن هم به صورت فعل مضارع؛ یعنی تا زنده‌ام، گریه می‌کنم. پس شیعیان ما! تا زنده‌اید، گریه کنید!

### روضه امام زمان علیه السلام برای جد غریب شد

هر روز کم‌کم هزاران نفر غرق اسلحه به کربلا می‌آیند. فدای بچه‌هایت بشوم! به هم می‌گویند: ما را به مهمانی دعوت کرده بودند، پس چرا با اسلحه از ما استقبال می‌کنند؟ فدای شما بشوم! این دیگر چه مهمانی است؟ از مهمان که با خنجر و نیزه پذیرایی نمی‌کنند. از مهمان که با تیر سه شعبه پذیرایی نمی‌کنند. تاکنون چنین مهمانی نبوده حسین جان!

امام زمان علیه السلام اسم نمی‌برند که چه کسی بعد از حادثه سر قبر پیغمبر علیه السلام آمد و خبر حادثه را آورد. در روایات دیگر گشتم که این آورنده خبر حادثه، خبر دلهره‌دار چه کسی بوده؟ خدایا! منظور امام زمان علیه السلام چه کسی است؟ ناعی؛ یعنی خبرآورنده. چه کسی است



که خبر دلهره‌دار آورده؟ دیدم این ناعی دو نفر هستند. بگوییم چه کسانی؟ دو خواهر: زینب و ام کلثوم<sup>علیهم السلام</sup> بودند که با چشم خود دیده بودند چه شده. این کلام را امام زمان<sup>علیه السلام</sup> نقل می‌کند: کنار قبر ایستادند، ابتدا حضرت زینب<sup>علیها السلام</sup> صحبت کرد:

«فقام ناعیک عند قبر جدک الرسول<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> فعاک اليه بالدمع الهطل قاتلاً: يا رسول الله! قتل سبطک و فناک»<sup>۱</sup> جگرگوشاهات را سر بریدند، جوانمردت را قطعه قطعه کردند: «و استبیح أهلک و حماک و سُبیَّت بعدک ذراپک و وقع المحدور بعترتك و ذويک» خون بچه‌ها و بستگانت را حلال کردند. به همدیگر گفتند: هر طوری می‌شود، بریزید؛ با تیر، خنجر، نیزه. يا رسول الله! ما چقدر زمان تو عزیز بودیم؛ اما بعد از تو تمام ما را به اسارت گرفتند، دست‌های ما را بستند، ما را می‌کشیدند. حسین جان! چه بگوییم؟ وقتی می‌کشیدند، بچه‌ها روی خاک می‌افتدند، با لگد آن‌ها را می‌زندن، می‌گفتند بلند شوبد.

ای بی‌رحم‌ها! کاش این لگدها را به ما می‌زدید. کاش ما را روی زمین می‌کشیدید! حسین جان! يا رسول الله! آن وقتی که در دنیا بودی، چقدر مراقب بچه‌هایت بودی. يا رسول الله! آن وقت که در دنیا بودی، هر وقت می‌خواستی به مسجد بروم، اول به خانه ما می‌آمدی، می‌نشستی و به حسن و حسین<sup>علیهم السلام</sup> می‌گفتی: می‌خواهم به مسجد بروم، بر دوشم سوار بشوید. آن‌ها را می‌بوسیدی و به مسجد می‌بردی؛ اما در کربلا، ما را از روی اسب بر زمین زدند. آن کسی که بر دوش سوار می‌کردی، با لب تشنه کشند.

اینجا امام زمان<sup>علیه السلام</sup> چه می‌فرماید: «فانزعج الرسول و بكى قلبه المهوول، و عزاه بك الملائكة و الأنبياء و فجعت بك امك الزهراء» از حرف‌های زینب و ام کلثوم در عالم بزرخ پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> بی‌صبر و پریشان شد. نه چشمش، دلش گریه کرد، قلبش وحشت‌زده شد. ملائکه نازل شدند، پیغمبر<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> را نوازش کردند و به او تسلیت گفتند. در عالم بزرخ چه داغی به دل مادرت نشست: «و اختلفتْ جنودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ» رفت و آمد فرشتگان مقرب به طرف پدرت امیرالمؤمنین<sup>علیهم السلام</sup> شروع شد. می‌آمدند و می‌رفتند و به

۱. زیارت ناحیه مقدسه امام زمان<sup>علیه السلام</sup>.

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

علی علیه السلام می گفتند: در عزای فرزندت حسین علیه السلام به تو تسلیت می گوییم. علی جان! فرزندت را قطعه قطعه کردند. چه می کنید؟ چرا داد می زنید؟ چه صدایی مگر به گوش شما می آید؟ مگر امروز صدای حضرت زهرا علیها السلام را می شنوید؟ مگر صدای علی علیه السلام می آید؟ امام زمان علیه السلام می فرماید: «وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنُ» وقتی زینب علیها السلام حرف می زد، حورالعین ها در بهشت به صورت خود لطمه می زدند.



## جلسہ ششم

شیعہ؛ شعاع نور اہل بیت

علیهم السلام



## دل‌های پر قیمت شیعه

بحث نور در روایات، به دنباله آیات قرآن مجید که در سوره‌های مختلف قرآن مطرح است و نیز دانش دانشمندان قرن اخیر، بحث گسترده‌ای است. جلسه قبل شنیدید که مجموعه آیات و روایات و سخن دانشمندان امروز درباره نور به یک کلمه می‌رسد. البته حقیقت آن یک کلمه هم برای احدي تاکنون روشن نشده و نیازی نیست نام دانشمندان عربی را در این جلسه معنوی در محضر شما ببرم، ولی حرف آنان این است که ما در حدی توانایی داریم طول، عرض، حجم و وزن را بسنجیم، ولی حقیقت برای ما قابل سنجش نیست. ظاهر را می‌توانیم تعریف کنیم؛ اما باطن را نمی‌توانیم.

«کمیل بن زیاد» می‌گوید: شبی خدمت محبوبم آدم. واقعاً خوش به حال آن‌هایی که محبوبشان امیرالمؤمنین ﷺ است. آن دل خیلی پر قیمت است، دلی که خانه امام علی علیه السلام، حضرت فاطمه زینب و اهل بیت علیهم السلام است. من درباره دل در این زمینه حرف‌های خیلی مهمی دارم. البته فکر نمی‌کنم فرصت دست بدهد از قرآن و روایات برایتان بگویم. داستانی است داستان دل، ظرفیت و مظروفش و داستان خالی بودن دل از این ذوات مقدسه. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: چنین دل‌هایی ظرف‌های خدا روی زمین است. دیگر خودتان بفهمید چیست و دل‌هایی که خالی از آن‌هاست، در قرآن می‌فرماید «کال‌حجارة» سنگ است که اسمش را



دل گذاشته‌اند. بعد می‌فرماید: **﴿أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾**<sup>۱</sup> سخت‌تر از سنگ است. هر دوی آن‌ها هم نشانه‌هایی دارند؛ دلی که ظرف خدا در زمین است، مظروفش اهل‌بیت ﷺ هستند، نشانه‌هایی دارد: رقیق، نرم و بامحبت است و چشم‌های وصل به آن دل‌ها، چشمۀ اشک: **﴿قَرَى أَعْيُنُهُمْ تَقِيضُ مِنَ الْدَّمْعِ﴾**<sup>۲</sup> در قرآن است؛ اما دل‌هایی که سنگ‌اند یا به تعبیر امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه ۸۶: «الصُّورَةُ صُورَةُ انسانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ» قلب خوک و خرس است. این‌ها هم نشانه‌هایی دارند: یک نشانه‌اش همین امسال محرم پیدا شد.

## قلاش دشمنان برای تعطیلی محروم

در تلفن‌های همراه می‌نوشتند که اگر نمی‌نوشتند، تعجب داشت. شما هم چقدر جالب جواب می‌دهید؛ نه جواب کتبی؛ چون جواب کتبی که چیزی نیست. با از روز اول محرم آمدن شما، همه جا نه، فقط اینجا، اصلاً امسال در مردم وضع دیگری است. جواب می‌دهید به آن‌ها که هر روز می‌نویسند: محرم نه. وقتی دل سنگ است، چه می‌داند محرم یعنی چه؟ آن‌ها می‌نویسند: محرم نه، شما عمالاً می‌گویید: محرم بین ما، نسل ما، مردن ما، بزرخ ما، قیامت ما، بله، حتماً.

خدا هم دو بار در قرآن جواب داده که اول توضیح بدhem. گاهی خدا در قرآن مجید تنها اسم خودش را برده «الله» این یک مسئله است؛ گاهی هم کلمه‌ای را به اسم خودش اضافه کرده؛ یعنی آن چیزی که اضافه کردم، غیر خودم و حقیقتی مضاف به من است. عبارت ساده‌تر مضاف به من؛ یعنی حقیقتی چسبیده به من است که باز و جدا نمی‌شود. می‌فرماید: **﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾**<sup>۳</sup> یریدون فعل مضارع است؛ نه دیروز، نه امروز، نه فردا، بلکه دائم صفات کشیده‌اند. هر زمان می‌خواهند نه خود مرا، بلکه نور مرا

۱. بقره: ۷۴.

۲. مائدہ: ۸۴

۳. صف: ۸



خاموش کنند: «وَاللَّهُمْ نُورِه» من هم دائمًا نورم را کامل می‌کنم؛ چون هم نیرو دارم و با نیروهایم نورم را کامل می‌کنم، هم قلب، چشم و محبت می‌سازم و این نورم را در آن‌ها جا می‌دهم و کامل می‌کنم: «وَلُوْكَرَةُ الْكَافِرُونَ».

می‌فرماید: در این گود بچرخید تا بچرخم، ببینم زور چه کسی می‌چربد؟ بدبخت‌ها! این محرم است، نه حرف سقیفه. حرف اهل سقیفه به کجا رسید؟ حرف بنی‌امیه، بنی عباس، رضاخان، اسرائیل به کجا رسید؟ حرف شما جوجه‌های گرسنه بدبخت حقوق‌بگیر به کجا می‌رسد؟ آن هم در مقابل من؛ حسین علی‌الله‌اش نور من است، چگونه می‌توانید خاموشش کنید؟ «يُرِيدُونَ لِيُطْفُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» شما با فوت دهان می‌خواهید این نور را خاموش کنید؟ حماقت تا چه حد؟ این‌ها در این یک کلمه مشترک هستند.

## ضعف عقل از درک حقیقت اشیا

دانشمندان امروز می‌گویند: ما طول، عرض و حجم اشیا را می‌توانیم اندازه‌گیری کنیم؛ اما حقیقت اشیا برای ما روشن نیست. نور را می‌شود تعریف کرد؛ اما حقیقتش را نمی‌شود تعریف کرد. کمیل اول شب با خود گفت: خدمت محبوبم بروم و خوش به حال دلی که محبوبش علی‌الله‌اش است. این دل عجب سرمایه‌ای دارد؛ یعنی تمام عالم در این دل است.

نشست، به محبوبش عرض کرد: یا علی «ما الحقيقة» حقیقت چیست؟ حضرت برایش توضیح دادند، بعد سکوت کردند. گفت: علی جان «زدنی» نفهمیدم، بیشتر بگو! امام بیشتر گفتند، گفت: نفهمیدم، بیشتر بگو! امام با یک دنیا محبت فرمود: کمیل! نزدیک است آفتاب بزند. چراغ را خاموش کن و برو! حقیقت که فهمیدنی نیست. علی‌الله‌اش حقیقت را فهمیده، چگونه به کسی بگوید که حقیقت چیست؟ به نظر امیرالمؤمنین علی‌الله‌اش حقیقت، واقعیت و کمال مطلقی است که همه چیز در آن منعکس شده است.

یکبار در دوره عمر منبرم این را گفته‌ام. قدیم‌هایی که با این منبر آشنا هستند، از من شنیده‌اند؛ اما جدیدی‌ها نمی‌دانند. برای آن‌ها گوش‌هایی از آن حقیقت کلیه را بگویم که

امام علی علیه السلام می داند ظرفش نیست؛ اما ظاهرش را می شود توضیح داد. نه حقیقت نور را می شود فهمید. روایات و دانشمندان امروز هم نگفته اند. روایات می گویند شروع خلقت با نور بوده: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورٍ فَفَقَعَ مِنْهُ نُورٌ عَلَيْهِ ثُمَّ خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْلُّؤْخَ وَ الشَّمْسَ...»<sup>۱</sup> دانشمندان امروز هم می گویند: اولین چیزی که پدید آمد، نور بود. البته روایات ما «الله» گفته اند: «اول ما خلق الله»؛ اما آنها اسم الله را کتمان کرده اند. مهم نیست. می گویند: اولین پدیده نور است. این اولین پدیده دو قسمت شد، بعد چهار، هشت، شانزده و... بعد مایه اولیه جهان به وجود آمد و شکل گرفت، سپس پدیده جهان به این شکل ظاهر شد. امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» همین حرف ها را زده که پدیده به این صورت به وجود آمد؛ یعنی حرف دومی وجود ندارد.

### برزخ آخوند خراسانی علیه السلام و شناخت امام حسین علیه السلام

آن چیزی که برای مهمان های تازه می گوییم، این است: در این ۱۰۰ سال اخیر این مطلب را با یک واسطه نقل می کنم. می گویند: عالمی به مایه علمی آخوند خراسانی علیه السلام نیامده. مشهور است که پرجمعیت ترین حوزه درس برای او بوده، آن هم در زمانی که جمعیت شیعه و آخوند کم بوده. الان جمعیت زیاد شده است و حدود ۵۰۰ میلیون شیعه و چند هزار روحانی داریم. حوزه قم بیش از چهل هزار روحانی دارد، باسواند هم خیلی دارد؛ اما نجف، هم جمعیتش خیلی کم بود و هم روحانی کم داشت. مثلاً به هزار و دویست سیصد تن نمی رسید. در چنین شرایطی بیش از ۷۰۰ نفر در درس آخوند خراسانی علیه السلام شرکت می کردند که همگی هم مجتهد بودند. شاگرد های دوره دوم و سومش اینها بودند: آیت الله العظمی بروجردی، حکیم، شاهروodi، حلی اینها شاگرد های دوره های آخر آخوند بودند. مرحوم اصطفیانی و



سید جمال الدین گلپایگانی، صاحبان نفس، عالمان بزرگ، این‌ها بعد از درس آخوند از مراجع رده اول شیعه شدند. این پهلوان علم و فکر که هنوز هم هر روز قم، نجف و مشهد سر سفره‌اش نشسته‌اند. وقتی از دنیا رفت، کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام دفن شد. می‌ارزید آنجا دفنش کنند.

یکی از علمای بزرگ و فرهیخته خیلی مایل بود برزخ این مرد الهی و ملکوتی را ببیند. فقط عالم نبود؛ چون علم تنها انسان را به جایی نمی‌رساند. ملکوتی، عرشی، فرهیخته و دل‌سوز بود؛ وجود خیلی بابرکتی داشت. با یک واسطه من نقل می‌کنم: خیلی دلش می‌خواست تماسی با برزخ برقرار شود، آخوند را ببیند که خدا با او با این منافع وجودی‌اش چه کار کرد؟! بالاخره یک شب (در خواب ایشان را) دید، گفت: از برزخ شما چه خبر؟ نه خود برزخ چه خبر، بلکه برزخ خودت؟ گفت: از برزخ من نپرس! من ۸۰ سال در دنیا در علم غوطه خوردم، شنا کردم، این همه شاگرد تربیت کردم، فکر می‌کردم در این ۸۰ سال ابی عبدالله علیه السلام را شناخته‌ام. وقتی وارد برزخ شدم، دیدم اصلاً حضرت را نشناخته بودم. این یک گوشه از کل حقیقتی بود که امام علی علیه السلام می‌دانست.

خدا، قرآن، امام حسین علیه السلام حقیقت هستند، ولی حقیقتة الحقایق. هرچه حقیقت در عالم هستی هست، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانست، یک ذره‌اش را برای کمیل گفت، ولی او هیچ چیزش را نفهمید.

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی      تو شور این نمکدان را چه دانی  
خودم را می‌گوییم:

تو را با اطلس و محمل بود کار      قماش گل‌عذاران را چه دانی  
ما این توان را داریم که ذره‌ای را بچشیم، نه بفهمیم، ولی باید گناهان را از ظاهر و باطن مان کنار بزنیم، همین. اگر این کار را نکنیم، این خورشید در ما طلوعی که باید کند، نمی‌کند.

## خلقت نوری اهل بیت علیهم السلام

به سراغ آیه‌ای از قرآن بروم، بدون توضیح و شرح. پس شروع خلقت با نور بوده، نور حقیقتی غیرقابل شناخت است: «أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورٌ»؛ اما «قال الصادق علیه السلام»<sup>۱</sup> پیش از این که خداوند جهان هستی را بیافریند، نور ما چهارده نفر را آفرید. ما زیر عرش الله مشغول تسبیح بودیم. دومین مخلوقی را که اراده کرد خلق کند، از فشرده نور ما، شیعیان ما را آفرید. ما به صورت نور کنار آن‌ها بودیم و به تدریج از صلب پدر و رحم مادر وارد دنیا شدیم. هرچه به خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم بیشترین کشش را به طرف اهل بیت علیهم السلام داریم. می‌بینیم دارای حالی هستیم که جدایی از آن‌ها برای ما میسر نیست. می‌بینیم عوامل جداکننده دور ما دریاوار موج می‌زنند؛ اما نمی‌تواند ما را جدا کند. حس می‌کنیم هر کسی، هر دشمنی، هر پیشنهادی به ما کند که بیا این میلیاردها پول، این زمین‌های گران، کاخ و مقام را بگیر و واقعاً دست از ابی عبدالله علیه السلام بردار! یقین دارم به او می‌گوییم: نمی‌خواهیم؛ چرا یقین دارم؟ دلیلش روشن است؛ چون شاعع خورشید که از خورشید نمی‌تواند جدا شود. نمی‌شود به خورشید گفت بتاب، ولی شاعت به طرف زمین نیاید «شعاعٌ يتصل بالشمس» شاعع متصل، قابل جدا شدن از خورشید نیست.

شنیدید که بچه‌ها داخل کوچه بازی می‌کردند. حدود ۴-۵ ساله بودند. به ۸-۹ سال هم نرسیده بودند؛ چون طبق روایات نمی‌شود به ۸-۹ سال رسیده باشند. پیغمبر علیهم السلام آمد رد شود، بچه‌ای هم بازی ابی عبدالله علیه السلام بود، به دنبال حضرت می‌دوید. امام حسین علیهم السلام سرعت می‌گرفت، او هم سرعت می‌گرفت. گاهی خم می‌شد، آنجایی که ابی عبدالله علیه السلام پا می‌گذاشت، یک ذره از خاک زیر پایش را بر می‌داشت، روی خودش می‌ریخت، دوباره

۱. «عَنِ النَّفَضَلِ قَالَ قُلْتُ لِمَوْلَانَا الصَّادِقِ(عليه السلام): مَا كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ قَالَ: كُنَّا آنُوَارًا نُسَيْخُ اللَّهَ تَعَالَى وَنُقَدَّسُهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَبَّحُوا فَقَالُوا أَئِ رَبَّنَا لَا عِلْمُ لَنَا فَقَالَ لَنَا سَبَّحُوا فَسَبَّحَنَا فَسَبَّبَحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِسَبَّحِنَا أَلَا إِنَّا خَلَقْنَا آنُوَارًا وَخَيْرٌ شَيَّعْتُنَا مِنْ شَعَاعِ ذَلِكَ النُّورِ فَلَذِلِكَ سُمِّيَتْ شِيَعَةً.» بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۱، ح ۲۴، باب بدء خلقهم.



می‌دوید. پیغمبر ﷺ هم همراه بچه‌ها شد، دوید، بچه را گرفت، بغل کرد. روی زمین نشست، بچه را بوسید، به سر و صورتش دست کشید، او را نگاه کرد و اشک ریخت. بعد هم رهایش کرد، گفت: برو بازی کن! کسی آمد رد شود، گفت: آقا! این بچه قوم و خویش شما است؟ فرمود: نه. او یکی از ۷۲ شهید کربلای حسین است. این شعاع خورشید است که از خورشید جدا نمی‌شود. شما نمی‌توانید از ابی عبدالله علیه السلام جدا شوید. نمی‌شود، چه کار کنیم؟ واقعاً نمی‌شود.

### تفسیری از آیه ۳۵ سوره نور

آیه را بخوانم: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۱</sup> مفسرین سنی و شیعه بین «الله» و «نور السماوات و الارض» تقدیر گرفته و نور را اسم فاعل گرفته‌اند. وقتی در «تفسیر حکیم» به این آیه رسیدم، حدود ۸۰-۷۰ صفحه بحث کرده‌ام. اصلاً نور را اسم فاعل نگرفته‌ام. در تحقیقات روایی و علوم جدید دیدم، معنی ندارد نور را اسم فاعل بگیرم که معنی آیه: «الله منور السماوات و الارض» شود. نه، حقیقت الله «نور السماوات و الارض» است. بافت تمام آسمان‌ها و زمین، نور است. این را دانشمندان امروز هم ثابت کرده‌اند که ذات تمام هستی، نور است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ أَلْمَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الْزُجَاجَةُ كَانَهَا كَوْكَبٌ ذُرَّى» از آیات عجیب قرآن مجید است: «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» این درخت، مادی نیست: «لَا شَرِقَيَّةٌ وَ لَا غَرْبَيَّةٌ» نه جانب شرقی دارد، نه جانب غربی، بلکه درختی ملکوتی و الهی است: «يَكَادُ زَيْنُهَا يُضِيُّ إِلَوَامٌ تَمْسَسُهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ أَلَّا مُثَالٌ لِلنَّاسِ». یک آیه است.

در تمام قرآن مجید فقط در این یک آیه پنج بار کلمه نور آمده است. بعد هم آخر آیه می‌فرماید: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» هر کس لیاقت نشان بدهد، خودم دستش را می‌گیرم و

۱. نور: ۳۵

در دست نور می‌گذارم. تو بگو محرم بله، من دست را در دست ابی عبدالله علیه السلام می‌گذارم. تو بگو محرم نه، می‌گوییم: برو گم‌شو پست بدبخت، ولی بگو: محرم بله، بیا دست را در دست امام حسین علیه السلام بگذارم. پنج بار اسم نور را بردہ است.

## خانه‌هایی پر از نور خدا

بعد آدرس می‌دهد که این نور کجاست؛ چون آیه بعد استقلال ندارد. آیه بعد با جار و مجرور شروع شده؛ نشان می‌دهد که من به آیه قبل وصل و چسبیده هستم. آیه مستقلی نیستم. بیچاره غیرشیعه که قرآن را نفهمیدند! ۱۵۰۰ سال است نفهمیده‌اند. صریحاً آدرس می‌دهد که این پنج نور را کجا پیدا کنیم: **﴿فِيْ يُوْتِ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْهَ﴾**<sup>۱</sup> این نور در خانه‌هایی است که من اجازه داده‌ام از نظر ارزش، عرشی شوند. به به! چند دیوار کاهگلی، یک سقف گلی، یک فرش از حصیر یا لیف خرما، یک زن و شوهر، دو پسر، دو دختر، کنار یک پدرزن، این خانه را اجازه داده‌ام از نظر ارزش رفعت پیدا کند. این خانه روی زمین است، ولی حقیقتاً در عرش. **«وَيُذْكُرَ فِيهَا إِسْمُهُ»** در این خانه دائماً حرف و یاد من است. بالاتر برو! طبق روایات «اصول کافی» در این خانه مرد و زنش ذکر من هستند: حضرت فاطمه ذکر الله است، علی، پیغمبر، حسن و حسین علیهم السلام ذکر الله هستند: **«يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوٍّ وَ الْأَصَالِ»** وجود اهل این خانه نشان می‌دهد که من خدا از هر عیب و نقصی پاکم، شما مرا نمی‌توانید بفهمید که بخواهید با دیدن آن‌ها بفهمید.

به به! در این خانه: **«رِجَالٌ لَا تُلْهِيْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا يَعْنِيْهُمْ ذِكْرُ اللَّهِ»** هیچ چیز دنیا آن‌ها را از یاد من غافل نمی‌کند: **«وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ»** اهل این خانه، اهل نماز هستند: **«وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ»** اهل این خانه، اهل زکات هستند: **«يَخَافُونَ يَوْمًا شَقِّلَبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ»**<sup>۲</sup> اهل این خانه، خود قیامت هستند. اکنون فهمیدید شما شاعر چه کسانی هستید؟ فهمیدید وابسته به چه



کسانی هستید؟ دل شما به خودتان، مردن تان، بزرخ و قیامت تان خوش شد یا نه؟ اگر کم است، باز هم بگوییم؟ چه خبر است؟!

### حساسیت پیغمبر ﷺ به گریه ابی عبدالله

۳-۲ قطعه بگوییم که بدانید برای چه کسی و برای چه گریه می‌کنید. سلمان راوی روایت است. کتاب «ارشاد» شیخ مفید<sup>للہ علیہ السلام</sup> است. محکم‌تر از این چه بگوییم؟ شیخ مفید<sup>للہ علیہ السلام</sup> از بزرگ‌ترین مراجع شیعه و مفید در عصر غیبت صغیر است. به زمان امام عسکری<sup>علیہ السلام</sup> نزدیک است. حرف‌هایش را از سرچشمه گرفته.

سلمان می‌گوید: از پیغمبر ﷺ شنیدم که درباره امام حسن و حسین<sup>علیهم السلام</sup> می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي أَحُبُّهُمَا فَاجْبِهُمَا وَ أَحَبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا»<sup>۱</sup> عاشق حسن و حسین، تو هم عاشق‌شان باش و عاشق هر مرد و زنی که عاشق حسن و حسین هستند. پدر قاسم را می‌گوید. چقدر ما خوبیم! سلمان می‌گوید: پیغمبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَحَبَّهُمَا أَحْبَبَهُ وَ مَنْ أَحْبَبَتْهُ أَحْبَبَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُ جَنَّاتُ التَّعْيِمِ، وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا أَوْ بَغَى عَلَيْهِمَا أَبْغَضَهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ نَارَ جَهَنَّمَ وَ لَهُ عَذَابٌ مُّقِيمٌ». هر کس عاشق حسن و حسین من است، من هم عاشق او هستم و هر کس من عاشقش باشم، خدا عاشق اوست و هر کس خدا عاشقش باشد، خود خدا در قیامت او را وارد بهشت می‌کند. این یک روایت بود.

این روایت دومی دیگر انسان را می‌کشد. این روایت را اهل سنت نوشتند. نمی‌دانم: «عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادِ قَالَ: حَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ بَيْتِ عَائِشَةَ فَمَرَّ عَلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ بْنِيَّةَ فَسَمِعَ الْحُسَيْنَ يَبْكِي فَقَالَ: أَلَمْ تَعْلَمِ أَنَّ بُكَاءَهُ يُؤْذِنِي؟»<sup>۲</sup> پیغمبر ﷺ از آن خانه درآمد، در کوچه

۱. کنز العمال: ۳۷۶۴۰.

۲. ترجمة الامام الحسين<sup>علیهم السلام</sup> من تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، تحقیق: محمدباقر محمودی، مؤسسۀ محمودی للطباعة و النشر، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۸ق، ص ۱۳۲.

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

از کنار خانه حضرت زهرا علیها السلام عبور کرد، به این خانه خیلی احترام می‌کرد. حسین علیه السلام شیرخواره بود. پیغمبر علیه السلام در کوچه شنید ابی عبدالله علیه السلام گریه می‌کند. از داخل کوچه صدای پیغمبر علیه السلام بلند شد: فاطمه جان! نمی‌دانی گریه این بچه مرا اذیت می‌کند؟

## روضه حضرت قاسم علیه السلام

شما سنگدل‌ها در کربلا چهار بار امام حسین علیه السلام را با صدای بلند به گریه انداختید: یکی کنار بدن علی اکبر علیه السلام سری نمانده بود؛ اما همان سری که با سینه یکی شده بود و همان سر یکی شده با سینه قمر بنی‌هاشم را، وقتی بغل گرفت، آنجا هم بلند گریه کرد. گریه‌اش مرا اذیت می‌کند؛ حسین جان! چشم ما شعبه‌ای از چشم توست. برای چه کسانی گریه کردی، ما هم برای همان افراد گریه می‌کنیم. حسین جان! ما از تو جدا نمی‌شویم. فاطمه جان! ما به شما قول می‌دهیم که از حسین علیه السلام جدا نمی‌شویم. ما گریه بر حسین تو علیه السلام را تمام نمی‌کنیم. سومین جایی که (امام حسین علیه السلام بلند گریه کرد، وقتی بود که) از اسب، جلوی خواهرش پیاده شد، شهید را به خواهر داد، گفت: تو او را بغل بگیر، من روی خاک می‌نشینم، بلند گریه کرد، برای طفل شش ماهه‌اش بود. خیلی دلش سوت. حسین جان! اما جای چهارمی که گریه کرد و صدای گریه‌اش را همه شنیدند، در گریه‌اش می‌گفت سختم است، آن وقتی بود که دید اسب‌ها روی بدن قاسم علیه السلام می‌روند، می‌گفت: عمو! سختم است.



جلسه، هفتم

ارزشمندی شیعه



## تلash ائمہ علیهم السلام برای شناساندن شیعه به شیعیان

قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام که علمای مطمئن و موثق شیعه در قرن‌های گذشته از زمان ائمه علیهم السلام در عصر غیبت صغیری و کبری نقل کرده‌اند، شیعه را به شیعه شناسانده است، و گرنه نسبت به ارزش خودشان غافل می‌مانند و ممکن بود غارتگران و به تعبیر امام صادق علیهم السلام دزدان راه انسانیت، آن‌ها را غارت کنند و بذند، ولی وقتی انسان به ارزش‌های خود آگاه باشد و بداند چه معدن پر قیمتی و چه ذخیره بالارزشی است، تا پای پرداخت جان، در مقام حفظ خودش برمی‌آید و چنانکه در طول تاریخ تشیع، وقتی شیعیان آگاه، عارف و بینا گرفتار ستمگران شدند و در خطر غارت ارزش‌ها قرار گرفتند، با شهادت ارزش‌های خود را حفظ کردند. نه تنها در میدان‌های جنگ، بلکه زیاد شنیده‌اید که ائمه علیهم السلام خبر شهادت پاکان را به دست ناپاکان داده و به آن‌ها هم نفرمودند فرار کنید یا در این موارد خاص تقیه نمایید، بلکه به آن‌ها زمینه و آمادگی دادند، آن‌ها هم با کمال اشتیاق پذیرفتند.

وقتی در کوفه امیر المؤمنین علیهم السلام دست میثم تمار را که ایرانی بود، گرفت و او را کنار یک درخت خرما آورد، به او فرمود: میثم! روزی به خاطر دل‌بستگی و عشق تو به من، به خاطر این که نمی‌خواهی رابطه‌ات را با من قطع کنی، تو را روی این درخت به دار می‌کشن، دست و پایت را قطع می‌کنند، زبانت را از داخل دهانت بیرون می‌آورند و با خنجر می‌برند، شکمت را پاره می‌کنند، آن روز چه می‌کنی؟ عرض کرد: با شما می‌مانم. همین. این با تو می‌مانم خبر از



چه می‌دهد؟ چه قلبی، چه درونی، چه باوری، چه یقینی، چه حقیقتی؟ خدا برای چنین بندگانی چه ارزشی قائل است؟ ائمه و انبیاء علیهم السلام برای چنین افرادی چه ارزشی قائل‌اند؟ ۲۰ سال بعد این حادثه برای میشم پیش آمد و او حادثه را به جان خرید. جان داد؛ اما دینش را نداد؛ چون دینش را می‌شناخت، می‌دانست، یقین داشت. عامل نجات دنیا و آخرتش همین دین، ارزش‌ها و ارتباطش است. آن سختی‌هایی که برای خود ائمه علیهم السلام و یاران آن‌ها پیش آمد، برای ما در این زمان پیش نیامد. برای ما سختی‌هایی که پیش آمده، اغلب متنه‌ی به گرانی است. سختی دیگری نیست؛ اما زندان‌هایی که آن‌ها دیدند، شکنجه‌هایی که آنان چشیدند، تبعید‌هایی که شدند، نوع کشته شدن‌هایی که بر سر آن‌ها آمد، سر ما نیامده و نمی‌آید. آن کسی که عارف و آراسته به ارزش‌های فرهنگ اهل‌بیت علیهم السلام است، با دیدن مشکلات، آن هم مشکلاتی که نسبت به آن‌ها اندک است، نمی‌تواند این ارزش‌ها را به هیچ عنوان رها بکند.

## بقاء تشیع با وجود شرایط مشقت‌بار

نوشته‌اند: یکی از چهره‌های بنی العباس می‌گوید: من در بغداد، پیاده از مسیری عبور می‌کرم، حمال یا برابری خرما حمل می‌کرد. خرما داخل سبد بود. با حرکت آن حمال، گاهی خرمایی از سبد روی خاک پشت سرش می‌افتداد. خانم با وقار آراسته بالدب سنگینی خم می‌شد، خرما را از روی خاک بر می‌داشت، با گوشۀ چادرش پاک می‌کرد، داخل کیسه می‌انداخت تا حمال نزدیک بازار رسید که خرما را به خریدار تحويل بدهد. دوباره مسیر را برگشت، چند بار تکرار شد و ۴۰-۵۰ خرمایی خاک آلود در این کیسه کوچک جمع شد. بعد راهش را عوض کرد. من به دنبالش رفتم، خیلی آرام به او گفتم: خانم! چه می‌کنی؟ گفت: چه کار داری؟ گفتم: کاری ندارم. کار شما مرا به تعجب انداخت. شرح حالی به من بگو، شاید بتوانم کاری کنم! گفت: من از تو توقع کاری ندارم. به همین مقدار روزی خدا که به من حلال است، قانعم. کار هر روز من است. ۳-۴ بچه یتیم دارم. اهل این که در خانه کسی را بزنم، نیستم؛ چون صدقه بر من و بچه‌هایم حرام است. من و بچه‌هایم از سادات فاطمی هستیم. در حکومت بنی عباس، وابستگان به خاندان اهل‌بیت علیهم السلام و شیعه را



هیچ جا راه و کار نمی‌دهند. تمام درها را به روی ما بسته‌اند. من برای اداره امور زندگی، روزها در بغداد می‌گردم، به این شکل چند خرمای افتاده در خاک را جمع می‌کنم که زندگی خود را اداره کنم. گاهی هم اگر نان خشک و میوه دورانداخته‌ای به دستم بیاید، شکم فرزندانم را سیر می‌کنم. نیازی هم به امثال تو ندارم. در مشکلات این‌گونه تحمل کردند و در مقابل دشمن سر تسلیم فرود نیاورند.

### نمونه‌هایی از آیات و روایات شناساندن شیعه

بخشی از قرآن و روایات، درباره معرفی شیعه به شیعه است، فقط به این خاطر که شیعه خودش را بشناسد و خود را نفروشد. اگر شیعه عشق به فروش خود داشته، خریدار دارد و خریدارش ثمن واقعی‌اش را به او می‌پردازد، ابتدا از قرآن بگوییم شیعه کیست، بعد خریدار و ثمنش را بگوییم. خیلی جالب است! امام صادق علیه السلام می‌فرمایند (چون اهل‌بیت علیهم السلام) باید قرآن مجید را به ما بفهمانند. آن‌هایی که اهل‌بیت علیهم السلام را حذف کردند، قرآن را نفهمیدند. ۱۵۰۰ سال است قرآن در جامعه بدون اهل‌بیت علیهم السلام مانده و به شدت ظالمانه تفسیر شده است.

یک آیه‌اش را برای نمونه می‌گوییم. قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> شما به تمام کشورهای غیرشیعه بروید و هر آخوند غیرشیعه آن کشور را ملاقات کنید، هر کدام را که می‌خواهید، برای نمونه در عربستان، از ائمه مسجد‌الحرام و مسجد‌النبی تا کوچک‌ترین مسجد‌ها؛ از اساتید دانشگاه‌های مدینه، مکه و ریاض تا معلم مدارس، بگویید از ۶۳۲۶ آیه قرآن، این آیه را برای ما معنی کنید، نگویید شیعه‌ایم «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» با الف و لامش معلوم است که خدا و پیغمبر علیه السلام است، ولی «اولی الامر منکم» مراد خدایی که صفاتش در دعای جوشن کبیر بیان شده، این خدا که ارحم الراحمین و اکرم الراکمین به مردم و مصلحت‌خواه آنان است، نسبت به مردم حکیم می‌باشد، منظور و

۱. نساء: ۵۹

مقصودش از «اولی الامر منکم» چه کسانی است؟ در تمام عربستان به شما یک جواب می‌دهند، می‌گویند آل سعود. این قرآن بدون اهل بیت علیهم السلام است؛ اما نزد عالم واحد شرایط ربانی با احتیاط خداترس مؤمن به قیامت برو، بگو: «اولی الامر» در این آیه چه کسانی هستند؟ می‌گوید: ائمه طاهرین علیهم السلام؛ یعنی بعد از خدا و پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم، وجوب اطاعت در معصوم متعین است. تمام این قرآن همراه با اهل بیت علیهم السلام بقیه آیات نیز همین طور است.

### منظور روایات از مؤمن و شیعه

امام صادق علیه السلام که قرآن در خانه آن‌ها نازل شده است، می‌فرمایند: ما هر کجا در روایات می‌گوییم شیعه؛ یعنی مؤمنی که قرآن می‌گوید و هر کجا لغت مؤمن در قرآن آمده؛ یعنی شیعه‌ای که ما می‌گوییم. مؤمن در قرآن؛ یعنی شیعه؛ شیعه در روایات ما؛ یعنی مؤمن. در قرآن مؤمن را با خصوصیاتش ببینید: **«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَذْلَاءُ بَعْضٍ»**<sup>۱</sup> این «بعضهم اولیاء بعض»؛ یعنی یکدیگر «المؤمنون و المؤمنات» همه مردان مؤمن و زنان اهل ایمان، عاشق یکدیگرند. تمام خواهران ایمانی دوستدار یکدیگرند. خواهران مؤمن نسبت به هم کینه، حسادت و تکبر ندارند. مردان مؤمن نسبت به هم مهربان هستند و کینه ندارند. شیعه مؤمن، مواد غذایی مردم مؤمن را پنهان نمی‌کند. داروی مورد نیاز مردم مؤمن را احتکار نمی‌کند. اگر محبت ندارد، پس شیعه نیست. در قرآن ویژگی‌ها را بیان می‌کند که انسان بداند شیعه است یا نه؟ شیعه دل‌سوز شیعه است. آن کسی که شیعه است، نمی‌تواند جنس مورد نیاز مردم را گران کند. نمی‌تواند؛ نه یعنی از دستش برنمی‌آید، بلکه دلش می‌سوزد. آن کسی که شیعه است، نمی‌تواند بازار شیعه را مختل کند، دولتی باشد یا مردمی. وقتی اوضاع شیعه را می‌بینند، نمی‌تواند کاری کند، نمی‌تواند؛ یعنی از دستش برنمی‌آید، نصف شب بیدار می‌شود، زار گریه می‌کند و از پروردگار اصلاح امور شیعه را می‌خواهد؛ چون شیعه برای شیعه دغدغه دارد.



امام زمان ع یک شیعه است. اولین شیعه در عالم امیر المؤمنین ع بوده؛ چراکه شیعه پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم است. الان امام عصر ع در رأس شیعیان پیغمبر صلوات الله عليه و آله و سلم است. به «علی بن مهزیار» فرمود: وقتی برگشتی، سلام مرا به شیعیانم برسان! بگو من برای شما دعا می کنم، شما هم برای من دعا کنید! من دلم برای شما تنگ است، می خواهم شما در ظاهر مرا ببینید، من هم شما را ببینم. شیعه به دنبال کار شیعه می دود؛ چون غرق در مهربانی، محبت، احسان و لطف است.

### ارزشمندی شیعه نزد ائمه علیهم السلام

کربلا که حوادثش چندباره نیست، بلکه یکبار اتفاق افتاده، امام همین دو روز دیگر، عصر تاسوعا، کنار خیمه نشسته بود، مردی از دور با یک پا (پای دیگرش از بین بریده شده بود) با عصا نمی شود آمد، با دو چوب زیر بغل، با چه عشقی، پرش وار می آمد. ابی عبدالله ع تا از دور او را دید، بلند شد؛ یعنی امام هم پرید. او هنوز به خیمه نرسیده بود، امام دوید و آغوشش را باز کرد. یک پا ندارد، آرام که نمی تواند در بغل ابی عبدالله ع بیاید. چوبها را انداخت، در آغوش حضرت پرید، امام فرمودند: چرا با این حال آمدی؟ خدا که در قرآن مجید علناً فرموده کسی که مثل تو پا ندارد، معذور است. برای چه آمدی؟ گفت: حسین جان! من یک پای خود را ۲۰ سال پیش کنار پدرت به بهشت فرستادم (چه عارفی، چه یقینی، چه اعتقادی!) یک پاییم را کنار پدرت به بهشت فرستادم، در کوفه بودم، شنیدم به کربلا آمده‌ای، به پای دومم گفتم: برای چه معطلی؟ یا الله مرا بردار ببر! دروازه‌ها را بسته بودند. من به پاییم گفتیم: مرا ببر و نترس! حسین جان! جاده‌ها تحت کنترل بود. روز که نمی توانستم بیایم. مرا می گرفتند. البته نهایتاً یا می کشتند یا به زندان می بردند؛ اما من شب از جاده‌های کوره راهی که مأموری نباشد، پرش پرش آمدم و روزها داخل چاله‌ها خواهیدم، الحمد لله حسین جان رسیدم.



## برخی علائم و ویژگی‌های شیعه

شیعه دل‌سوز است. بگوید چون پا ندارم، راحت بخوابم که حسین علیه السلام را قطعه قطعه کنند، نه. می‌روم. خدا را شکرا! شما هم در حرکت هستید. الحمد لله اهل احتکار، گران‌بازی، بی‌طاقتی، بی‌صبری، فراری و ارزش‌فروش نیستند. اگر بودید، الان اینجا نبودید و سیاه‌پوش نمی‌شدید. صبح به خود نمی‌گفتیم: امروز روز ششم‌ماهه علیه السلام است، دیگر برای کار خیلی دغدغه نداریم. طول هم بکشد، می‌مانیم. این ویژگی‌های شیعه است.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أُولَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» آنقدر زیبا همدیگر را وادار به نیکی می‌کنند، هر نوع نیکی، به همدیگر می‌گویند: این کار انبیاء علیهم السلام بوده: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْحَسَنَاتِ»<sup>۱</sup> من به تمام انبیاء علیهم السلام وحی کردم: فقط کار خیر کنید! شیعه اهل کار خیر است «يأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» کار خیر.

یکی از زیباترین کارهای خیر که روایتش را برسم یک روز بخوانم، روایت مفصل، باحال، بالارزش، عرشی و آسمانی است. یک کار خیر شیعه، کار خیر عظیم کاری که امامان ماعلیهم السلام دریاوار انجام می‌دادند، خرج کردن برای ابی عبدالله علیه السلام است. نمی‌دانید ائمه علیهم السلام برای برپای بودن این مجالس چه هزینه‌هایی می‌کردند! این مجالس را کم ندانید. این مجالس حفظ ارزش‌هاست. به شما نمی‌خواهم بگوییم چیزی برای برپا بودن این مجالس بدھید! نه، چون ما با سر باید بدھیم. نمی‌خواهم بگوییم چقدر بدھیم و کجا باید پول بدھیم، نه. شما را دعوت نمی‌کنم؛ اما ائمه علیهم السلام غوغایی کردن.

## اهتمام ائمه علیهم السلام به برقراری مجالس روضه

شاعری به خانه امام ششم علیه السلام وارد شد، سلام کرد، نشست. محزم هم نبود. امام صادق علیه السلام فرمودند: شنیده‌ام در مصائب حسین ماعلیهم السلام خوب شعر می‌گویی. هنوز شعر می‌گویی؟ عرض

کرد: بله یا بن رسول الله! فرمود: بگو! شروع کرد به دکلمه خواندن؛ یعنی بدون حالت صدا. فرمود: نه، آن طوری که بین خودتان می‌خوانید و دم می‌گیرید، بعد صدا در صدا می‌اندازید، ناله می‌کنید، بخوان! صبر کن، به کسی فرمود: برو تمام زن‌ها و دخترهای خانه، از کوچک و بزرگ را بگو پشت در بیایند. همه آمدند، فرمود: اکنون بخوان! خود امام چنان مادر داغ دیده گریه می‌کردند و می‌لرزیدند. صدای خانم‌ها بلند شد. خانه پر از شیعون شده بود. خواندن شاعر تمام شد، گفت: بروم؟ فرمود: نه. به خانم‌های پشت در فرمود: هرچه انگشتتر، گوشواره، گردن‌بند، هرچه دارید، داخل بریزید! خود امام هم هرچه پول داشت، روی آن‌ها ریخت. داخل دستمال گذاشت، به شاعر فرمود: این مزد روضه امروز تو نیست؛ چون مزد روضه با خداست.

این یک هدیهٔ ناقابلی است به تو می‌دهم. این یک کار خیر؛ نگهداشتن این مجالس. در آن روایت آمده - مفصلش را می‌خوانم - است: ای موسی! هر کس یک تومان، یک درهم، یک دینار برای مجالس حسین من علیه السلام بدهد، من تا ۷۰ برابر تلافی نکنم، رهایش نمی‌کنم. خدا می‌گوید، خدا تشویق می‌کند که برای ابی عبدالله علیه السلام پول بدهید. چند سال پیش آمریکا ۲۰ میلیون دلار، آن وقت که دلار خیلی قیمت داشت، برای نابودی مجالس ابی عبدالله علیه السلام تصویب کرد؛ اما شما از آن سال تاکنون به آمریکا گفته‌اید: کور خواندی! این نور نه در دل ما، نه در این مملکت، خاموش شدنی نیست. این اشک ما هم بند نمی‌آید. این پرچم سیاه‌ها هم پایین نمی‌آیند. این لباس‌های سیاه هم از تن ما و بچه‌های ما بیرون نمی‌آیند حسین جان!

«یامرون بالمعروف» برای امام حسین علیه السلام پول خرج می‌کنند. اربعین نزدیک است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: خیلی از شیعیان ما نمی‌توانند به زیارت بروند، شما که قدرت دارید پول بدهید افراد به زیارت بروند، بدهید! مکه واجب احتمال خرر بدهید، مستطیع نیستید، نروید؛ اما در راه زیارت امام حسین علیه السلام، اگر یقین به خطر داشته باشد، باز هم بروید. پول دارها، دولت، اگر می‌توانی با دلار چهار هزار و دویست تومانی نیما به این زائران مظلوم ابی عبدالله علیه السلام که نمی‌توانند اربعین امسال بروند، باید دلار را ۲۰ هزار تومان بخرند، با محبت اعلام کن: بیایید برای ویزا اسم بنویسید، دلار چهار هزار و دویست تومانی بدهید تا به زیارت بروند، ویزا بگیرید، این کار را بکنید.



امام صادق علیه السلام می فرمایند: هر کس برای زیارت حسین علیه السلام پول بدهد، مثل این است که خودش زیارت رفته باشد. نگذارید در ایران اربعین سرد شود. این خواست اسرائیل و آمریکاست. ضرر اربعین ابی عبدالله علیه السلام از ۱۰ میلیون بمب هیروشیما برای آمریکا و اسرائیل سنگین تر است. امسال مجالس ابی عبدالله علیه السلام را تقویت کنید. خیلی عالی بوده، ما باید از دولت نسبت به بعضی کارها تشکر کنیم. اتوبوس هایی که پارسال گذاشتند مردم را تا مرز مهران برد تا بعد از مهران هم کارهای خوبی کرد. بیشتر کار خوب کنید.

### توجه ویژه خدا و ائمه علیهم السلام به شیعه

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أُولَيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطْهِيْونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» چقدر این آیه زیباست! این ویژگی های شیعه است: «أُولَئِكَ سَيِّرَ حَمْهُمُ اللَّهُ» این مردم شیعه یقین بدانید این «سین» سین زمانی نیست، سین تحقیق است؛ یقیناً شیعیان با این ویژگی ها مورد رحمت من خدا هستند: «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» پول برای ابی عبدالله علیه السلام، به زائر، به این مجالس بدھید، به فرموده امام صادق علیه السلام به حضرت زهرا علیه السلام کمک سنگینی بدھید، گریه کنید، مگر حضرت زهرا علیه السلام گریه شما را می بیند؟ بله، می بیند. مگر شما در مشاهد مشرفه نمی گویید: «اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی؟» مگر امام صادق علیه السلام نمی فرمایند وقتی دور هم جمع می شوید، شروع به گریه می کنید، روح مادرم زهرا علیه السلام بالای سر شماست و گریه شما را می بیند و او هم با شما گریه می کند. چشم شما به چشم مادرم وصل می شود. با اسم شما و پدر و مادرتان برای شما دعا می کند؛ دعای حضرت زهرا علیه السلام.

### جایگاه ابی عبدالله علیه السلام نزد پیغمبر ﷺ

کتاب «کامل الزيارات» چاپی که من دارم، صفحه ۷۰، حدیث چهارم، امام باقر علیه السلام می فرمایند: «کانَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ الْحُسْنَى عَلِيهِ إِجْتَدَابُهُ إِلَيْهِ» کان با فعل مضارع و



«ادا» بر سر ماضی بباید، به مضارع تبدیلش می‌کند: هر وقت امام حسین علیه السلام خدمت پیغمبر ﷺ می‌آمد. وقتی پیغمبر ﷺ از دنیا رفت، ابی عبدالله علیه السلام هشت ساله بود. هر وقت می‌آمد؛ یعنی از سن دو سالگی تا هشت سالگی، هر وقت آمد، پیغمبر اکرم ﷺ «اجتبده علیه» او را به طرف خودش می‌کشید، بچه است کمی در بغل می‌ماند، می‌خواهد خودش را رها کند و ببرود: «ثُمَّ يَقُولُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ أَمْسِكْهُ» پیغمبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: او را نگهدار، نرود. دو سه روز دیگر هم ۸۴ نفر می‌خواستند حضرت را نگهدارند، نشد. «امسکه» امیرالمؤمنین علیه السلام او را نگه می‌داشت. خیلی عجیب است: «ثُمَّ يَقْعُ عَلَيْهِ فَيَقْبَلُهُ وَ يَبْكِي» پیغمبر ﷺ او را می‌خواباند، دو دست مبارکش را دو طرف حسین علیه السلام می‌گذاشت، خواهرش (زینب) داشت یاد می‌گرفت چه کار کند و چگونه حسین علیه السلام را بپرسد؟! «فَيَقْبَلُهُ وَ يَبْكِي» دو دستش را دو طرف حسین علیه السلام که خوابانده بود، می‌گذشت و او را پی‌درپی می‌پرسید.

نمی‌دانم. دیگر طاقت ندارم. هفت روز است مداح هر روز می‌خواند: می‌کشی مرا «فیقبله» پی‌درپی می‌پرسید؛ پیشانی، گوشه‌های لب، زیر گلو، سرش را برمی‌گرداند، پشت گردنش را می‌پرسید. حسین جان! بعد پیراهنش را بالا می‌زد، قلبش را می‌پرسید. فقط پرسیدن تنها نبود «و بیکی» اشک می‌ریخت.

بچه بود: «فَيَقُولُ: يَا أَبَهُ! لِمَ تَبْكِي؟» چرا مرا می‌پرسی و گریه می‌کنی؟ من که سالم هستم، پرسیدن که گریه ندارد: «فَيَقُولُ: يَا بُنَى! أَقْبَلَ مَوْضِعَ السُّبُوفِ مِنْكَ وَ أَبْكَى» این جمله انسان را می‌کشد. مگر برای کشنده یک نفر چند اسلحه لازم است. هر کسی را که می‌خواهد بکشنده، یک خنجر، نیزه یا تیر کافی است. چرا گریه می‌کنی؟ من جای شمشیرها را می‌پرسم. آخر تو را با یک اسلحه نمی‌کشنده حسین جان! بی‌رحم‌ها! چند نفر به یک نفر؟ او که خودش افتاده بود، می‌رفت، خونی برایش نمانده بود. این همه اسلحه به کار نمی‌بردید، داغ علی اکبر علیه السلام او را می‌کشت؛ داغ عباس یا بچه شیرخواره علیه السلام که گفت: خدایا! جگرم سوخت، او را می‌کشت. چند نفر به یک نفر؟ چقدر اسلحه؟ حسین جان!

## روضه گریه امام سجاد علیه السلام بعد از حادثه کربلا

قبل از این که امام زین العابدین علیه السلام پدر را دفن کند، دشمن زیر اسلحه دفنش کرده بود. دو بار دفنش کردند. حضرت زینب علیه السلام نیش قبر کرد؛ چون فکر کرد درست نیامده، اسلحه‌ها را کنار زد، سه سؤال کرد (تا فهمید بدن برادر است). پیغمبر علیه السلام گفت: جای اسلحه‌ها را می‌بوسم. پرسید: «أَ أنت أخِي؟ درست آمدم؟ تو برادر منی؟ حسین جان! «و ابن امی» تو پسر مادرم زهراء علیه السلام هستی؟ «و ابن والدی» تو پسر علی علیه السلام پدر منی؟ نمی‌دانم، بعد از کربلا امام زین العابدین علیه السلام ۴۰ سال چه کشید؟! هرچه را می‌دید، بلند گریه می‌کرد. یک آب خوش از گلویش پایین نرفت. داخل اتاق نشسته بود، چند نفر از اصحاب دور حضرت بودند. در اتاق باز شد، چند بچه کوچک داخل حیاط بازی می‌کردند، دنبال هم می‌دویتدند، امام بلند شد، به دیوار تکیه داد، شروع به گریه کرد، می‌گفت: عصر عاشورا چه خبر بود؟! وای، می‌گفت: بچه‌های کوچک ما تشنه و گرسنه در آتش می‌دویتدند. می‌خواهید بمیرید، بمیرید! نمی‌دانم سال دیگر هستم یا نه. بچه ۹-۸ ساله‌ای از داخل خیمه‌ها بیرون پرید، می‌خواست فرار کند، جلوی چشم حضرت زینب و زین العابدین علیه السلام، دشمن رسید، با شمشیر زد، از کمر نصفش کرد.

## روضه علی اصغر علیه السلام

داخل اتاق نشسته بود، گفتند: یا بن رسول الله! نوزادی را آورده‌اند شما اذان بگویید. فرمود: او را بیاورید! معمولاً می‌خواهند اذان بگویند، نوزاد را روی دست می‌گیرند. امام زین العابدین علیه السلام بچه را روی دست گرفت، سر بچه روی دست حضرت بود، می‌خواست اذان را شروع کند، تا چشم امام به گلوی بچه افتاد، حسین جان! روز عاشورا، بچه دلش می‌سوزد، دل دخترها بیشتر می‌سوزد. بچه‌ها و دخترها دور هم، به هم گفتند: برویم خیمه به خیمه بگردیم، ببینیم برای علی اصغر علیه السلام آب پیدا می‌کنیم. این خیمه، آن خیمه، حضرت زینب کبری علیه السلام برای این که درد رباب علیه السلام را کم کند، آمده بود اصغر علیه السلام را گرفته و به خیمه خودش برده بود. بچه‌ها تمام خیمه‌ها را گشتند.

«نافع بن هلال» با زحمت رفته بود از گوشۀ فرات مشک آبی آورد. درگیری شدید شده، دستش شمشیر خورده بود. مشک را تا نزدیک خیمه آورد، در مشک باز شد، آبها ریخت. این بچه‌ها ایستاده بودند، نگاه می‌کردند که آب نماند. به داخل خیمه حضرت زینب کبری<sup>علیهم السلام</sup> آمدند، نمی‌دانم، دیدند حضرت زینب کبری<sup>علیهم السلام</sup> پیراهن بچه را بالا زده، با مقنעה‌اش بچه را باد می‌زنند. بچه دارد پرپر می‌زنند. ابی عبدالله<sup>علیهم السلام</sup> رسید: خواهر! بچه را بدۀ تا ببرم. می‌آورم.

کدام یک از شما بچه شیرخواره دارید؟ او را دکتر بردید؟ ده بار به همسرت گفتی او را می‌آورم‌ش؛ اما همسرت نشسته، تسبیح برداشته، ذکر گفته که ان شاء الله بچه‌ام را می‌آورد. چرا به همسرت گفتی نیا؟ ترسیدی دکتر آمپول بدهد، نیاید که نبیند بچه را آمپول می‌زنند؟ روی دست بلندش کرد، برد. بچه نمی‌توانست سرش را نگهدارد. سر روی شانه افتاده بود. گلوی بچه ششماهه مگر چقدر است؟ تیر سه شعبه پهن است، از سه طرف می‌برد. بمیرم! زبانم لال! فقط ابی عبدالله<sup>علیهم السلام</sup> دید سر بریده روی خاک، بچه دارد بال بال می‌زنند.





## جلسہ ششم

ارتباط دو سویہ با اہل پیت  
علیہ السلام



## تفسیری از آیات سوره صافات

در اوایل سوره مبارکه صافات، چند آیه از نظر الفاظ و جملات، کوتاه نازل شده است که گستردگی معنا و تأویلش برای احدي روشن نیست، مگر این که پرده از روی عالم ماده برداشته شود، قدرت الهیه حقایق را آشکار کند و مردم بتوانند آن گونه که به قول خود قرآن شایسته است، ببینند و بفهمند. این کار هم در قیامت میسر است؛ چون جهان محدود است و ما هم محدود، ولی این دو محدودیت سبب عدم رشد و رسیدن ما به هدایت الهی و فیوضات ربانیه نمی‌شود. در همین خرابه موسای گلیمپوش، کلیم الله شد. در همین خرابه افتاده در چاه و دل خاک، عزیز مصر شد. در همین خرابه، در کشور تاریک ظلمانی و چرک‌آلد نمرودیان، طفل یتیم حضرت ابراهیم علیه السلام شد. در همین خرابه یتیمی چوبان، رحمة للعالمین شد. در رده‌های بعد از آن‌ها هم چه خورشیدهای عظیمی از افق همین خرابه طلوع کردند. با وجود این‌ها، حجت بر همگان تمام و در عذر به روی همه بسته است. نمی‌توانستم، نمی‌شد، امکان نداشت، همه مردود و باطل است. رسیدن به کمالات فیوضات شدنی است، در هر عصر و روزگاری و در موج هرگونه شرایط منفی، طوفانی و هجومی از فرهنگ‌های ضد پروردگار.

در این چند آیه سوره صافات می‌خوانیم که کار مربوط به شخص پروردگار است. وقتی انسان اسمش را می‌برد، نور در وجودش ظهور می‌کند. وقتی یادش می‌کند، به پرواز در

می آید: **﴿قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ﴾**<sup>۱</sup> کلمه به کلمه این یکی دو آیه را با قلب خود دقت کنید. من کمتر مستمع را زحمت دادم به این که در مطالب دقت کن. مستمع در این روزگار، مستمع بسیار خوبی است؛ با فکر و بالاندیشه که دو نوع سواد دارد: یکی سواد کلاسیک و دیگری سواد اعطایی که خدا دلش را روشن کرده، می فهمد. نیازی نیست به او اصرار شود: «اسمع افهم» مستمع مردهای نیست، زنده است. این سواد اول (کلاسیک) یک زمینه است، چیزی نیست؛ اما سواد دوم آسمانی، الهی و فیض است. گاهی ما گویندگان به خاطر کم سوادی و عدم شناخت از مستمع، بی ادبی کرده، از او دعوت می کنیم که دقت کند. من هم امروز جسارت می کنم، عرض می کنم دقت کنید، و الا شما شیعه از آن سواد دوم که فیض الهی است، برخوردار هستید. نمی شود نباشد. اگر نباشد، شیعه نیستید.

### ارتباط دلی و نوری ائمه علیهم السلام با شیعیان

در جلد اول «اصول کافی» باب حجت آمده که شناخت ما نسبت به شیعه با الفاظ نیست، بلکه با نورانیت دل آنان است، این نور از کجاست؟ این نور افاضه است. برای خودمان نیست. از کجا آورده ایم؟ از جای دیگر به ما افاضه می شود، و الا این کلمه را شما بردار، در تمام پنج قاره بگرد. در تمام پنج قاره با شنیدن این کلمه ۹۹ درصد مردم با تعجب چهره به شما نشان می دهند که چه می گویی؟ چه شده است؟ چه بسا به پلیس زنگ بزنند، بگویند این شخص مزاحم است؛ اما همین کلمه را بردار نزد کسی که فیض نوری به او رسیده ببر و این کلمه «حسین» است. همه می فهمند؟ نه، واقعاً همه نمی فهمند. باید نور داشته باشند که بفهمند، دریافت کنند. در تاریکی، خود لفظش نیز قابل دریافت نیست، چه برسد به حقیقتش. «معرفتی به نوراییه» نه با الفاظ. واسطه این حقیقت بین انسان و او، نور است: **﴿اللَّهُ وَلِيُ الَّذِينَ آمَنُوا يُرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾**<sup>۲</sup> با ولایت الهی قابل شناخت است.



خیلی حرف است! از تمام کوههای روی زمین سنگین‌تر است که بی‌ولايت من، هیچ کدام از اهل بیت علیهم السلام در دنیا قابل شناخت نیستند. البته در حد دنیایی‌شان، روزگار هم به نحوی است که حداقل من خودم را در گفتار مجبور به احتیاط می‌بینم که به من مارک نزنند اهل غلو است، کافر شده. وقتی نور نباشد، خیلی حرف‌ها در حق انسان می‌زنند.

شرح این هجران و این خون جگر      این زمان بگذار تا وقت دگر

## حکایت جوان مُحرم مجرم

کاری که از دست این‌ها برمند آید، از دست هیچ کس برنمی‌آید. در طواف کعبه، ایام حج واجب که صاحب بیت به زن حرام کرده صورتش را بپوشاند، باید گردی صورت باز باشد، جای سخت‌ترین تمرین‌هاست؛ چون به زن می‌گویید: بدون پوشاندن گردی صورت طواف کن و به مرد می‌گویید: هنگام طواف مطلقاً به زن نگاه شایبه‌دار نکن! حال جوانی در زمان آن‌ها که دوست ندارم در این مجالس اسم نحس‌شان را ببرم، در زمان آن‌ها، زن زیبایی را در طواف دید، مُحرم هم بود، خدا نکند کسی گیر بت هوا بیفتد. همه چیز را کنار می‌زنند. دست زن تا مج بیرون بود. کنار زن آمد، شروع کرد به ادامه طواف و به عنوان این‌که شلوغ است، راه نیست و بدن به بدن می‌خورد، در جمعیت با نیت فاسد دستش را روی بازوی زن گذاشت. گاهی خدا چشم‌های از قهر خود را نشان می‌دهد. مواطن باشید که به ما نزنند؛ چون اگر بزنند، بیرون آمدن از زیانش مشکل است. نمی‌دانیم در چه گناهی برق قهرش به ما می‌زنند. دست چسبید. زن که مقصر نبود. هردو را از مطاف بیرون آورده‌اند. قاضی‌های خودشان را که به حج آمده بودند یا قاضی‌هایی که در ادارات مکه بودند، آن‌ها را خواستند. همگی گفتند: هیچ راهی وجود ندارد، باید قصاب دست جوان را از مج قطع کند تا از دست این زن جدا شود. چه کار باید کرد؟ این بدبخت هم با دست بریده به شهر خودشان برگردد، آبرو برایش نمی‌ماند. قاضی دیگری نیست؟ نه، عالمی، فقیهی؟ نه. یکی گفت: یک نفر داور دیگر هست؛ اما در مسجدالحرام نیست. می‌خواهید به دنبالش بروم و او را بیاورم؟ گفتند: چه کسی؟ گفت: حسین بن علی علیهم السلام. گفتند: برو او را بیاور! رفتم.

آمد وارد مسجدالحرام شد. نور ظلمت را فراری می‌دهد. نور مشکل را حل می‌کند. نور میکروب را می‌کشد. نور رشد می‌دهد. نور همه کاری می‌کند. تمام امور مثبت کار نور است و تمام امور منفی کار ظلمت. این دو مسئله را این چند روز که زندگان باید مواطن باشم، همین. گفتند: آقا! نظر شما چیست؟ فرمود: شما چه می‌گویید؟ گفتند: همه رأی داده‌اند که دست این حاجی باید قطع شود. بعد دست را از دست زن جدا کنند، بدون این که به دست زن لطمہ بخورد. فرمود: حکم نادرستی دادید. بله، جدایی از اهل بیت علیهم السلام همه چیز را نادرست می‌کند. خیلی ریز نشوم که تباہی زیاد است. گفتند: آقا! حکم شما چیست؟ چه باید کرد؟ وای! یک لحظه سر را بلند کرد؛ کانون مهر و معدن محبت و عشق است، حتی برای مجرم، چه برسد به شما! شما که یار، رفیق، گریه کن و عاشقش هستید. سر را بلند کرد، در قلبش: محبوب من! حسین از خدا چیزی بخواهد، خدا بگوید نه؟ دست این مرد را رها کن! دست از روی دست زن بلند شد. گفتند: آقا! چه کارش کنیم؟ فرمود: هیچ چیز، بگذارید برود حجش را ادامه بدهد. به همین راحتی در قیامت با ما معامله می‌کند. وقت دارید، من فردا ۵۰ روایت بیاورم بخوانم. عمدى که گناه نکردیم. خدایا! یعنی آمدیم سینه سپر کردیم، به تو گفتیم ما حرفت را نمی‌خواهیم گوش بدھیم؟ نه، ما گنهکاری نبودیم که برای تو شاخ و شانه بکشیم. اشتباہ کردیم؛ اما ضعیف بودیم. به همین راحتی؟ بله، به همین راحتی.

### منظور از آسمان و نجوم در سوره صافات

﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاوَاتِ الْأُعْلَى بِنِسَمَةِ الْكَوَافِكِ﴾<sup>۱</sup> خدا می‌فرماید: ما آسمان دنیا را آرایش دادیم. این را دقت کنید! باز می‌گوییم: بی‌ادبی می‌کنم در محضرتان. ما آسمان دنیا را آرایش دادیم، خوشگلش کردیم، زینت دادیم؛ به ستارگان. غیر از این یک کار دیگر هم کردیم: «وَ حِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ»<sup>۲</sup> با این ستارگان، زمینه قرار دادیم که آسمان از هر شیطان

۱. صفات: ۶

۲. صفات: ۷



طاغی یاغی سرکش خبیث حفظ شود که راه پیدا نکنند: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلِإِ الْأَعْلَى» فهم این‌ها ابداً به ملاً اعلی؛ یعنی اشراف بزرگان ملکوتی نمی‌رسد و اگر به این آسمان زینت داده شده به کواكب هجوم بیاورند «وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» از همه طرف با تیر قدرت کواكب رانده و تیرباران می‌شوند. نمی‌آیند، می‌ترسند.

تا اینجا ایه روشن شد؟ نمی‌توانم بشمارم، نمونه بگویم: در شیعه مفسر بزرگ، حکیم، فیلسوف و مفسری که به شدت امام حسینی بوده، صاحب «المیزان» است. سید گریه کننده اهل نمازش عارف یک. در اهل سنت، مفسر بزرگ و مشهور طنطاوی، باز در اهل سنت در قرون گذشته، مفسر باحال و عارف مسلک‌شان می‌بینی؛ البته بقیه هم - که خیلی هستند - می‌گویند: معمولاً این نوع آیات در قرآن مجید، تشبيه معقول به محسوس است؛ یعنی پروردگار برای این که حقیقت‌های ملکوتی را به عقل انسان نزدیک کند که چه می‌گوید، در حقیقت آمده آن معقول و واقعیات ملکوتی را به امور قابل دیدن و لمس کردن تشبيه کرده است، و الا مراد واقعی خدا از آسمان؛ یعنی محل رفعت تکاليف الیه و امانت الهیه که دین است.

در سوره احزاب آمده است: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَئْتَنَّ أَنَّ يَخْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَحْمَلُنَّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ طَلُومًا جَهُولًا﴾<sup>۱</sup> معلوم می‌شود آسمان؛ یعنی امانت الله. در آیه سوره صافات؛ یعنی تکاليف الهیه. ستارگان یعنی چه؟ هر دو طرف را گفتم. سه مورد از مهم‌ترین‌ها را اسم بردم که به شما یقین بدhem تا امروز جلسه را بدون شک و تردید ترک کنید.

### روايات تفسیریه آیات ششم تا هشتم سوره صافات

در تفاسیر شیعه حدوداً ۳۲ روایت و در تفاسیر مهم غیرشیعه هفت روایت سنددار نقل شده که آسمان؛ یعنی تکاليف و نجوم در «زینا السماء الدنيا بزينة الكواكب» ۳۲ روایت در

۱. احزاب: ۷۲.

کتب تفسیری شیعه و هفت روایت سنددار در کتب روایی تفسیری اهل سنت به «اہل بیت علیهم السلام» ترجمه شده است؛ اما متن ۳۲ روایت ما؛ راوی امیرالمؤمنین علیهم السلام است، از قول پیغمبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ النُّجُومِ»<sup>۱</sup> ستارگان چه کار می‌کنند؟ وقتی شیاطین طاغی می‌خواهند به طرف ملا اعلیٰ حرکت کنند تا اوضاع را بشنوند و بفهمند «يُقْدَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» از همه طرف آن‌ها را می‌رانند.

وقتی کسی در حصار اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنان است، ولایت؛ یعنی تن دادن به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، شیاطین می‌خواهند با ابزارهای مختلف حمله کنند، از قدیم با ابزارهای قدیم و جدید هم با ابزارهای جدید، اسم نحس ابزارها را هم نبرم، برای غارت دین، ارزش‌ها، ارتباطشان با این مجالس و گریه آنان با وسوسه و سفسطه؛ اهل بیت علیهم السلام چه در دنیا باشند، چه نباشند «يُقْدَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» شیاطین و وسوسه‌های آن‌ها را از شیعه دفع می‌کنند تا شیعه در ولایت اهل بیت علیهم السلام، عبادت، گریه، محرم، عزا و ادامه دادن مسائل مربوط به اهل بیت علیهم السلام بماند و رها نکند.

امام هشتم علیهم السلام می‌فرمایند: توحید شرط دارد «وَ آنَا مِنْ شُرُوطِهَا». <sup>۲</sup> خدا نیز فرموده (راوی آن پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم است) که: «ولایة علی بن ابی طالب حصني فَمَنْ دَخَلَ حِصْنَى أَمِنَ مِنْ

۱. «مَثَلُهُمْ [أَهْلِ بَيْتِي] فِي أَمْنِي كَمَثَلِ النُّجُومِ السَّمَاءِ، كُلُّمَا غَابَ نَجَمٌ طَلَعَ نَجَمٌ، إِنَّهُمْ أَنِيمَةٌ هُدَاةٌ مَهْدِيُّونَ، لَا يَضُرُّهُمْ كِيدُّ مَنْ كَادُهُمْ، وَ لَا يَحْذَلُّنَّ مَنْ خَذَلَهُمْ، بَلْ يَضُرُّ اللَّهُ بِذلِكَ مَنْ كَادُهُمْ وَ خَذَلَهُمْ، هُمْ حَجَّاجُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ شَهَادَوْهُ عَلَى خَلْقِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعْهُمْ، لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي وَ أَوْلُ الْأَئِمَّةِ أَخِي عَلَيٌّ خَيْرُهُمْ ثُمَّ ابْنِي حَسَنٍ، ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٍ، ثُمَّ تِسْعَةَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ». الغيبة للنعمانی، ص ۸۴، ح ۱۲؛ کتاب سلیم بن قیس، عن سلیم بن قیس عن الإمام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۶۸۵، ح ۱۴؛ الفضائل، شاذان بن جبریل، عن الإمام علی علیه السلام، ص ۱۱۴، عن سلیم بن قیس عن أبي ذر و المقداد و سلمان عن الإمام علی علیه السلام؛ مشارق أنوار اليقین، ص ۱۹۲، عن سلیم بن قیس.

۲. این حدیث که مشهور به حدیث سلسلة الذهب است، در منابع روایی ما فراوان آمده که برخی از آن‌ها عبارت است از: بهاءالدین خرمشاهی، دائرةالمعارف تشیع، ج ۶ ص ۱۷۵؛ عيون اخبار الرضا علیهم السلام، ج ۲،

عَذَابِي۝»<sup>۱</sup> روایت برای خداست. بزرگان دین ما نوشته‌اند: پیغمبر ﷺ ۲۳ سال به مردم می‌فرمود؛ از مکه تا نزدیک رحلتش: «يَا عَلَىٰ أَنْتَ وَ شِيعُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»<sup>۲</sup> اهل بیت من ﷺ ستارگان آسمانِ تکلیف هستند تا اهل ایمان را از دستبرد حفظ می‌کنند. درست است گاهی قدرت، وسوسه، ماهواره و مقالات دشمن دو قدمی شما را به عقب براند، ممکن است؛ اما در وقت‌های آزاد، چنان‌که پرچم‌های «يَا ابا عبدالله» پیدا می‌شود، چنان برای انسان پشیمانی می‌آید که من برای چه دو قدم عقب نشسته‌ام؟ حاج خانم! جلسات دارد شروع می‌شود، پیراهن مشکی من کجاست؟ در باطن خودش سرشکستگی احساس می‌کند، می‌گوید: حسین جان! می‌آیم، مرا راه بده! اصلاً چرا می‌گویی؟ مگر می‌خواهد راه ندهد؟ برای چه می‌گویی؟

### حکایت جاذبہ کربلا تا فرانسه

شخصی به فرانسه رفت و با یک دختر فرانسوی ازدواج کرده بود. ۱۰-۱۲ سال در فرانسه ماند و اصلاً نیامد. دیگر زمان یادش رفت و بود. در فرانسه بود و فساد و تباہی. کی ماه رمضان است، کی محرم و صفر؛ یادش رفت و در آن منطقه با آن خانم جوان خوش بود و مشغول داد و ستد و خرید و فروش. دیگر نماز و روزه و روضه، همه از دست رفت و بود. روزی صبح از خواب بیدار می‌شود، به قول شما دید خیلی پکر [گرفته] است. با خودش گفت: ما که چیزی کم نداریم. فروش ما هم خوب بوده، پول خوبی هم در این ۱۰-۱۲ ساله به جیب زده‌ایم، خانواده همسرم که با ما خیلی خوب هستند، پس پکری ما



ص ۱۳۵؛ امالی صدوq، ص ۲۳۵؛ توحید صدوq، ص ۴۵؛ ثواب الاعمال و عقاب و الاعمال، ص ۷؛ معانی الاخبار، ص ۳۷۱؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۶، ح ۳ و ص ۱۲۳، ح ۴؛ کشف الغمة، ج ۳، صص ۱۴۴-۱۴۵؛ الجواهر السننية فی الاحادیث القدسية، ص ۴۴۳؛ الوافی، ج ۹، ص ۱۴۶۰.

۱. عيون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ج ۱، ص ۱۴۷؛ الروضة فی فضائل امیر المؤمنین ﷺ، فضل بن شاذان،

ص ۷۵.

برای چیست؟ ممکن است کسی عقب‌نشینی بکند؛ اما ستارگان، شیاطین را می‌زنند. گفت:  
ما چرا پکریم؟

صبحانه را آوردند، به همسرش گفت: اصلاً میل ندارم. گفت: گرسنهات نیست؟ گفت:  
نمی‌دانم مرا چه شده است. گرسنگی را رها کن. به فکر فرو رفت. گفت: تقویم ما امروز  
چه روزی را نشان می‌دهد؟ برگشت به زمانی که به فرانسه آمده بود. در محاسبه آن زمان  
رفت، زمان را نزدیک و نزدیک کرد، دید امروز روز عاشوراست. حسین علیه السلام ما را رها  
می‌کند؟ نه. چند روز هم فرار کنیم، به دنبال ما می‌آید. مگر به دنبال «زهیر» نرفت؟ همه  
که خودشان به دنبال امام نرفتند، بعضی‌ها را حضرت به دنبال‌شان رفت. این‌قدر آقای ما  
مهربان و خوب است.

از سر سفره کنار رفت، گفت: چیزی نمی‌خواهم خانم! فقط می‌خواهم گریه کنم. پرسید:  
چرا می‌خواهی گریه کنی؟ گفت: امروز روز عجیبی است. اگر دلت می‌خواهد، بنشین تا  
برایت تعریف کنم. من می‌خواهم به آن عقاید قدیم برگردم. امروز روز حسین ماست.  
شروع کرد آرام تعریف کردن: این طور شده، آن طور شده، تا رسید به مصیبت علی‌اکبر  
حسین علیه السلام: جوانی داشته (فدا جوانت بشوم!). همسرش گفت: قبر این‌ها بی که  
می‌گویی، کجاست؟ گفت: در سرزمینی به نام کربلا است. همسرش گفت: پس کارهای  
خود را جمع و جور [مرتب] کن، با هم به کربلا برویم. من هم به حسین شما خیلی  
عالقه پیدا کردم:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست

این چه شمعی است که جان‌ها همه پروانه اوست

حسین جان! این بچه‌های ما که هنوز تو را نمی‌شناسند، آن‌ها را چه شده است؟

## توجه اهل بیت علیه السلام به مجالس روضه

یک جمله برای این مجالس بگوییم: «فضیل بن یسار» از عالی‌ترین راویان روایات  
اهل بیت علیه السلام است. می‌گوید: شبی رفقا را در خانه جمع کرد، گفت: بنشینید، روضه بخوانم،

گریه کنید «وَلَمْ يُخْبِرْ بِهِ إِمَامَنَا الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»<sup>۱</sup> گفتم این جلسه را به حضرت صادق علیه السلام خبر ندهم، خودمان باشیم: «فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِي أُفْكِلَ إِلَى الْإِمَامِ رُوحِي فِدَاهُ» فردا شد، به خانه امام صادق علیه السلام جانم به قربانش آمدم «فَقَالَ لَهُ: يَا فُضِيلَ! أَيْنَ كُنْتَ الْبَارِحةَ» دیشب کجا بودی؟ «قال: سَيِّدِي شُغْلٌ عَاقِبَيْ» کاری داشتم، گرفتارم کرد، نشد خدمت شما بیایم: «يَا فُضِيلَ! لَا تُحْفِ عَلَيَّ» از من پنهان نکن که چه کار داشتی: «أَمَا صَنَعْتَ مَا تِمَّا وَ أَفْعَلْتَ بِدَارَكَ عَزَاءً فِي مُصَابِ جَدِي الْحُسَينِ» تو دیشب جلسه ماتم نگرفته بودی؟ دیشب در خانهات مجلس عزا نداشتی؟ چرا از من پنهان می کنی؟ گفتم: «بَلَى يَا سَيِّدِي» درست است، من با رفقا در خانهام جلسه عزا و ماتم گرفته بودم، دور هم بودیم، گریه می کردیم. خیلی عجیب است، امام به من فرمودند: «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ أَنَا كُنْتُ حاضِرًا» من در آن جلسه حاضر بودم.

مگر این جلسات چقدر ارزش دارد؟ «قَالَ الْفُضِيلُ: سَيِّدِي! إِذَا مَا رَأَيْتُكُ، أَيْنَ كُنْتَ جَالِسًا» من که همه را می دیدم، اگر شما در جلسه بودید، چطور من شما را ندیدم؟ شما کجای مجلس نشسته بودید؟ «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا أَرَدْتُ الْعُرُوجَ مِنَ الْبَيْتِ أَمَا عَرَثْتَ بِثُوبِ أَبِيِّضِ» فرمود: وقتی از اتاق می خواستی بیرون بیایی، به یک پیراهن سفید برخوردی؟ گفتم: چرا «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا كُنْتَ جَالِسًا هُنَاكَ» من آنجا دم در نشسته بودم: «فَقَالَ لَهُ: سَيِّدِي! لِمَ جَلَسْتَ بِيَابِ الْبَيْتِ وَ لِمَ لَمْ تَصَدَّرِ الْمَجْلِسَ» چرا دم در؟ چرا نیامدید بالا بنشینید؟ «قَالَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نمی دانم چه بگوییم؟ نمی دانم کجا نشسته ای؟ یک پرده نشان بده! این ها هم دوست دارند. امام صادق علیه السلام فرمودند: «فَقَالَ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَتْ جَدَّتِي فَاطِمَةَ جَالِسَةَ بِصَدْرِ الْمَجْلِسِ، لِذَا مَا تَصَدَّرْتُ إِجْلَالًا لَهَا» مادرم، حضرت زهرا علیها السلام بالا نشسته بود، من به احترام مادرم بالا نیامدم. کجا نشسته اید؟ آیا

۱. ثمرات الأعواد، ج ۱، ص ۳۱

حضرت راحت نشسته یا دست‌هایش را به پهلو گرفته است؟ چگونه نشسته؛ راحت تکیه داده یا خمیده نشسته؟ آزاد نشسته یا دست‌هایش روی صورتش است؟ حسین جان!

### روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

جمله‌ای دیگر بگوییم: نمی‌دانم بتوانم روضه علی اکبر علیه السلام را بخوانم. اگر حضرت زهراء علیه السلام نشسته باشد که وای به حال من! آخر می‌گویند نوه از اولاد شیرین‌تر است. نمی‌دانم حسین جان!

«سنن» نسائی، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های اهل سنت است. جلد دوم، صفحه ۲۲۹ از «عبدالله بن شداد» از پدرش نقل می‌کند: پیغمبر ﷺ برای نماز مغرب یا عشا به مسجد آمد. آن شب حسین علیه السلام بر دوش حضرت سوار بود. حضرت زینب علیه السلام این‌ها را از داخل خانه می‌دید که می‌گفت:

زینت دوش نبی روی زمین جای تو نیست

خار و خاشاک زمین منزل و مأوای تو نیست

وقتی داخل محراب شد، خیلی آرام و بامحبت حسین علیه السلام را از روی دوش مبارکش برداشت و آهسته بر زمین گذاشت. تکبیرة الاحرام گفت، حمد و رکوع را خواند، به سجده رفت. ابی عبدالله علیه السلام بر پشت پیغمبر ﷺ رفت. سجده طولانی شد. وقتی سلام نماز را داد، مردم گفتند: امشب خیلی سجده را طول دادی، ما فکر کردیم اتفاقی افتاده یا وحی بر شما نازل شده است. فرمود: هیچ کدام نبود. حسین علیه السلام روی پشتم آمده بود، نمی‌خواستم خودم را تکان بدhem او روی زمین بیفتد. می‌خواستم آنقدر بماند تا سیر شود، خودش آرام پایین بیاید.

پس فردا می‌گوییم چگونه افتاد؟ نیفتاد، بلکه او را انداختند. یا رسول الله! کجا بودی وقتی که حسین علیه السلام را انداختند؟ خدمت عمه آمد. می‌دانید که عمه برادرزاده را خیلی دوست دارد. عمه او را در آغوش گرفت. عمه جان! با من حرفی داری؟ گفت: بله عمه! من از پدر



حیا می کنم از او اجازه بگیرم به میدان بروم. تو دست مرا بگیر، خدمت پدرم بیر و برایم اجازه بگیر! گفت: بیا تو را ببرم. خیلی تماشایی بود. همه دارند می بینند که عمه دست اکبر را گرفته، نزد ابی عبدالله علیه السلام آمد. خانمها از لای پرده خیمه می دیدند. تا علی‌اکبر علیه السلام را رساند، کسی دیگر داخل خیمه‌ها نماند. همه بیرون ریختند «لَمَا تَوَجَّهَ إِلَى الْحَرْبِ إِجْتَمَعَتِ النِّسَاءُ حُولَةً كَالْحَلَقَةِ»<sup>۱</sup> تمام عمه‌ها، خواهرها، دختران کوچک، بچه‌ها، زنان و اصحاب، همه دورش را گرفتند، راه را بستند و با هم فریاد زدند: «لَرَحْمَمْ غُرِيبَتَنَا» اکبر! به غریبی ما رحم کن: «وَ لَا تَسْتَعِجِلْ إِلَى الْقِتَالِ» عجله نکن، نرو: «فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا طَاقَةٌ فِي فِرَاقِكَ» ما طاقت فراق تو را نداریم.

وقتی امام حسین علیه السلام حلقه را دید، ناله زن‌ها و بچه‌ها را شنید: «تَغَيَّرَ حَالُ الْحُسَينِ بِحِيثِ أَشَرَّفَ عَلَى الْمَوْتِ» وضع ابی عبدالله علیه السلام عوض شد، به حیثی که دیدند نزدیک است بمیرد. حسین جان! ما هم نزدیک است بمیریم، وای به حال شما! «وَ صَاحَ بِنِسَائِهِ وَ عَيَالِهِ دَعَنْهُ فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي اللَّهِ وَ مَقْتُولٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» ناله زد. می‌دانید ناله‌اش چیست؟ این است: وای پسرم! به خانم‌ها فرمود: راه را برایش باز کنید. راه را باز کردند، رفت.

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود  
علی‌اکبر علیه السلام دارد می‌رود، ابی عبدالله علیه السلام چند قدم به دنبالش رفت. رفت جنگ کرد، گفت  
برگردم، هم پدرم را زیارت کنم؛ چون جدم پیغمبر ﷺ فرموده زیارت حسین علیه السلام برابر با  
هزار حج و هزار عمره است، هم دل پدرم را خوش کنم که مرا ببیند و هم به پدرم بگویم  
که تشنهم. نمی‌توانم بقیه‌اش را بخوانم، فقط امام نزدیک‌تر آمد که صدایش را بشنود،  
ببیند چه خبر می‌شود. صدایش نمی‌آمد. کربلا رفتید؟ خیمه‌گاه به حرم نزدیک است. جنگ

۱. دمعة الساكبه، محمدباقر بن عبدالکریم دهدشتی بهبهانی (متوفای ۱۲۸۵ق) بخش مربوط به علی‌اکبر علیه السلام.

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

در منطقه حرم بود، خیمه‌گاه بالاتر از حرم است. امام از آن بالا دید گرد و خاک بلند شد، از بین گرد و خاک صدا می‌آید: «ابنا! علیک منی السلام» بابا قربانت بروم، قربان صدایت شوم! ابی عبدالله علیه السلام دید ۳۰۰-۲۰۰ شمشیر بالا می‌رود و پایین می‌آید. نایستاد، به سرعت آمد، نمی‌دانم.



جلسہ نم

فضل و رحمت با پیغمبر

و امیر المؤمنین علیہ السلام



## منابع نور، فضل و رحمت

اهل بیت علیهم السلام منابع نور هستند که پروردگار مهربان عالم آنان را برای تبدیل شدن بندگانش به نور در چراغدان دنیا قرار داده، وسیله رحمت او بین بندگان هستند. این آیه چقدر عجیب است! ای کاش تا نمردهایم، عمق این آیه برای ما تجلی کند و ما مشرق طلوع حقیقت این آیه بشویم: «وَلَا فَضْلٌ لِّلَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةٌ»<sup>۱</sup> خیلی بار این آیه سنگین است. من ظاهر آیه را می‌خوانم، به قلبم فشار می‌آید: اگر فضل و رحمت من بر شما نبود، شما تمام سرمایه‌های وجودی خود را تباہ می‌کردید. از تمام ظاهر و باطن این عالم چیزی نمی‌ماند، چنان که برای خیلی‌ها نماند. فکر می‌کنند چیزی مانده است. آخرت را که باور ندارند، در همین دنیا نیز برای آنان چیزی نمانده است.

کلمه فضل که از نظر ادبی به الله اضافه شده «و لوا فضل الله»، مضاف که فضل است، از مضاف‌الیه که الله باشد، تمام حقایق را کسب می‌کند. اگر قابلیت کسب کردن نداشت، بحث اضافه به میان نمی‌آمد. رحمت هم که در آیه شریفه الف و لام ندارد، عام است. اگر الف و لام داشت، بر رحمت خاص دلالت می‌کرد؛ اما الف و لام، حد و چارچوب ندارد و گستردگی آن نیز قابل ارزیابی نیست، البته چنان شما مردان و زنان بزرگوار هستید و دلتان روشن است که در حدی به من اعتماد دارید، حرف مرا قبول می‌کنید. اگر در

.۱۰ نور:

حرف‌های امروز من مشکلی دارید، در ایران عالمان بزرگی هستند، می‌توانید از آن‌ها بپرسید. در باب اضافه، الف و لام جا ندارد. وقتی بحث باب اضافه به میان می‌آید، الف و لام از همان ابتدا به عنوان بیگانه بیرون می‌ماند:

عشق از اول، سرکش و خونی بود      تا گریزد آن که بیرونی بود

نمی‌تواند بماند، جایش نیست. فضل در آیه بی الف و لام است، رحمت نیز همین طور، هر دو کلمه هم به الله اضافه شده‌اند. اگر در رحمت، الله تکرار نشده؛ چون ضمیر رحمته، ها جای الله قرار گرفته و نیازی به تکرار؛ یعنی «و رحمة الله» نبوده. این فضل محدودیت ندارد. از نظر معنویت، رحمت هم محدودیت ندارد، ولی در آیه مبهم است؛ یعنی اگر فضل و رحمت را نزد تمام علمای اسلام، از بالاترین تا متوسطترین فقیه، مرجع، ادیب و مدرس ببرید که این فضل و رحمت را معنی کند، فقط می‌توانند بگویند: فضل از نظر لغت؛ یعنی یک مرحله‌اش احسان است، یک مرحله‌اش هم؛ یعنی حقیقت برتر. رحمت نیز یعنی مهر. باز هم که مبهم است؛ معلوم نیست چیست و حقیقت کدام است. بیشتر از این را نمی‌توانند بگویند. قد عقل آنان نمی‌رسد، تا قیامت هم پای این قافله در منع کردن فضل و رحمت لنگ است. باید به سراغ اهل بیت علیهم السلام رفت: «أهل البيت ادری بما في البيت»<sup>۱</sup> قرآن به آن‌ها نازل شده، با تمام معنی‌اش؛ چون وقتی امین وحی آیات را آورده، معنی‌اش را هم آورده که مراد خدا از این آیه چیست.

دیگر نیاز نیست ۱۰-۱۵ روایت بخوانم، شما هم با دل خود این معنا را بگیرید و با فکر، عقل، عشق و محبت خود، بالاتر هم می‌خواهید، می‌توانید بگیرید. اگر غیر از این است، بگویید غیر از این چیست؟ یعنی آیه چه می‌گوید؟ همه بگویند؛ عالمان، علمای غیرشیعه، همه بگویند اگر غیر از این است، چیست؟ چه معنایی، چه مصادقی را می‌خواهید به این فضل و رحمت تحمیل کنید؟ چه کار می‌خواهید بکنید؟ به عدالت می‌خواهید معنایی را تحمیل بکنید یا ظالمانه؟ خدا را لحاظ می‌کنید یا غیر خدا را؟ حرف معصوم را قبول

۱. این یک ضرب المثل است به معنای: اعضای خانواده از مسائل داخل خانه آگاه‌ترند.



می‌کنید یا حرف دل خود را می‌زنید؟ یا به جای دل، درست‌تر بگوییم: حرف هوای نفس خود را می‌زنید؟ چه می‌گویید؟ می‌خواهید با یک آیه، امت را به گمراهی بکشید؟ مگر چقدر طاقت عذاب قیامت را دارید؟ «فَمَا أَصْبَرْنَاهُ عَلَى النَّارِ» با یک بدن چقدر طاقت عذاب آتش را دارید؟ آن هم نمی‌گوید یک طبقه آتش دوزخ را، بلکه بالدب، تواضع و خشوع، کنار ائمه معصوم، پاک، الهی، عرشی و انتخاب شده پروردگار می‌نشینید، سؤال می‌کنید که «یا ابناء رسول الله» در این آیه کلمه فضل و رحمت برای ما مبهم است، الف و لام که ندارند، ما هم نمی‌فهمیم مصدق فضل چیست؟ لغت که برای ما کاری نمی‌کند؛ یعنی با لغت فضل چه کنیم؟

### از لفظ تا عمل

این‌که قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفُحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»؛ معنی این لغت‌های «تنهی عن الفحشاء و المنكر» چیست؟ پس چرا خیلی از نمازخوان‌ها غرق در فحشا و منکر هستند؟ مگر آن وقتی که رئیس لشکر بنی‌امیه بود، اول اذان ظهر روز دوم محرم، ابی عبدالله ع به او نفرمود؛ ابی عبدالله ع می‌دانست نماز می‌خوانند. با علم به این مسئله فرمود: برو با جمعیت نماز بخوان، من هم با جمعیتم نماز می‌خوانم. بعد از نماز می‌نشینیم با هم حرف می‌زنیم. نماز می‌خوانند، ولی همان نمازخوان‌ها بالاترین منکر را داشتند مرتكب می‌شدند که آمده بودند حضرت را محاصره کنند و ابی عبدالله ع را دست‌بسته به فرزند زن زن‌کار(عبدالله بن زیاد) تحويل بدھند. امام می‌فرمود: «وَ إِنَّ الدَّعِيَّ  
ابنَ الدَّعِيِّ»<sup>۱</sup>، زنازاده پسر زنازاده. نمازخوان هم بودند. الفاظ نماز که کاری نمی‌کند. نمازی که با خدا پیوند دارد، کار می‌کند، و گرنه در مسجدالحرام رو به روی بیت نماز می‌خوانند. همان پیش‌نمازها امضا هم می‌کنند که دولت با اسرائیل روابط صمیمانه داشته باشد. پنج سال است زن و مرد، زن‌های حامله و بیمارستان‌ها را بمباران می‌کنند، چرا یک کلمه تاکنون

۱. الالهوف، ص ۹۷.

نشنیده اید بگویند که ریختن خون بی گناه حرام است. بگویند: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَبَأْوُهُ جَهَنَّمُ حَالِدًا فِيهَا وَغَضِيبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَذَّهُ عَذَابَ عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup> نماز هم می خوانند.

فرمود: برو با جمعیت نماز بخوان! ابی عبدالله علیه السلام می دانست اینها نماز می خوانند. الفاظ نماز را می خوانند، و گرنه نماز نمی خوانند. بارک الله به ادب! همین ادب نجات داد. چیز دیگری نبود که نجات بدهد. ادب؛ یعنی اگر حسینی هستی، ادب کن! حسینی مثل این که می توانم جرأت کنم، بگویم: رباخور، زناکار، متقلب، مغورو، حسود، متکبر و ظالم نیست. معبدش صندلی نیست. راحت می شود گفت؛ چون اهل بیت علیهم السلام منابع نور هستند، کسی که به این منابع نور وصل باشد، حال آنها، عقيدة آنها و اخلاق، آنها را دارد. به خدا! «هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست»، مرا ببخشید! خدایا! تو شاهد هستی در بعضی از مطالب مراد خودم هستم؛ چون من که مردم را نمی شناسم.

## کم بودن شیعه در طول تاریخ

در «اصول کافی» است. امام صادق علیه السلام به «سدیر صیرفى» فرمود: در زمان امامتم، تعداد شیعیان واقعی ام به شانزده نفر نمی رسید. خیلی که ابی عبدالله علیه السلام کوشید، نامه نوشت، سخنرانی کرد، پیک فرستاد، ۱۸-۱۹ نفر اهل بیت خودش را جدا کنید، در روزگار خودش شش ماه زحمت کشید، ۵۰ نفر شیعه را جمع کرد، آن هم در کربلا همه را قطعه قطعه کردند. باز هم از پدرش بیشتر شیعه داشت. پدرش که امام باقر علیه السلام می فرماید: در جنگ صفين، عدد شیعیان واقعی جدم به ۴۰ نفر نمی رسید.

برادرانم، خواهرانم! مواطن باشید کنار شما حضرت زهرا و فرزندانش غریب نماند! این مطلب را تا سال دیگر یادتان بماند. من نبودم یکی دیگر این حرفها را برای شما دنبال می کنم، ولی یادتان بماند، نگذارید در کنار شما اهل بیت علیهم السلام دچار غربت شوند. جبران این مسئله در قیامت بسیار مشکل است. کافی است پیغمبر علیه السلام ما را بخواهد، فقط به ما بگوید: تو چرا؟ همین.

ان شاء الله که این عتاب شامل ما نمی شود، ولی سعی کنیم نشود، مخصوصاً آن هایی که با من هم لباس هستند. کار ما در قیامت از همه زارتر است. عالمان منحرف، عالمانی که شأن اهل بیت علیه السلام را رعایت نکنند، امام صادق علیه السلام می فرمایند ضرر شان بر شیعیان ما از لشکر یزید سنگین تر است. شما طلبها بدانید که راه ما بسیار سخت است. از مو باریک تر و از شمشیر تیز تر است. شما آبروی دین را حفظ کنید! شما که امروز این صدا را می شنوید! صدای جگرسوز.

## آبروداری از دین تا پای جان

منبری که این درس را داده، عجیب منبری بوده! من روی منبر نشسته، دو کلمه درس می دهم، چه منبری، چه چراغ هایی، چه سالنی؟! خودم که می دانم ذره ای لیاقت ش را ندارم. این را می دانم. روی منبر پیغمبر صلوات الله علیہ و آله و سلم تعارف نمی کنم، خلاف نمی گویم: لیاقت ش را ندارم؛ اما وقتی پایین می آیم، همه می گویند: التماس دعا! دست خود را بدھید بیوسم. مگر من چه کار کردم؟ چند آیه قرآن و روایت خواندم، کاری دیگر نکردم؛ اما روی چه منبری و با چه وضعی:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي      إِنِّي أَحَامِي أَبْدَا عَنْ دِينِي  
وَعَنْ إِمَامِ صَادِقِ الْيَقِينِ      نَحْلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ<sup>۱</sup>

ببینید تا کجا آبروی دین را حفظ کرد: من حامی و آبرودار دین هستم. اگر مرا قطعه قطعه کنید، آبروی دین را نگه می دارم. شما کت و شلواری امام حسینی هیئتی! نکند روزی چک تو دیر بشود، طلبکار به زن و بچه هات بگوید: بیا، این هم امام حسینی! این چه تلنگری است داری به حضرت زهراء علیها السلام می زنی؟ می فهمی چه کار می کنی؟ چه نیازی دارد زندگی خود را چنان گستردۀ بکنی که آبروی دین را ببری؟ مگر پول چقدر ارزش دارد؟ خدمت هر عالم شیعه و غیر شیعه می خواهید، بروید. بگوید: فضل و رحمت بی الف و لام در این آیه یعنی چه؟ بلد نیست. تعارف ندارد؛ اما خدمت اهل بیت علیهم السلام برو، آن ها نه نمی گویند؛ چون نه بلد نیستند. علم و دانایی در آن ها کامل است. در «نهج البلاغه» خطبه



۱. المناقب ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

شمشقیه، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: علم مانند سیل از جوانب وجود من جاری است. می گوید: اهل بیت علیه السلام «هُمْ عِيشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ»،<sup>۱</sup> حیات علمی و مرگ جهل. امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر فرمود: «سَلُونی قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِی»<sup>۲</sup> نفرمود از چه چیزی بپرسید، فرمود: هر چیزی می خواهید، از من بپرسید، قبل از این که من نباشم. من به تمام جاده های سماوات آشناتر از کوچه پس کوچه های کوفه هستم؛ یعنی مرا زمینی نبینید. خدا عالم را جلوی چشم من گذاشت، تمام هستی در دست من است. فدایت بشوم!

کعبه ز میلاد تو این رتبه یافت      ورنه بدین پایه معظم نبود  
کیستی ای آن که همه عالمی      گر تو نبودی همه عالم نبود<sup>۳</sup>

## مصادق فضل و رحمت

بپرسید: فضل در این آیه یعنی چه؟ «لَوْ لَا فَضْلٌ لِّلَّهِ عَلَيْكُمْ» اگر فضل و رحمت من بر شما نبود «لَكُنْتُمْ مِّنَ الْخَاسِرِينَ» تمام سرمایه وجودیتان بر باد بود؛ هیچ و پوچ بودید، زباله و آشغال. به ما بگویید فضل یعنی چه؟ این آیات سوره واقعه را بخوانید! عجب آیاتی است: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَا وَاقَعَ آثُجُورُهُ \* وَإِنَّهُ لَقَسْمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ \* إِنَّهُ لِغَرَآنٍ كَرِيمٌ»،<sup>۴</sup> این قسم عظیم قرآن کریم است: «لَا يَمْسُهُ إِلَّا مَطْهَرُونَ»<sup>۵</sup> به عمق قرآن، جز «مطهرون» نمی رسدن. مطهرون کیانند؟ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِذِهَابَ عَنْكُمُ الْرِّجْسَ».<sup>۶</sup>

من یک طبله شیعه هستم. به شما یک میلیارد اهل ست نصیحت می کنم دست از این آخوندهای تاریک خود بردارید! شما را گمراه کرده تا لبه جهنم برده اند. اینها مطهرون

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹.

۲. همان، خطبه ۱۸۹.

۳. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، ص ۲۳۹.

۴. واقعه: ۷۶-۷۸.

۵. واقعه: ۷۹.

۶. احزاب: ۳۳.



نیستند، قرآن را نمی‌فهمند، مطهرون این گروه هستند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الْجُنُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَيُّطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا» با معنی مطلق. قلب اهل بیت ﷺ تمام پاکی‌ها را داراست. آن‌ها باید بگویند فضل و رحمت یعنی چه! فضل و رحمت که الف و لام ندارند؛ یعنی حدود ندارند. اگر این فضل و رحمت نبود، تمام سرمایه‌های وجودی شما تباہ بود. بهبه! فضل؛ یعنی پیغمبر اسلام ﷺ، رحمت؛ یعنی امیرالمؤمنین ﷺ. اگر علی و پیغمبر ﷺ را به شما نداده بودند، تباہ بودید. پیغمبر ﷺ را به شما دادند، اگر ایشان از دنیا می‌رفت، باز چیزی برای شما نمی‌ماند. حضرت زهرا ﷺ را به پیغمبر ﷺ دادند، وسیله ازدواج او با حضرت علی ﷺ را خودم فراهم کردم. وقتی امیرالمؤمنین ﷺ خدمت پیغمبر ﷺ آمد، حضرت از او پرسید: آیا برای ازدواج با دخترم آمدی؟ فوراً جبرئیل ﷺ نازل شد، گفت: خدا می‌فرماید عقد هر دوی آن‌ها را خودم خوانده‌ام، دخترت را ببرد.

باز به سراغ قرآن برویم: «مَرْحَبَةَ الْعَرَبَيْنِ يَلْتَقِيَانِ»<sup>۱</sup> دو دریا را به اذنش به هم اتصال داد: «يَتَنَاهُمَا بَرَّزَخٌ لَا يَتَغَيَّبُانِ»<sup>۲</sup> باز ائمه ﷺ معنی می‌کنند: یک دریا حضرت زهرا ﷺ است که نهایت ندارد، یک دریا هم امام علی ﷺ. این دو دریا فقط «يَخْرُجُ مِنْهُمَا الْكُلُوفُ وَ الْمَرْجَانُ»<sup>۳</sup> لؤلؤ امام مجتبی ﷺ است و مرجان که نوعی گیاه می‌باشد، ابی عبدالله ﷺ است: «فَيَأْيُّ الْأَلَاءِ رِيكُمَا ثَكَدْبَانِ».

### بقاء شیعه با اتصال به ابی عبداللہ علیه السلام

از طریق ابی عبداللہ علیه السلام در شفاعت، مغفرت، رحمت و هدایت را به روی شما باز کرده‌ام. از طریق او راحت و بی‌دردسر شما را قبول می‌کنم. این حرف را نگرفتید؟ نه. راحت شما را

۱. الرحمن:

۲. الرحمن:

۳. الرحمن:

## امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و شفیع قیامت

قبول می‌کنم، شفای تو در بارگاه حسین علیه السلام است. خودش را نمی‌گوییم: «جعل الله الشفاء فی تربیته»<sup>۱</sup> خودش حساب دیگری دارد که درمان را در خاکش قرار داده است.

«کامل الزيارات» کتاب عجیبی است. امامان معصوم مستجاب الدعوة، از جیب خود به اصحاب و یاران خویش پول می‌دادند که ما مریض هستیم، درد می‌کشیم، در مدینه پول می‌دادند که به کربلا بروید، در حرم دعا کنید که خدا به ما شفا بدهد. امام را می‌گوییم، امام معصوم. نگرفتید! امام زین العابدین علیه السلام دو سال از کربلا برگشته بودند، به اهل‌بیتش فرمود: همگی در خانه‌های خود بنشینید گریه کنید، من ناھار و شام شما را می‌فرستم، شما فقط برای پدرم و عمومیم گریه کنید. هر وقت بچه پنج ساله عمومیش را می‌دید، طاقت نمی‌آورد. بچه پنج ساله عمومی خود را می‌دیدی، طاقت نمی‌آوردی، پس در کربلا چه کردی، وقتی خواستی بدن عمو را دفن کنی؟

وضع بدنی خوبی ندارم. برای خدا نمی‌توانم ایستاده نماز بخوانم؛ اما نمی‌توانم روضه را نشسته بخوانم. ادب کنم، در مقابل ادب عالم، در مقابل کسی که تا ابی عبدالله علیه السلام به او نمی‌گفت بنشین، نمی‌نشست. یکبار جلوتر از ابی عبدالله علیه السلام راه نرفت. حسین جان!

## قول قمر بنی هاشم به امیر المؤمنین علیه السلام

شب بیست و یکم ماه رمضان، قمر بنی هاشم علیه السلام سیزده ساله بود. امیر المؤمنین علیه السلام بی حال است، چشمش را باز کرده، فرمود: عباس کجاست؟ گفتند: آقا! صورتش را روی دیوار گذاشته، گریه می‌کند. دارد بی‌پدر می‌شود. خیلی عباس علیه السلام را دوست داشت. فرمود: زینبم! او را بیاور. خواهر آمد دست برادر را گرفت؛ چه برادر و خواهری! بهبه! کنار امیر المؤمنین علیه السلام آورد. چه برادر و خواهری! چشم امام روی هم رفت، دوباره چشم باز کرده، گفتند: آقا! عباس کنار

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَيَمْعُثُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ» يَقُولُانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَضَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرْيَتِهِ، وَ الشَّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِحْيَاةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَا تُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ حَائِيًّا وَ رَاجِعًا مِنْ عُمُرهُ.» المحسن، ج ۲، ص ۵۰۰.

شماست. فرمود: عزیز دلم! دستت را در دست من بگذار! حسین کجاست؟ گفتند: آقا! ایشان هم کنار شما نشسته است. فرمود: حسین جان! دستت را به دست من بده. دست ابی عبدالله علیه السلام را در دست عباس گذاشت. عباس! حسین پسر فاطمه است، تو پسر ام البنین هستی، فقط به من قول بده حسین من که تشنه است، تو آب نخور! همین.

### روضه قمر منیر بنی هاشم علیهم السلام

۲۰ سال بعد بچه‌های کوچک، دختر و پسرها، همه دور هم جمع شدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند. حال راه رفتن نداشتند، گفتند: نزد عمو برویم. عجب منظره‌ای! دور عمو را گرفتند: عمو آب، عمو آب. بعضی از بچه‌ها نمی‌توانستند حرف بزنند، فقط به دهان اشاره می‌کردند: عمو آب! فرمود: می‌روم آب می‌آورم. وعده عمو قطعی است: می‌روم آب می‌آورم. خدایا! من با این دردم ایستاده‌ام. این مردم با این همه مشکلات گریه می‌کنند. من و این مردم را در قیامت معطل نکن! ای خدا! من و این مردم را در قیامت جدا قرار نده! من و این مردم حسین علیه السلام را می‌خواهیم. فرمود: می‌روم آب می‌آورم. آمد در خیمه‌ای که مشک‌ها روی هم بود، آنجا دید دخترهای ۴-۵ ساله پیراهن‌ها را بالا زده، شکم‌ها را روی خاک نمناک گذاشته‌اند. تا عمو را دیدند، دامن او را گرفتند. عمو گفت: عزیزان! الان آب می‌آورم. رفتم آب بیاورم؛ اما نشد. رفتم، ولی دستم وفاداری نکرد. رفتم، ولی مشک و چشمم وفاداری نکردند. دست راست قطع شد، مشک را به دست چپ داد. دست چپ قطع شد، مشک را به دندان گرفت. وای! بند مشک در دندانش بود، نمی‌دانم بگویم یا نه؟ باید با چشم همه چیز را موازنی کنم؛ اما با تیر به چشمش زدند. خودش را روی مشک انداخت؛ اما دست ندارد که از مشک محافظت کند. گوش بدھید! نمی‌خواهم صدای مرا بشنوید. از گوشۀ مجلس صدای حضرت زهراء علیها السلام می‌آید.

به مشک تیر زدند: «یارب نکن امید کسی را تو نالمید» دیگر روی برگشتن نداشت. یک جمله دیگر، من این جمله را می‌خواهم بگویم که تاکنون نگفته‌ام. خاک در دهانم. یک مشت بزن در دهان من که این جمله را نگویم. روایت را می‌گوییم. شمشیر غیر از عمود



## امام حسین ﷺ چراغ هدایت و شفیع قیامت

آهن است. عمود آهن؛ یعنی چیزی شبیه تیرآهن. ۴۰-۵۰ کیلو است. عمود را بلند کرد، وقتی پایین آمد، بقیه اش بگذار متن روایت را بگوییم: «سال المخ علی وجهه» مخ روی صورت سرازیر شد. وقتی ابی عبدالله علیه السلام آمد، سر با سینه یکی شده بود.



جلسہ دہم

غیر ب مادر، حسین!



## جانشانی خالصانه باران ابی عبد الله علیہ السلام

حسین جان! من ساعت را نگاه می‌کنم و با روایات تطبیق می‌دهم، تا این ساعت در کربلا ۵۰ نفر شهید شدند. جنگ به مرحلهٔ تن به تن رسیده، حسین و عباس علیهم السلام هنوز هستند. بچه‌ها می‌بینند اکبر و عباس علیهم السلام هم هستند. این تعدادی که مانده ۲۰-۲۲ نفرند. چند تن از اصحاب هستند. عجیب با همدیگر مسابقهٔ رفتن می‌دهند. اصحاب به اهل‌بیت علیهم السلام می‌گویند: بگذارید ما برویم! آن‌ها می‌گویند: بگذارید ما برویم! ابی عبدالله علیه السلام نگاه می‌کند. نمی‌دانم. در گیر و داری که اصحاب با اهل‌بیت علیهم السلام حرف می‌زنند، ناگهان دیدند بچه ۱۱-۱۲ ساله‌ای شمشیر به گردنش بسته، از خیمه بیرون آمد. این‌ها دیگر چه کسانی بودند؟! جلوی ابی عبدالله علیه السلام آمد. نترسید که امام حسین علیه السلام نگذارد برود. پیاده، سریع به طرف میدان رفت. امام حسین به قمر بنی‌هاشم علیهم السلام فرمود: برو او را بیاور! امروز چه خبر بود؟ ای کاش ما هم آن روز بودیم! به خودت قسم! اگر ما هم بودیم، می‌رفتیم. از وضع ما معلوم است. ما و بچه‌های ما را دیوانه کردی. بگذارید هر کس هر طوری می‌خواهد، گریه کند، جلوی او را نگیرید. امروز در زیارت‌های امام زمان علیه السلام است. دخترها، بچه‌ها، زن‌ها هر طوری توانستند، خودشان را زدند. جلوی مردم را نگیرید. معلوم می‌شود برای ابی عبدالله علیه السلام می‌شود خود را بزنیم. بزن! بگذارید هر کس خودش را هر طوری می‌خواهد، بزن. مگر تو را در گودال نزدند حسین جان؟ آری، قربان اسمت بروم حسین جان!



به قمر بنی‌هاشم علیهم السلام فرمود: برو این بچه را برگردان! بچه حدود ۲۰ قدمی رفته بود. قمر بنی‌هاشم علیهم السلام دوید، دید طول می‌کشد بخواهد دست بچه را بگیرد و او را بیاورد، بچه را بغل گرفت. هر کس حسینی باشد، عباس او را در بغل می‌گیرد. ناراحت قیامت نباشید! اگر دست ندارد شما را در بغل بگیرد، فقط او مأمور است از طرف ابی عبدالله علیه السلام وقتی ما از قبر بیرون آمدیم، از ما استقبال کند. بچه را بغل گرفت، آورد روبروی ابی عبدالله علیه السلام روی زمین گذاشت. ابی عبدالله علیه السلام چه حال بامحتبی داشت. از محبتش است که شما این طور شده‌اید. نمی‌دانید به شما چه نظری دارد؟ شما متوجه نیستید. نمی‌شود هم متوجه شوید. نمی‌گذاریم، و الا شما بفهمید به سر ما چه آمده، زنده نمی‌مانید. حسین جان!

من که هنوز روضه نخوانده‌ام. امروز می‌خوانم، کاملش را هم می‌خوانم. هرچه می‌خواهد، بشود. فرمود: عزیز دلم! کجا می‌روی؟ چقدر این بچه قشنگ حرف زد. گفت: مولای من! بده! مولای من، این حرف همه ماست، اعلام هم کرده‌ایم: «امیری حسین و نعم الامیر» مولای من! دارم می‌روم جانم را فدایت کنم. فرمود: به خیمه برگرد. گفت: نمی‌روم؛ چرا نمی‌روی؟ گفت: این شمشیر را مادرم به گردنم بسته، در گوشم گفته حق نداری برگردی. گفته محبوب ما غریب است، باید بروی از ابی عبدالله علیه السلام دفاع کنی. فرمود: عزیز دلم! پدرت را شهید کردند. برای خانواده شما آن یک شهید بس است. گفت: نمی‌روم. فرمود: پس برو. چرا ابی عبدالله علیه السلام حاضر شد این بچه برود؟ چون می‌دانست خدا اسمش را پای شهداًی کربلاً نوشته است.

### اثر مجلس روضه روی اموات

من و شما هم همین‌طور. از کوچکی گریه کرده‌ایم؛ چرا رها نمی‌کنید؟ چرا هر سال می‌آید گریه می‌کنید؟ بعضی‌ها که پیر شدیم، داریم می‌رویم. خدا اسم ما را نوشته، از این دفتر هم پاک نمی‌کند. من مدرک دارم. شما به من اعتماد دارید، می‌دانید من بی‌مدرک حرف نمی‌زنم. این کاروان تا قیامت ادامه دارد. رفت، با آن سن ده سالگی‌اش، با آن مقدار قدرتش، توانست دو نفر را بکشد. بده! بمیر، عیی ندارد. مردن در این راه قیمت دارد. وای حسین جان!



به خانواده‌های خود بگویید! من هم چند بار روی منبرها گفته‌ام. الان همه بچه‌هایم اینجا هستند؛ دختر، پسر، نوه؛ شما را به جان ابی عبدالله<sup>ع</sup> نگذارید من در بیمارستان بمیرم. اگر آثار مرگ را در من دیدید، سریع به خانه بیاورید، بالای سرم روضه گودال را بخوانید. خیال نکنید نمی‌شنوم. خیال نکنید گریه نمی‌کنم، گریه می‌کنم. من حسین<sup>ع</sup> را رها نمی‌کنم، او هم رها نمی‌کند. حسین جان! فکر نکنید وزن ذکر «یا حسین یا حسین» پشت جنازه با «لا اله الا الله» یکی است؟! با «یا حسین» مرا بپرید!

مادرش از خیمه بیرون آمد. برای تشویق بچه‌اش کمی جلوتر رفت، دید دفاع می‌کند: بارک الله پسرم! به به! دور بچه ریختند. بچه ده ساله مگر چقدر است؟ سرش را بریدند، جلوی مادرش پرت کردند. خیلی باعظمت و بالدب؛ شهید راه ابی عبدالله<sup>ع</sup> است، سر بچه را برداشت، بوسید، به سینه چسباند، دوباره در لشکر پرت کرد، گفت: من چیزی را که برای حسین<sup>ع</sup> داده‌ام، پس نمی‌گیرم.

منبر خیلی مهمی آماده کرده بودم؛ اما حال ندارم بگویم. فقط می‌خواهم گریه کنیم. نمی‌خواهم منبر بروم، من روضه‌خوانم. فقط روایتی پیدا کرده‌ام که می‌خواهید گریه کنید، برای شما بخوانم، بعد روضه هم می‌خوانم. البته صبح هیچ کس کنارم نبود. نمازم را که خواندم، گریه کردم و آمدم. الان اینجا نشسته بودم، چشمم به یک شیشه آب افتاد، گفتم این را از جلوی چشم من بردارید. نمی‌توانم ببینم. من امروز نمی‌خواهم آب بخورم. ابی عبدالله<sup>ع</sup> وارد شریعه شد، به اسبش گفت: آب بخور! اسب سرش را بلند کرد؛ یعنی حسین جان! تو تشنه‌ای، من آب بخورم؟ آب نخورد. اسب کنار گودال از بس سر بر زمین کویید، تشنه مُرد. ذوالجناح را برنگرداندند. نمی‌دانم چه خبر است.

### حکایتی از «سعید بن مسیب» در کنار کعبه

متن این روایت در «مجمع البحرين» طریحی است. طریحی شخصیت والای است. درباره‌اش نوشته‌اند: «عالٰم فقیهٰ ورع ادیبٰ زاهدٰ» دارای شاگردان مهمی بوده که یکی از شاگردانش علامه مجلسی<sup>ع</sup> است. ایشان نقل می‌کند. این را می‌خواستم بگویم،



پیش درآمدش را گفتم. اگر زنده بودم فردا بگوییم، یا یک وقت دیگر. می خواستم اسم این عالیم در این مجلس بیاید؛ اما در کتاب «عوالم» و «مدينه المعاجز» از «سعید بن مسیب» این شخصیت باعظامت تربیت شده امام زین العابدین علیه السلام نقل شده، من قطعات مهمی از سعید بن مسیب خبر دارم، اگر بشود، دهه سوم، صبح همین جا می گوییم، اگر زنده بمانم.

سعید بن مسیب شخصیت والایی که خیلی مورد عنایت امام زین العابدین علیه السلام بوده است، می گوید: با امام سجاد علیه السلام در حج بودم، وقت طوف مردی را دیدم سیاه، با دو پای لنگ و دو دست شل (امام حسین علیه السلام) را ترک نکنید. زندگی شما به هم می خورد. دولت! به همه چیز ابی عبدالله علیه السلام کمک کنید! و گرن، اگر کمک نکنید، در کار شما گره می افتد. بعضی از کارمندان شهرداری! بنرهای ابی عبدالله علیه السلام را پایین نکشید. خدا شما را پایین می کشد. مواطن باشید! آن بنری که اسم ابی عبدالله علیه السلام روی آن است، با بیل نزنید پایین بیندازید، خدا با بیل ملائکه شما را پاییننمی اندازد. خیلی از بنرهای را - گاهی - می آید پایین می اندازید. از حضرت زهرا علیها السلام حیا کنید. اگر به شما دستور می دهند بنرهای حسین علیه السلام را بکنید، زیر بار این دستور ظالمانه نروید. دیدم این مرد سیاه چهره لنگ و شل) پرده کعبه را گرفته: «اللهم رب هذا البيت» ای صاحب این خانه «اخفرلی» مرا بیامز «و ما احسبك ان تفعل» می دانم که یقیناً مرا نمی آمرزی «ولو تشفعی سکان سماواتک و ارضک» گرچه تمام ساکنان آسمان و زمین از من شفاعت کنند «و جميع ما خلقت وكل مخلوقاتک لعظم جرمی»؛ چون جرم خیلی سنگین است.

سعید می گوید: من و عدهای از حاجی‌ها دورش را گرفتیم، به او گفتیم: ابلیس از رحمت خدا مأیوس نیست، خودش گفته من در قیامت به رحمت پروردگار امید دارم. خیلی حال بدی داری، تو چه کسی هستی؟ گناهت چیست؟ گفت: من در مسیر مکه و کوفه حسین علیه السلام را دیدم. نگاهی به قامت او کردم، روی اسب نشسته بود. کمربنندش را دیدم، طمع کردم. گفتم حدثه‌ای پیش بیاید، این کمربند که قیمتی نبود، ولی مرا طمع برداشت آن کمربند را بگیرم. بعد از تمام شدن حدثه کربلا داشتم به کوفه می رفتم، یاد کمربند



افتادم، به کربلا برگشتم، لشکریان و زن و بچه نبودند. به قتلگاه آمدم، بدن بدون سر آغشته به خون در گودال افتاده بود. دست بردم کمربند را باز کنم، دستش را به دستم زد، بلند شدم، پا روی سینه‌اش گذاشتم. کمربند باز نشد؛ چون با دست کمربند را گرفته بود. انگشت‌ها را قطع کردم. انگشت‌ها قطع شد. آمدم کمربند را باز کنم، دیدم چند نفر از طرف فرات می‌آیند. بویی حس کردم، خوشبوتر از این بو را قبلًا حس نکرده بودم. فکر کردم تعدادی از لشکر کوفه هستند، برای کاری آمده‌اند. خود را بین بدن‌ها انداختم. دیدم از این چند نفر یکی جلو آمد، با چهره‌ای آفتاب‌زده.

با چه حالی داشت بدن را نگاه می‌کرد! گفت: عزیزم! من پیغمبرم. یکی دیگر آمد، گفت: من پدرت علی هستم. قربانت بروم! با تو چه کار کردند؟ سومی آمد، گفت: من حمزه‌ام. چهارمی آمد، گفت: من جعفر طیارم. پنجمی آمد، نگویم. برادر خوب دارید؟ گفت: من حسن‌م، برادرم! برادر خوبم! ششمی آمد، گفت: «حبيبي! قرة عيني!» مادر. دارد از بدن می‌پرسد: «أَ يَكُنْ عَلَى رَأْسِكَ الْمَقْطُوعِ» برای سر بریدهات گریه کنم «ام» این خیلی عجیب است «ام علی يديك المقطوعتين» یا برای دو دست بریدهات؟ معلوم می‌شود تنها یک دستش را نبریده بودند. خاک در دهانم! با این بدن چه کار کرده بودند؟ پسرم «ام علی بدنك المطروح» یا برای این بدنت که روی خاک اندachte و رفته‌اند: «ام علی اولادک الأسارى» خیلی از شماها فرزندتان کنار دست شما هستند. به آن‌ها صبحانه دادید، وقتی برمی‌گردید، ناهار هم می‌دهید؛ اما عزیزم! بچه‌هایت را اسیر کردند.

یا برای بچه‌های اسیرت گریه کنم؟ پیغمبر ﷺ جلو آمد. به آن‌ها؛ به حسن، زهراء، امیرالمؤمنین و جعفر طیار ﷺ فرمود: سر محبوبم، سر عزیزم، سر حسینم کجاست؟ ناگهان دیدم سر بریده ابی عبدالله ﷺ در دست پیغمبر ﷺ است. وقتی سر را دید، گفت: چرا تشنه‌ای؟ مگر اینجا آب نبود؟ اینجا که دو رودخانه آب هست. حسین من! به من بگو انگشت‌هایت را چه کسی قطع کرده؟ ناگهان پیغمبر ﷺ در کشته‌ها رو به من کرد: انگشت‌های فرزندم را چرا قطع کردی؟ سپس دیدم پیغمبر ﷺ بی‌حال شد، ناله می‌زند: «وا

## امام حسین ﷺ چراغ هدایت و شفیع قیامت

ابناء» واى بچه‌ام! واى کشته‌ام! واى عزیز سر بریده‌ام! همین که شما می‌گویید: واى حسین!  
واى غریب!

يا بُنَيَّ! قتلوك (ذبحوك) و ما عرفوك      و من شرب الماء منعوك<sup>۱</sup>



۱. مدینة معاجز الأنمة الإثنتي عشر، سید هاشم بن سلیمان بحرانی، ج ۳، ص ۷۹ بحار الأنوار(ط. بيروت)، ج ۴۵، ص ۳۱۶.

جلسہ یازدہم

سعادت حسینی



## امام حسین علیه السلام باب سعادت

۵۷ سالی که ابی عبدالله الحسین علیه السلام در این دنیای خاکی به سر می‌بردند و به تعبیر تأویلی قرآن مجید، در پرتو شمس وجود پیغمبر علیه السلام قمر این خاک بودند، مسائل مهمی را که شعاع نور وجودشان بوده از خود به یادگار گذاشتند. هر مرد و زنی از این فرهنگ به جا مانده پیروی کند، به یقین سعادت دنیا و آخرت را نصیب خودش کرده است. من برای این جمله مدرک دارم. بی‌دلیل و بی‌مدرک در محضر شما حرف نمی‌زنم.

روایت خیلی عجیبی از رسول خدا علیه السلام نقل شده است، اگر زنده بمانم، باید یکی از روزهای دهه محرم آینده کاملش را بخوانم و توضیح بدهم. وقتی روایت به ابی عبدالله علیه السلام می‌رسد؛ یعنی پیغمبر اکرم علیه السلام مطلب و واقعیت را درباره خودشان و امیرالمؤمنین و امام محبتبی علیه السلام بیان می‌کنند، این تعبیر را ندارند، تا به امام حسین علیه السلام می‌رسد. به ایشان که می‌رسند، با فعل مضارع - که دلالت بر استمرار دارد - تعبیر می‌کند. این هم بحث لطیفی است که این زمان بگذار تا وقت دگر. «بِالْحُسَيْنِ تَسَعَدُونَ»<sup>۱</sup> به وسیله حضرت حسین علیه السلام کل شما امت، اگر بخواهید، قرن به قرن، امت به امت تا قیامت، به قله خوشبختی

۱. «بِي أَنْدَرْتُمْ وَ بِعَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَهْتَدَيْتُمْ... وَ بِالْحَسَنِ أُغْطِيْتُمُ الْإِحْسَانُ وَ بِالْحُسَيْنِ تَسَعَدُونَ وَ بِهِ تَشَقَّونَ أَلَا وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ عَادَهُ حَرَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ». البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۳۲.

می‌رسد. اگر بخواهید و حیف است نخواهید. اگر نخواهید، به دست خود به سعادت خود پشت پا زده‌اید و این یک ظلم عظیم و ستم سنگینی است. قرآن می‌فرماید: ﴿فَنَهْمَ طَالِبُ لِقَسِيٍّ﴾<sup>۱</sup> وقتی مردم عالم را تقسیم می‌کند، می‌گوید: گروهی ستمکار بر خود هستند. این ستم خیلی بدی است که من به وسیله امام حسین علیه السلام در سعادت ابدی را به روی آن‌ها باز کرده‌ام و آنان با دست خودشان این در را به روی خود بینندند. این جمله عجیبی است: «بِالْحُسَيْنِ تَسَعَدُونَ».

## سعادت و شقاوت در قرآن

وقتی در قرآن، سعادت و شقاوت را دنبال می‌کنیم، آیه‌اش در اواخر سوره هود، عجیب است. عجیب بودنش را هم می‌گوییم که چرا عجیب است: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَقِيَ أَنَّارٍ﴾<sup>۲</sup> فعل «شقوا» از نظر ادبی، فعل معلوم است. فعل معلوم؛ یعنی کسی که تیره‌بخت و بدبخت می‌شود، به دست خودش بدبخت می‌شود. کسی عامل بدبختی او نیست: «فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَقِيَ أَنَّارٍ» دیگر مقدمه ندارد؛ در دوزخ است.

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا﴾<sup>۳</sup> اینجا فعل مجھول است؛ کسی را که به سعادت می‌رسانند. خیلی جالب است! می‌گوید: خودش قدرت رسیدن به سعادت را ندارد، بلکه او را به سعادت می‌رسانند. آن کسی که شقی می‌شود، خودش راحت شقی می‌شود، اما «الَّذِينَ سُعِدُوا» آن کسی را که به سعادت می‌رسانند؛ یعنی رسیدن به سعادت کار خودش نیست؛ خدا می‌فرماید: من باید کمکش کنم؛ چون فعل مجھول است، در حقیقت فاعل فعل، خود شخص نیست. فاعل و عاملش خداست. به چه وسیله او را به سعادت می‌رسانیم؟ «بِالْحُسَيْنِ تَسَعَدُونَ».

۱. فاطر: ۲۳

۲. هود: ۱۰۶

۳. هود: ۱۰۸



آیات و روایات را باید کنار هم بگذاریم تا بفهمیم داستان از چه قرار است، و الا نه آیه معنی می‌شود، نه روایت. هم روایت برای معنی شدن کمک می‌خواهد، هم قرآن. بی‌روایت انسان در توضیح قرآن لنگ است و بی‌قرآن هم در توضیح روایت می‌لنگد. هم قرآن زبان روایات است، هم روایات زبان قرآن.

## معرفت الله؛ غرض از خلقت انسان

اهل حقیقت، اهل دل، اهل معرفت متى بسیار عالی از مجموعه فرهنگ ابی عبدالله ع خلاصه‌گیری کرده‌اند که شنیدنی است؛ یعنی شما این متن را بشنوید، محصول ۵۷ سال فرهنگ ابی عبدالله ع را شنیده‌اید. من آدرس چند کتاب را می‌دهم، اگر حوصله داشتید، مراجعه کنید! خودتان هم می‌توانید این متن را از بین فرمایشات ابی عبدالله ع کشف کنید؛ اما قدیمی‌ترین کتاب، تقریباً برای ۱۲۰۰ سال پیش «تحف العقول» است که نزدیک به سرچشمہ و اواخر قرن سوم چهارم بوده. این یک کتاب. کتاب شریف «من لا يحضره الفقيه» و کتاب بسیار بالرزش «علل الشرائع» شیخ صدوق ع. این‌ها را من دیده‌ام که می‌گوییم. کتاب‌های: وسائل الشیعه، بحار الانوار، جلد ۷۷، مجموعه ورام ابی فراس، روضة الاعظین فتال نیشابوری و فرهنگ کلمات ابی عبدالله الحسین ع. از این مجموعه این متن را درآورده‌ام:

«الغرض من خلقت الإنسان معرفة الله» این گفتار ابی عبدالله ع است. اگر خداوند خاک را به یک موجود زنده تبدیل کرده، اسمش را انسان گذاشته، به خاطر این بوده که می‌خواسته ظرفی برای مظروفی که بالاتر از آن وجود نداشته، تحت عنوان «معرفت الله» درست کند. ظرفش انسان و مظروفش؛ یعنی آن چیزی که می‌خواسته در این ظرف بربیزد، معرفت الله است. چه کسی می‌تواند برای تو قیمت‌گذاری کند؟

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل      مطیع نفس و شیطانی چه حاصل  
بود قدر تو افزون از ملائک      تو قدر خود نمی‌دانی چه حاصل<sup>۱</sup>

۱. شعر از باباطاهر همدانی.

یعنی چه چیزی نصبیت شده؟ مگر آن وقتی که مقداری معرفت در ظرف وجود حضرت آدم علیه السلام ریخت، به ملائکه نفرمود: به من از آنچه که در وجود حضرت آدم علیه السلام ریخته‌ام، خبر بدهید! جواب دادند: «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلِمْنَا» ما نمی‌فهمیم، نمی‌دانیم. این است: «بود قدر تو افرون از ملائک» این قرآن است. علنی گفتند: ما نمی‌دانیم، نمی‌فهمیم «الا ما علِمْنَا» تمام دانایی ما همان مقداری است که تو به ما یاد دادی؛ اما آن چیزی که به حضرت آدم علیه السلام یاد داده‌ای، ما نمی‌فهمیم.

### عشق و انس بعد از معرفت الله

«الْعَرَضُ مِنْ خِلْقَةِ الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ اللهِ» این بیان ابی عبدالله علیه السلام است: تو را خلق کرد به عنوان یک ظرف که معرفت خودش را در این ظرف بریزد ظرف دیگر ظرفیت تو را نداشت. این جمله در «علل الشرائع» است: «وَ الْوُصُولُ إِلَى دَرَجَةِ حُبِّهِ وَ الْأَنْسُ بِهِ» هدف پروردگار این بود که تو را به عشق خودش برساند و بین تو و خودش جلسه انسی برقرار کند. کجای کاری؟ کجا رفتی؟ عمری است با چه کسی انس داری؟ ائمّه و رفیقت چه کیست؟ این خطاب من است، خطاب حضوری نیست. فکر نکنید به شما می‌گوییم، نه، خدا می‌داند به شما نمی‌گوییم. اول به خودم می‌گوییم، بعد به تمام آدمی‌زاده‌ای روی کره زمین. اولاً به چه کسی معرفت پیدا کردی؟ طلا، نقره، ویلا، پاساژ، دلار، درهم و دینار مواد مربوط به شکم و بدن را خوب شناختی. با چه چیزها و با چه کسانی انس و رابطه محبتی برقرار کردی؟ این وسط سهم پروردگارت چه شد؟ با چه جرأتی خدا را حذف کردی؟ چه راحت کنارش زدی و حذف کردی که دست فرعونیان، نمرودیان و بیزیدیان زمان افتادی.

«وَ الْوُصُولُ إِلَى دَرَجَةِ حُبِّهِ وَ الْأَنْسُ بِهِ» تو را خلق کرد که به مقام محبت او برسی. این ۶۰-۵۰ ساله در عشق او بغلطی و در خلوت وجودت با او انس داشته باشی. الان کجایی؟ با چه کسی هستی؟ به قول خودتان، با چه کسانی حال می‌کنید؟ با چه کسی انس دارید؟ جوانم! کجای کاری؟ دلت برای چه کسی تنگ می‌شود؟ چه کسی را اگر نبینی، ناراحت می‌شوی؟ حداقل چه کسی را از پدر و مادرت بیشتر دوست داری؟ هرچه عمرت جلوتر آمده،



به طرف عرش جلو رفتی یا به طرف فرش پس رفتی؟ حرکت خودت را ارزیابی کردهای یا نه؟ به شما نمی‌گوییم. به آن‌هایی که بیگانه شده‌اند، می‌گوییم:  
سال‌ها دل طلب جام از ما می‌کرد      و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد  
بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود      او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

### زمینهٔ معرفت در وجود انسان

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾<sup>۱</sup> همه چیز را در خودت گذاشت‌هایم، تو بیرون به دنبال چه چیزی و چه کسی می‌گردی؟ تمام معشوق‌های غیر من، اول یا وسط کار رهایت می‌کنند و می‌روند. تا یکی دیگر پیدا می‌شود، عشق‌شان از تو می‌برد، فرار می‌کنند و به تو پشت پا می‌زنند. کجا می‌روی؟ زیباترین معشوق‌ها در زیباترین سن، وقتی ملک الموت به سراغش می‌آید، حاضر نیستی یک ساعت جنازه‌اش را نگهداری. له می‌زنی آمبولانس بهشت زهرای باید او را ببرد که شب داخل خانه نماند بترسی. کجای کاری؟ گاهی در تنها‌یی داخل ماشین، در سفر این شعر پر معنا را برای خودم می‌خوانم با خودم درد دل می‌کنم:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست      منزل آن بت عاشق‌کش عیار کجاست  
کلاً یادمان رفته که ما چه کسی هستیم، کجاییم و به کجا می‌رویم؟ یا رب! فقط یک توجه، یک لحظه بیداری، کار دنیا و آخرت ما را اصلاح می‌کند.

### حکایت جان دادن مطرب در حرم ابی عبد‌الله

مطربی در تهران بود. محله آن‌ها را هم بلدم کجا بود، ولی کمی تغییر کرده. من او را ندیده بودم؛ اما نسل قبل از ما دیده بودند. در محل آن‌ها حدوداً ده نفر تصمیم گرفتند به کربلا بروند. آمدند در خانه‌اش، گفتند: لوطی! می‌آیی به کربلا برویم؟ گفت: من؟ من سرتا پا آلدہام، کربلا کدام است؟ دل شما هم خوش است. بگردید دو نفر پاک پیدا کنید، ببرید. گفتند: از کجا

۱. ذاریات: ۲۱.

می‌دانی ابی عبدالله علیه السلام نجس را راه نمی‌دهد؟ مگر یقین داری؟ گفت: نه، من یقین که ندارم؛ اما وضع من پیداست. ما به درد آنجا نمی‌خوریم. گفتند: حالا بیا برویم، طوری نیست، راهت ندادند برمی‌گردی. نهایتاً یک کلمه است. دیگر به تو الهام می‌شود که حضرت به تو می‌گوید: برو گم شو! غلط کردی به اینجا آمدی. اگر پول سفر هم نداری، ما تو را می‌بریم. این دیگر در داستان است، گفت: من تنبکم را هم باید بیاورم. گفتند: این یکی را دیگر نیاور. گفت: نه، من نمی‌توانم از آن جدا شوم. گفتند: کجای کاری؟ این یکی را دیگر جدا شو! گفت: نه، باید بیاورم. بالاخره قبول کردند بیاورد. تنبکش را داخل خورجین گذاشت. لا اله الا الله! شما را نمی‌گوییم. آن‌هایی که بعداً صدای شما را می‌شنوند؛ یعنی هنوز اندازه یک لوطی هم نشده‌اید؟

بعد از ۶۰ سال، شهر کوچک و ساختمان‌ها هم کوتاه، تا گنبد پیدا شد، کاروان تهران (من در آن محل جوانی‌هایم منبر رفته‌ام) شروع کردند به گریه کردن. لوطی گفت: چه شده است؟ گفتند: گنبد پیداست. گفت: کو گنبد؟ تنبکش را درآورد، با همان ریتمی که در تهران می‌زد، آرام شروع کرد زدن و گریه کردن. به ابی عبدالله علیه السلام گفت: آدم که برنگردم. یکبار به حرم رفت. زیارت بلد نبود؛ سواد نداشت. داخل حرم هم همان ریتم خودش را خواند. ضریح را گرفت. دم گرفته بود، گریه می‌کرد: آدم که برنگردم. ابی عبدالله علیه السلام گفت: باشد. پیش خودم بمان! داخل حرم مُرد. حسین جان! برادرم کجاست؟ حسین من کجاست؟ وای من! بماند. دنباله این روایت، متن بسیار زیبایی است.

گر بماندیم زنده بردوزیم      جامه‌ای کز فراق چاک شده  
ور بمردیم عذر ما پذیر      ای بسا آرزو که خاک شده

### روضهٔ غربت عمهٔ سادات علیهم السلام

ناراحت نباشید! مردن ما هم کنار ابی عبدالله علیه السلام است. حشر ما هم با حضرت، قیامت ما هم کنار ارباب است. حسین علیه السلام ما را رها نمی‌کند. یک لوطی را رها نکرد، من و تو را رها می‌کند؟ حسین جان! دیشب که جا نداشتند استراحت کنند. ما همه در خانه‌های خود



راحت خوابیدیم؛ اما بچه‌های ابی عبدالله علیه السلام آنقدر کتک خورده بودند که از درد بدن نتوانستند بخوابند. تا صبح آه می‌کشیدند. نمی‌دانم زینب علیها السلام با این همه مصیبت می‌توانست بخوابد؟ بدن دختر و زن با بدن مرد فرق می‌کند. دست‌ها و صورت‌های بچه‌ها سیاه شده بود، از بس که تازیانه، سیلی و مشت خورده بودند. وای! بابا نبود بچه‌ها را در بغل بگیرد. عموم نبود بچه‌ها را روی زانو بنشاند. اول طلوع آفتاب ۳۰۰-۲۰۰ نفر با کعب نی و تازیانه، با بی‌احترامی آمدند، گفتند: زود بلند شوید. این‌ها دیشب گرسنه و تشننه، نخوابیده بودند، آن‌ها را بلند کردند. ای کاش کنار همان خیمه‌های نیم‌سوخته سوارشان می‌کردند. آن‌ها را وسط میدان، کنار بدن‌های قطعه قطعه آوردند. امام زین العابدین علیه السلام که حال نداشت. حضرت زینب کبری علیها السلام جلو آمد، فرمود: عمر سعد! به این افراد ناپاکت بگو کنار بروند. من خودم این زن و بچه‌ها را سوار می‌کنم. حدوداً همین ساعات بوده است. می‌خواهم منظره را جلوی چشم‌تان مجسم کنم. عمر سعد گفت: کنار بیاید.

تنها که نمی‌توانست. خواهش ام کلثوم را صدا زد، شترها را خواباندند. میان هر هودجی، زیر بغل خانمی را گرفتند، سوار کردند. در دامن هر خانمی یک بچه گذاشتند، همه را سوار کرد. خودش ماند و خواهر. گفت: خواهر! بیا زیر بغل تو را بگیرم، تو را هم سوار کنیم. به حضرت زینب علیها السلام خیلی احترام می‌کردند. ام کلثوم را هم سوار کرد؛ اما خودش مانده. دشمن نگاه می‌کند. زن و بچه‌ها از داخل محمول‌ها نگاه می‌کنند که عمه چگونه می‌خواهد سوار شود. دو بار دیدند: یکبار مدينه، یکبار هم مکه؛ عمه می‌خواست سوار شود، حسین آمد یک طرف زیر بغلش را گرفت، عباس طرف دیگر را گرفت؛ اما اینجا چگونه می‌خواهد سوار شود؟ من مدرک دارم، مدرک درست که هر کس برای حضرت زینب علیها السلام گریه کند، هنگام مرگش حضرت می‌آید. پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس برای زینب علیها السلام گریه کند، ثواب گریه بر زینب علیها السلام مساوی با گریه بر حسن و حسین علیهما السلام است.

دیدند سوار نشد. کمی فکر کرد. به جای این‌که سوار شود، دیدند به طرف گودال دوید، میان گودال رفت: حسین! من نمی‌خواهم بروم:

## امام حسین ﷺ چراغ هدایت و شفیع قیامت

در کرب و بلا زینت آغوش نبی را      آوردم و غلطیده به خون دیدم و رفتم  
حسین جان کفت کو؟ حسین پیرهنت کو؟  
کفن؛ یعنی پیراهن، و گرنه شهید که کفن ندارد. خودش توضیح داد:  
حسین جان کفت کو؟ حسین پیرهنت کو؟  
ای باغ که داری تو بسی گل به گلستان      این خرمن گل را به تو بخشیدم و رفتم  
حسین جان کفت کو؟ حسین پیرهنت کو؟  
یاد آمدم آن روز که بگفتی جگرم سوخت      چشم از تن صدچاک تو پوشیدم و رفتم  
حسین جان کفت کو؟ حسین پیرهنت کو؟  
عزیزم! ممکن چو نشد صورت پاک تو ببوسم. دستم نمی‌رسید، سرت را به نیزه زده بودند:  
ممکن چو نشد حنجر پاک تو ببوسم      آن حنجر خونین تو بوسیدم و رفتم  
حسین جان کفت کو؟ به تن پیرهنت کو؟  
افتاد اگر دست علمدار تو از تن      پرچم به سر خاک تو کوبیدم و رفتم  
حسین جان کفت کو؟ به تن پیرهنت کو؟  
بگسست اگر دشمن دون ریشه دین را      با موی پریشان همه سنجیدم و رفتم<sup>۱</sup>  
حسین جان کفت کو؟ به تن پیرهنت کو؟  
حسین من! فقط یک کلمه بگویم و بروم: نمی‌خواهم با عمر سعد و شمر و خولی، حرمله  
هم‌سفر شوم.



۱. شعر از کاہربایی (با اندکی تفاوت).